هدية المحب عبد الرسول بن محمد کاشانی

۲۹۷/۶۳

۲۴۲۷۴

ه ۱۸۱ ک

۱۵۰ صفحه نسخ جلد ۱۳۸۰ ...

هو

لا يخفى

على المتضلعين بفنون التدقيق

والمتحرّجين لرجوع التحقيق ان هذا الكتاب المستطاب

مجموع انيق ومصنوع رشيق جوهرة وجبرة وجوهرة عزيزة حافل

لفوائد جمّة وكافل لعوائد مهمّة ترى فيه من حكمة بالغة كلمة جامعة وتشاد

[illegible] لقد [illegible] بديع [illegible] طرفه ولعمري لقد تكاد [illegible]

[illegible] في تحريره وتهذيبه [illegible] اكملها وافضل [illegible] واكمل زاد [illegible]

عطيّة جاء بجهد [illegible] للخاطر [illegible] وانصرف للنواظر [illegible]

در مؤلفه الهمام ومصنّفه [illegible] لا زال ناصرا للاسلام وناشرا للا

هاديا بالمرشد عن الطريق وواقيا المريد من الحريق بارك الله في اناطه

فاض منهن اعذب النهر وجدت في كتابه نكت لا بل مثلهن في الزبر

اذ مضت في سواد نسخته شهب من لوامع الفكر كلما كتبن في ورق

فابيات خلبن بالسحر حكم للانام تبصرة ۱۳۱۲ يا لها من دقائق الفكر

اللهم ابد سلامته وعظم شأنه وخلّد كرامته فاد وانه لنصرة الدين ومتّع

ببقائه المسلمين من قال آمين ابقاه الله العبد [illegible]

الجاني محمد بن ابراهيم الموسوي القاساني

محل خاتم

مبارک سرکار شریعتمدار عمدة العلماء [illegible]

الاعلام وسید الفقهاء الابرار الجامع بین الفضائل

والفواضل ناسخ مهتم بالافاضل فائزا على مدارج السعادة والکمال

[illegible] جمع محسنات الفضائل [illegible] المولى الاجل الاستاد فاضل

مجتهد کاشانی مدظله العالی

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۴۰۷۱۲
تاریخ دی ۸۰

باسمه تعالی
پانزده

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۵۷۱۲
رده‌بندی دیویی:	۱۳۲۵ ه ۴۲۱ م ۲۹۵ مرجع ☐
سرشناسه:	مدنی کاشانی، عبدالرسول، ۱۲۴۲ - ۱۳۲۵.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	هدیة المحب
شرح پدیدآور:	
کاتب:	محمد بن ابراهیم موسوی القاشانی (کاشانی) تاریخ کتابت:
محل نشر:	تهران ناشر: مطبعه میرزا علی اکبر تاریخ نشر: ۱۳۲۵ ق
صفحه شمار:	۱۵۰ ص مصور ☐ درسی ☐ گراور یا افست ☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۲۱ × ۱۳ نوع خط: نسخ
روش تهیه:	وقفی ☐ اهدایی ☐ خریداری ☐ ارسالی ☐
واقف:	نامعلوم تاریخ ثبت: دی ۱۳۸۰
یادداشتها:	
موضوع(ها):	۱. آداب معاشرت. ۲. تربیت اخلاقی. ۳. تربیت خانوادگی (اسلام)
شناسه(های) افزوده:	الف. موسوی القاشانی (کاشانی)، محمد، کاتب. ب. عنوان.
فهرستنگار:	السدزاده تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸۱

هدية المحب عبد الرسول بن محمد كاشاني

۲۹۷/۶۳

۲۴۲۷۴

هو

لا يخفى

على المتضلعين بفنون التدقيق

والمتبحرين عن لجج التحقيق ان هذا الكتاب المستطاب

مجموع انيق ومصنوع رشيق جمة وجيزة وجوهرة عزيزة حافل

لمواعظ جمة وكافل لفوائد مهمة كم فيه من حكمة بادعة وكلمة جامعة ونشاد

ودرة البهما لقد تنادبنا لديه بديع متضمن طرفة ولعمري لقد تكاد في تعقد من نبيه

نادد في تحريره وتهذيبه في غاية احكامها وافضل هدية وكفل زاد واجل

عطية جاء بحمد الله عمر مربع للخاطر الواقد وانصر مرفع للنواظر الناقد فلله

در مؤلفه الهمام ومصنفه القمقام لا زال ناصرا للاسلام وناشر الاحكام

هاديا بالمرشد عن الطريق وواقيا المرسل من الحريق ‌ بارك الله في اناطه

فاض منهن اعذب النهر ‌ وحدوث في كتابه نكت ‌ لا ابن مثلهن في الزبر

اذ مضت سواتحه ‌ شهب من لوامع الفكر ‌ كلما كتبن في ورق

فاتنات خلبن بالسحر ‌ حكم للانام تبصرة ‌ يا لها من فاتق الفكر

۱۳۲۲

اللهم ابد سلامته وتعاشه وخلد كرامته وادم آيته لنصر الدين وتمتع

بنفائسه المسلمين من فاك آمين ابقاه الله بمحمد حرره العبد

الجاني محمد ابرهيم الموسوي الخائفي

محل خاتم

مبارك سركار شريعتمدار عمدة العلماء

الاعلام وسيد الفقهاء الابرار الجامع بين الفضائل

والفواصل ناسخ مهذب بالافاضل فائز اعلى مدارج السعادة والكمال

وحائز جميع محسنات الفضائل والخصال المولى الامجد الاستاد اقا سيد محمد

مجتهد كاشاني مد ظله العالي

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۲۴۰۷۱۲
تاریخ دی ۸۰

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات

نام کتاب: هدیة المحب
مؤلف: عبد الرسول کاشانی
موضوع: اخلاق ‌ زبان: عربی
سال چاپ: ۱۳۲۵ ق ‌ محل چاپ: تهران
شماره عمومی: ۵۷۱۲ ‌ کتابخانه / بخش
وقفی / خریداری ‌ تاریخ
طول: ۲۰ س م ‌ عرض: ۱۴ س م ‌ شماره صفحه ها: ۱۸۰ ص
مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐
ملاحظات

هو

هدیة المحب

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد و مدح و سپاس و ستایش بنده از بنده را نزد خردمندان حق نیست زیرا که
فکمال الشکر الاقرار بالعجز عن المجازات لان کمال التوحید نفی الصفات
چه صفاتش عین ذات و ذاتش عین صفات است و دست فهم از دامان
شناسائیش کوتاه چه مخلوق را با خالق و محاط را با محیط و ظل را با ذی ظل
راه نباشد مصرع چه نسبت خاک را با عالم پاک و جعل الشمس علیه
دلیلا پس ستایش در اینجا گونه با کناه میتوان نمود و طریق تخلیه خانه شا
هنشاه را در نگاه بی گاه که میتوان نمود من حام حول حماه فهو ساهٍ سبحان
ربك رب العزة عما یصفون همین بس حکمی است علی الاطلاق که

برای انجام مکارم اخلاق اخذ میثاق از محمد بن عبدالله نمود یا ایها
الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و او نیز از کمال لطف برای اتمام حجت
کاد الیها خود را ثابت بدان کتاب الله عزوجل و این دو گوهر گرانبها را مخلوق
خدا از وانی نخواهند فسلام علی آل یس والحمد لله رب العالمین پس
فنائی از لئام بحرین تفکیک این البیان نمودند پشت کردن باو و این خبث
دادند و گروه خسیس لا ابالی این دو گوهر عالی را رخیص دانسته بجز تفرقه این اجماع
و تفرقه این اجتماع کرده نقاتش شقاق و شراره فساد و نفاق در تمام
آفاق و انفس افکندند فعلیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین الی
یوم التلاق **و بعد** مضیع اوقات سعید و مسود اوراق سپید عبد
الرسول بن محمد الکاشانی اغاثهما الله فی الیوم المامول را چنین بنظر رسید که
بعض دوستان بلکه اغلب بنی نوع انسان افعال و اطوار ایشان بر خلاف مقتضی
عقل و نقل میشود هر چند آیات و اخبار و کتب حکما و آثار مشحون است طریق
افضل افعال را بر وجه اکمال لکن بمضمون ما اهدی المرء المسلم الی اخیه هدیة
افضل من کلمة حکمة یزیده الله بها هدی و یرده عن ردی برای هدیه
اصدقا این مختصر رساله موسوم **بهدیة المحب** که مشتمل بر مقدمه و شش مقاله
و خاتمه است نگاشته نموده بنحوی که شاید ضبط آن اسهل باشد و در هر مقامی
از کتاب زیاده و نقصانی که بنظر صواب رسید با کمال ملاحظه اختصار در هر
مقامی شد علیه التوکل و منه التوفیق **اما مقدمه** پس باید دانست که
زندگانی را یکی از دو قسم منظور است زندگانی است اول آنکه غرض از معاشرت

چیز دیگر در نظر نداشته باشد و آنها را گاه بظلم و گاهی بضلال تعبیر کنند و
و اضل از حیوانات بهتر گویند دوم آنکه غیر از معیشت طالب غایتی در نظر
داشته باشد یعنی کمالات و ترقیات مکنونه در جبلت انسان و مقصود از
خلقت او و همچو داند که این تعیش سبب وصول بغیر بآنها است پس گوئیم خود
واضح استکه انسان خود در نشأه از چیزی دیگر با عدم فارغ محجوب لا دوان
بمدارج کمال نطفه علقه جماد محض است ترقی کرده مضغه میشود مضغه
ترقی کرده استخوان پس از آن گوشت پیدا میشود پس از این مرتبه بمرتبه
و اینمرتبه را هم میگذارد و میگذرد و خلقی دیگر میگردد ثم انشأناه
خلقاً آخر فتبارک الله احسن الخالقین پس چه ترسم کز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک بال و پر ثم انکم بعد ذلک لمیتون
و ز ملک هم بایدم جستن ز جو کل شیء هالک الا وجهه ثم انکم یوم
القیمة تبعثون بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
فانا لله و انا الیه راجعون پس عدم گردم عدم چون ارغنون گویدم
کانا الیه راجعون و معرفت استکه تحصیل کمالات و وصول بدرجات
محتاج بمعینی است چه یکپایه از درجه بدرجه نهادن بی اعانت غیر
ممکن نباشد و چون واضح شد که تمامی ممکنات هر کدامی در مرتبه انسان خادم
اند پس از این رو گوئیم تمامی عوالم امکانرا خداوند منان معاون ترقی
انسان قرار داده چه خوش میفرماید ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری و نیز بنای از اعانات است که بعضی
اند یکی از بنی نوع انسان بی بهره نشود مانند اعانت در تکوین
بتقیه نسل یا در لوازم منزلها در صناعات و حرف لهذا خداوند حکیم تعالی
بحکمت کامله خود هر یکرا بنوعی و فطرتی دیگر خلق فرموده تا هر یک بمقتضای فطرت
خود بشغلی پرداخته تا امر عالم ساخته آید تا غرض اصلی کلی حاصل گردد مانند
اعضای بدن انسان که از تمام کارهای انسان دو دست شود سعی را است
نکته هفت اقلیم عالم را نهاد هر کسی را بهر کاری ساخته قال تعالی و قد
خلقکم اطوارا سعی راست گو توانائی و کرکوتاه دست هر کسی
را انچنان باید که هست قال تعالی و لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا
و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن لیبلوکم فیما اتیکم فاستبقوا
الخیرات قوله تعالی لیبلوکم ای لیبلو منکم من الصنایع قوله تعالی فاستبقوا
الخیرات قیل ای الخیرات التی تقتضیها شرعة کل واحد منکم و قال ایضاً تعالی
و لکل وجهة هو مولیها و چون یکی از بنی نوع بحدی و دیگری بحدی
خدمت این یکدیگر کنند در بیشتر خدمت هر یک بدیگر باید مساوی و موازی
نباشد در زیاده و نقصان محتاج بتوسط هستیم تا جبران نماید تا بصفت
عدالت که اشرف صفات و سعد فنر ملکات حسنه است متصف شود چه
بنا میشود که عمل اندکی با عملهای کبیر مقابلی کند مثلاً مدبری با پنج هزار
نفر غلبه میجوید بر مدینه هزار لشکر یکی با سیصد هزار برابری داشتند عدالت
چنان اقتضا کند که احساب هشت پنج هزار لشکر این یکتن مدبر نماید

فیما آتیکم

و هم چنین هندسی در زمان کمی عملی کند که چندین کس در ازمنه بسیار
از عهده بر نیایند و نیز عالمی بیان مسئله کند و با دو کلمه از صحیح علم
سخنی گوید بنا میشود که جملگی را با این دو کلمه حفظ میکنند یا نفسهای
بسیار را بیک فعل یا قول اندکی از تکالیف دنیوی یا عذابهای اخروی
نجات میدهد پس چه قدر احتیاج شدید روی میدهد بمعادل و معدل
حقیقی بعبارة اخری ناموس الهی تا از روی علم بطبیعت عدالت و قسط
هر چیزی بیان حقیقی قدر زیاده و نقصان تمامت صناعات و احوال و
اشیا نماید قال تعالی و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم
الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس
شدید و منافع للناس الآیه و در تعدیل بسیاری از صناعات و اعمال
یا در اصل جبران سخت احتیاج بدراهم و دنانیر که بعضی حکما آنرا
ناموس عادل و برخی عادل صامت گفته اند فیجه اگر در تعدیل زیاده
و نقیصه بسیاری از افعال و صناعات اهل اجتماع مدد نماید در جبران
اصل و غل هیچ چیز هیچه درهم و دینار بکار نیاید چه اگر قدر قلیل معتبر
از انواع خفیفه بهی موازن با ثقیل ابدیا نکه جبران اصل و غل نماید
و چون غالبا نشاع و نقصان از جهت اختلاف قدر صناعات و افعال حاصل
مستلزم انحراف از حد اعتدال است از این راه احتیاج شدید بحاکم عادل
بعبارة اخری نایب و جانشین ناموس الهی یا خلیفه او که علمای حقه باشند
افتاد تا مردم را بر طریقه عدالت بدارد چه گفته اند بالعدل قامت

السموات و الارض و لسویه در اعانات مختلفه فرمایند بالجمله معلوم شد
انسان بمعاونت امثال خود محتاج و مخفی نیست که اعانت بی اجتماع پذیرفته
نیست پس نتیجه تمام مقدمات اینکه انسان طبعا متوجه کمال و تحصیل کمال
بی اعانت امثال و اعانت امثال بی اجتماع نشود و خلاصه نتیجه آنکه انسان
بالطبع محتاج باجتماع و نیز بالطبع محتاج بالفت است چه اگر با عدم ائتلاف و
تفرق و تنافر و تباغض با اجتماع محتاج الیه است و با احتیاج طبیعی با جماع
تباغض بالطبع حاصل نتواند شد پس معلوم شد احتیاج طبیعی انسان
بالفت است و شوق باین الفت محبت گویند اگر شاید با احتیاج و
میل طبیعی هر چیز با الفت محبت اطلاق کنند در اینجا که قدمای حکما
فرموده اند قوام همه موجودات بسبب محبت است و هیچ موجود از محبتی
خالی نتواند بود چنانکه از وجود و وحدت و چنانکه اشاره بر وجود محبت
مقتضی اعانت طبیعی است و اعانت طبیعی دیگر گونه اعانات است الله لکم
بقدر تکامل و حکمت بالغه خود غالب نفوس را محبتی با فراط عطا فرمود
تا اعانت بالطبیعه کنند و چندان در امر اعانت محتاج بعدالت نباشند
چه غالب نفوس از این صنف محمود خالی لهذا موجب تعطیل امر اعانت
شود پس هر کدام از اشخاص انسانی محبتی را نسبت بافراد نوع ظهور اعانت
در کوری تا بر خصوصا متصف بصفت عدالت نیز باشد تا بدانجا برسد که
خود را فدای دیگران کنند رغم خود را ایشان چون پیمبران سعدی
و جوی دهند و شنا بجمع کر سوزند در سینه باشد چه شمع پس محبت

مجبول است باعانت و بر تفقد بر عدم محبت با وجود ان و عدم کفایت ایشان حکام
اذا عدالت نه بیارند تا مردم اقتدای ان کنند بدین سبب اجتماع و الفت
ایشان مبدل بتفرقه و نفرت نشود و اعانت یکباره بر کنار نکردد چه اکر
گفتیم بحصول کمال بی اعانت ممکن نه و اعانت با کمال محبت با اعمال
تدبیرات بر وجه اکمل حاصل کردد بل باعتقاد این بنده با تفقد بر محبت
نیز احتیاج بحسن تدبیر افتد چه اکر اعانت بر وجه صواب لازم محبت نفس
چه بسیار مکشوف می افتد ابوان با فرط محبت طبیعی بر خلاف صواب
طفلرا تربیت همی کنند بلکه هرچه محبت زیادتر بوده اطفال بی ادب تر
شده پس ظاهر بود که احتیاج افتد بتدبیر بر وجه صواب تا احتیاج محتاج
الیه مبدل بتفرقه نکردد و اعانت حاصل اید و مبدا تدبیر بر وجه صواب
با رای حکما و ارباب بصیرتست و ان چنان باشد که پیرو نفس و هوی
نشود بلکه متاخرین حتی انبیا علیهم السلم امضا فرمایند انبست
که فرموده بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و یا مخصوص است بنا
ان بمویدان از جانب خدا یعنی صاحبان نوامیس الهیه و این چنانکه شد
که بتغییر ادوار و تبدل اطوار تغییر یابد و این قسم بر سه وجه ملحوظ
کردد تا تدبیر هر نفسی است من حیث الانفراد هم چون عبادات
یا من حیث الاجتماع مع اهل المنازل کالمناکحات والمعاملات و اما
من حیث الامثال والاجتماع مع اهالی البلدان کالحدود والسیاسات
بلی تدبیر اعانت بر تفقد بر محبت ظاهر صورت بندد چه محبت مقتضی اتحاد است

و عدالت صناعی و صناعت مختلف بطبیعت است هم چون قشر و لب
و محبت در انسان بر دو نوع است اول محبت طبیعی همچون محبت
مادر به فرزند که در تربیت فرزند مدخلیتی تام دارد دوم محبت
ارادی که باراده حاصل شود و این بر چهار قسم منقسم سریع العقد
الانحلال یعنی زود بند و زود کشاید و این محبت کسانیست که مقصود
ایشان از الفت طلب لذت باشد چه مفروض است که محبت ایشان دائر
مدار لذتست و لذة خود سریع العقد والانفصال است و غالبا در
جوانانست دوم بطی العقد و سریع الانحلال یعنی دیر بند و زود کشوده
شود و این محبت کسانیست که مقصود ایشان از محبت طلب نفع باشد چه
نفع رسانیدن باعزت وجود سریع الانحلال است و غالبا در پیران یافت
میشود سیم بطی العقد والانحلال دیر بند و دیر کشوده شود
این محبت کسانیست که مقصود ایشان از محبت طلب لذت و نفع و خیر باشد
چه طلب نفع و خیر اقتضا این میکند چهارم سریع العقد بطی
الانحلال زود بند و دیر کشاید محبت کسانیست که مقصود ایشان خیر و
سعادت نفس باشد چه مشاکلت ذاتیه موجب سرعت عقد محبت و
اتحاد معنوی که حاصل شود موجب بطؤ انحلال او است و این غیر مخصوص که
باب باشد و هرچه قدر محبت در انسان افزون باشد الفت و اعانت در وجود
کثیر پدید آید علی الخصوص از صفت عدالت نیز او را بهره باشد یک با
اعانت روی پدید نشود لا رهبانیة فی الدین از این روی گفته

شده و اشاره باینست و تا چاره دیگران از وی اعانت کنند را موبیرسم
کار بحق دیگران باشد ما للظالمین من حمیم ولا شفیع مطاع پس چیز
کسیکه نظم و اجتماع امید بد بجز و نقصان کرده و ان ربک لبالمرصاد و اوغ
نکذا شد اینست که حضرت رسالتپناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده کلکم
راع و کلکم مسئول عن رعیته تمام شما چوپانید و گرفته میشوید و سؤال
کرده میشوید از اسیران و رعایای خود پس گوئیم محققین از حکما و علما
هذبت عینی رعیت داری را بر سه قسم تقریر فرموده اند اول رعیت
بودن نفس و رعیت داری آن و علم این نوع رعیت داری را علم اخلاق اطلاق
میکنند و در طلب آن بکتب اخلاق باید رجوع کردن دوم رعیت
بودن اهل منزل و رعیت داری آن و اسم علم تدبیر منزل را بر این نوع از علم
نازل نموده اند که مقصود از نگارش این مختصرنامه فقط حاصل از این نوع
از علم است و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون چنانکه بیان اصل آن در
مقالهٔ اولی و لوازم و فروع از مقالهٔ ثانیه و ثالثه بباید سوم رعیت
بودن اهل مدن که عبارت از شهرها و قریه‌ها است و رعیت داری آن و علم
این نوع را علم سیاست مدن نامند و علم سیاست مدن بر چهار قسم منقسم
است اول سیاست ملک و آن سیاستی جامعی است بر وجهیکه انسان فضائل
حاصل آید از آن سیاست فضلا گویند دوم سیاست غلبه تدبیر
امور خسیسه است و آن را سیاست خساست نیز گویند سوم سیاست
کرامت تدبیر جماعتی بود که با قتناء کرامات موسوم باشند چهارم

سیاست جماعت و آن تدبیر فرق مختلفه است بر قانونی که ناموس
الهی وضع کرده باشد و سیاست ملک دارای سایر سیاستها نیز هست
چه هر صنفی را بخلاف تدابیر مؤاخذه فرمایند و در مقالهٔ ثالثه از این
رساله جزئی از قسم سوم رعیت داری که از لوازم ارکان منزلست بیان نمائیم
ان شاء الله تعالی اما ارکان منزل چهار است زوج زوجه پسر و اولاد
خدم و اول مرا این اجتماع و اعانت اجتماع و اعانت این چهار است یکدیگر
و چون در راست کردن مصالح محتاج به آلات شاید ارکان منزل را پنج
گویند اما چنانچه نظر جلوه میکند که ارکان اصلی منزل همان چهار باشد
اگر چه مال را جزو ارکان منزل گیرند امثال آن چیزها است از لوازم تعیش

مقالهٔ اولی

چون بیان شد که ارکان منزل
چهار اند و بر شمردیم و هر کدام را نسبت به دیگری آدابی مخصوص است که در مقام
خود بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و مؤدب به آنها همی زوج باید پس هر چند
شایسته چنان بود فصلی مخصوص مرتب شود تا آداب زوج نسبت
به دیگران نیز بیان کرده لکن چون در طی آداب آنها نسبت آنها به زوج آداب
زوج نسبت به آنها گفته میشود بلکه حقیقة در آداب دیگر شرکاء زوج
مأخوذ است بحکم شریعت یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا
وقودها الناس و الحجارة پس ما را بفصلی است مشتمل از آداب
زوج هذا فصل مخصوص برای آداب او مقرر نشد و در این مقاله سه فصل

فصل اول از مقالهٔ اولی

در تذکیر بیان متعلقه بزنان است اول آنکه خواستن زنان از دو راه باید اول
از طریق عقل است و آن چنان است که چون اکثر اوقات مرد را چاره است
از خانه بیرون شود برای تدبیر امر تعیش و تکسب و غیر آن پس لا بد است از کسی
که ضبط خانه نماید و تدبیر امر خانه داری مشغول باشد تا مرد مشقت کمتر
یابد و چنان شریک مشفق نتواند بود مگر زوجه بشرط آنکه دارای صفاتی
که میباید باشد منسوب بحضرت امیر المؤمنین است النساء شر کلهن
الا انه لا بد منهن **دوم** از طریق طبع و آن چنان است که چون خداوند
عالم بنی آدم را برای حکمت توالد و تناسل قوت شهوت و میل مباشرت
نهاده تا کثرت سبب شود چنانچه از ایشان بطریق بهائم جمع شوند نسب منقطع
و پدر از پسر معلوم نشود و تا وفات معلوم نگشته و مفاسد بکرور باعث
شود قال تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا
و قبائل لتعارفوا و قبل از خطبه کردن باید ملاحظه فرمود که آیا
متصف باین صفات باشند **اول** فی الجمله جمیله باشد تا مرد میل باو نماید
و باو سکون کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده جمال الرجال فی عقولهم
و عقول النساء فی جمالهن و نیز فرموده بخواه زن گندم گون فراخ چشم سیاه
چشم بزرگ سرین میانه بالا و در بعض اخبار است خوش بو کردن پر گوشت
عورت با خوش موی و در بعضی سفید **دوم** آنکه فرموده اند زاد باشد
بر از بنده است چه اشتمال آن بر تالف بیگانگان و صله ارحام و استظهار
باقربا و استمالت با دفع اعدا و معاد شدن در اسباب معاش و احتراز از دناءت

و مشارکت در نسل بخشیر ازان باشد **سوم** هنرمند است که مالدار نباشد
و گویند معروف کثیر و در چهره ابد و حشره کی نماید و اگر مالدار باشد با این
طمع او را نخواهد چه با این طمع البته محروم شود چنانکه در اخبار است و زن
را برای مال یا خدمتکار نخواهد دارد **چهارم** صاحب نسب باشد و نسبی
بسوای ایمان نباشد تا موافقت بین زوج و زوجه افتد قال تعالی و لا
تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لامة مؤمنة خیر من مشرکة **پنجم**
از قبیله بزرگ از خود نخواهد تا در هر حال غلبه او نباشد مگر که عاقله
و نجیبه باشد و احترام شوهر را واجب شمرد پس صاحب ثروت در این صورت
هنر است چنانچه از سادات باشد احترام را بزن بدارد **ششم** زبان
بیرون جمله نباشد و گو زن با نهانی اغنیها پیدا کند غالبا اشرار و صدد
وی بر آیند تا اینکه ایشان ضعیف العقول اند از عفت بیرون شوند
از جمال با عند الحاجه کفایت کند و اگر در کمال جمال باشد و ضدش زنان
جمال او نباشد چه موجب حرمان است بموجب اخبار **هفتم** با عفت و
پاکدامن باشد تا آنکه بسبب غیرت که خداوند منان بمردان عطا فرموده
تعیش ایشان شکسته نشود و حواس وی همه متوجه شوی باشد و ذریه
ایشان از خلط محفوظ ماند **هشتم** خاشع و خاضع باشد نسبت با
شوهر تا از غلبه و فا بیزاری باید کردن کشی نکند تا عیش شوهر منکر نباشد
نکبر مذموم است مگر در زنان تا غیر شوهران را از فتنه محفوظ ماند
نهم بکر باشد تا آداب بکر مؤتلف شده باشد با داب این شوهر

شود در حدیث شده خرما بلو بخواهید که دهنهای ایشان خوشبو تر شود
خشکتر و پستانهاشان پر شیرتر و فرزندان دونده تر نرند دهم صاحب
عقل و حیا باشد و بمقتضای عقل بلوازم شوهرداری و تدبیر منزل نیکو
بپردازد و امثال زبان درازیها اگر از لوازم بیحیائی است از او بروز نکند
یازدهم بچه آور باشد عقیم نباشد تا آنکه حکمت توالد و تناسل که
بزرگ حکمتی از خلقت ایشان است پیروی شده باشد سوداء ولود خیر من حسناء
عقیم دوازدهم باید صاحب کرم و سخاوت داشته باشد تا اموال مرد را تلف ننماید
و باهمت که بجز مقاصد نفسیت انیشوی مکر نسبت بشوهر سیزدهم
آنکه شجاع نباشد تا غالب بر مرد نشود و بالجمله باید از صفات مردان دور
باشد و گرنه امر منعکس خواهد شد مرد زن و زن مرد خواهد شد چهاردهم
آنکه شوهردوست باشد تا مبالغه در رضای شوهر داشته باشد و صحبت او را
طالب باشد بدین جهت عقد مودت محکم گردد پانزدهم نازک
دل باشد تا اگر حزن و اندوهی در شوهر مشاهده کند با شتاب بلطایف الحیل
در دفع حزن وی کوشد شانزدهم در تدبیر امور منزل کامل و ماهر باشد
تا سبب سکون و قرار شوهر شود و اعانت در تعیش از وی ساخته آید
و چون عزم ازدواج مصمم شد و این کار را کردن نهاد باید امری را رعایت فرماید
پس بعد از استخاره و دعوات ماثوره بپردازد و عقد مناکحه را در ساعات خوش
شرع مبین واقع سازد اما در شدت گرما چه موجب بغض گردد و
قبل از عقد خطبه بطوری که ماثور است خوانده شود و مهر را بیشتر نباید کرد

شده از شامت و بدقدمی زنان سنگینی مهر ایشان است بلکه بقدر مهر السنة
کرده پانصد درهم شرعی است مقرر دارد و در اخبار این مقدار السنه که
وارد شده مهر حور العین یکصد تکبیر و یکصد تحمید و یکصد تسبیح
و یکصد تهلیل و یکصد صلوات بر محمد و آل اطهار او است صلوات
الله علیهم اجمعین و بیشتر اندک نیز نباشد چه حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام فرموده مکروه میدارم مهر زن از ده درهم کمتر باشد تا شبیه
بمهر زانیه نباشد و باندازهٔ قدرت نیت اعطا جعل مهر کند بلکه قبل
از زفاف بدهد تا آنچه در برادر پیش و قدر برادر عقب اندازد و نباید
طمع در مهر زنان و بخشیدن از ایشان نکنند چه موجب شکستگی و خواری
و قلت محبت شود مگر زن خود بطیب نفس بخشد و اطعام هنگام تزویج
از کرامات و مستحبات است فرموده اند و در اول لازم روز دوم بیات و سوم
ریا و سمعه است و در هر مقام از قدر معروف تجاوز نفرماید و از اسراف
مانند نثار بازی و رسانده و رقاص و دیگر ملاهی که در دیگر خلاف شریعت
الهی و موجب خسران و بی برکتی و تفرقه و نحوست و تلخی معیشت است احتراز
کلی نماید چه بجا آنکه مانند بسیاری از زنان از در تفاخر و خودنمائی تحمل مخارج
گران نمایند و بنهاد از کردار ناهنجار مغروربین و غفلت دکان زنان اهل
غرور بر پیوند خود را بشکسته دلان در بندها نالهٔ حکما فرموده اند
تا وقع بند بری کثیر الا هدمه ولا دخل تدبیر فی قلیل الا ثمره کثیر چه
باعث گردد حسرت و ندامت و فقر است زینهار که شعلهٔ سوزنده نار از آه فقراء

فصل اول از مقاله اولی

نیست اینکه خرج در هر مقامی باندازه کند اگرچه اندک باشد و از آن هرچند
مباح باشد موجب ندامت و خسارت است چه بجای اسراف چنانکه از این مختصر سابقا
معلوم **چیزهائی که مرد را لازم است بعد** شود
از قبول کردن زن ملاحظه نماید آنکه توقع صفا نکند در مردان
پسندیده است از طلب تحصیل و کسب و تجارت و شجاعت و کتابت و باقعت
از وی نکند بلکه عبادات را نیز زیاده از قدر واجب از او نخواهد و در شب بجای
عبادات برضاعت اکتفا کند بلکه در ادا واجبات نیز مداومت بقدر الحرج دان
جایز نباشد چه الله تعالی فرموده لا یکلف الله نفسا الا وسعها و خود را
در نظر ایشان با هیبت و سطوت و عزت نماید و این معنا حاصل شود بآن
خود را از مزاح و شوخی فراوان حفظ کند و تملق و تبصبص با او نکند و خود
را شیفته و پر شهوت ننماید و مجالست با وی کمتر کند و از ملاحظه کمی خلاف
عصمت از دیگر زنان اظهار دلتنگی ننماید بلکه بجای زوجه خود
و هرچند رسمی با ایشان دارد زنهار که اظهار کند و تعشق با وی نورزد
و بقدر معروف اظهار میل باوی نماید تا موجب تسلط و چیرگی وی نشود
و گرنه نظم و ترتیب تدبیرات منقلب و مقصود حاصل نگردد اگرچه علی علیه
السلم فرموده مردان هفتاد سال کتمان عداوت با زنان توانند اما کتمان
محبت در یکساعت نتوانند و زن بعکس همواره بتدبیر منزلش نداد و لحظه
او را با خود نگذارد چه با ضعف رای بقوت شهوت متصف اند و مامون
از فساد و بلیه کاری شاید همت خود را مصروف امور غیر شوهر دارد

و در هر حال از سفر و حضر و صحت و بیماری امور را باوی گذارد اما در وقت
خود نیز رسیدگی نماید و او را بر اسرار خود اطلاع ندهد مقصود از این
اسرار اسراریست که در افشای آن خوف فساد یا اختلال نظمی باشد مانند
اظهار مقدار سرمایه و تمام املاک و مداخل خود چه با قلت عقل رای ناصواب و انقضا
ایشان با ابرام در تحصیل مشتهیات خود محفوظ از اتلاف و اسراف نیستند
از ملاهی و نظر کردن باجانب و استماع حکایات و سخنان ایشان و از حضور
پیره زنان دلاله و رفتن بمجامع مردان باز دارد هرچند مجالس وعظ و تعزیه
و حمامات باشد مگر بقدر ضرورت منع شدید فرماید بلکه منع شده
که از تعلیم ایشان سوره مبارکه یوسف را منع شده و در یک جا است که
چنانچه بی اذن شوهر بیرون برود بر هرچه بکند در برو لعنت کنند و گویند بر
شوی او و مشورت باوی ننماید و یا کردن مخالفت گفته او کند و مراد
مشاورت حقیقیه است و گرنه مشورت ظاهریه ممدوح است چه در
این نوع ملاطفت و نوازشی است و اشاره وی چنانچه ناصواب باشد
ترک کند و اگر صواب باشد اعمال او را از روی رای خود نماید و رای وی
را وقعی نگذارد تا باعث تسلط او نشود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و آله فرموده شاوِرُوهُنَّ وَخالِفُوهُنَّ واما حقوقی که مرد را لازم است
برای زنان ملاحظه فرماید ادای حقوق فارغ از نفقه تا موجب
فساد نشود اما بقدر ضرورت مانند حاضر شدن در ایام عید یا عیادت
یا صنبات یا عروسی باز ایشدن و امثال اینها و تجاوز از حد ضرورت را حرام

۲۴.۷۱۲

دانند با مسائل دینیه را هرچند باید مشقت و زحمت بدست آورد او را بنا مودت
واهتمام فرماید که محتاج به بیرون و تعلیم نشود چه الله تعالی فرموده
یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة
علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون اما چندان دقت ننماید چنانکه کند شیعه متصوفه از ایشان
چیز دیگر است ۳ باید حسن خلق و گشاده روئی و خوش زبانی و زینت
ملابس و استعمال عطریات و مزاح و لعب با او را لازم داند چه پیش از این
واضح شد که خلقت زنان برای مصالح ظاهره مردان و شهوات ولذات
بدنیه ایشانست پس ظاهر را در نظر وی جلوه می باید بخصوص مزاح که
در اخبار تاکید بسیار رسیده اما باید که سبکی و فاروی نباشد خیر
الامور اوسطها ۴ همرائی با او ترک نکند که کمتر آنچه در شریعت قسمت
لازم است هر چهار شب یکشب مضاجعت و هر چهار ماه یکدفعه جماع
مکر با رضایت زنان می توان کم کرد و در مجامعت خصلت عجلت خروس
از خود دور کند یا کم فکر مزاح و لعب از پیش در کار دارد و از اعمال
تجاوز نکند که باعث اطفای حرارت غریزیه و سلب دنیا نیست است
بلکه باندازه ضرورت و اطفاء صورت شهوت و دوام نسل با ملاحظه
آداب مأثوره ۵ بجهت اظهار شفقت و دوستی را با او بر خود لازم
شمرد مانند اینکه در تصرفات اموال و امور در ظاهر حتما با وی کنکاش
اما در باطن خود دستکاری نماید و با خویشان با نیکوئی معاشرت فرماید که

وهمواره او را مسطوره دارد و در لباسها نیکو او را پرورش دهد و
با شایستگی وی دیگر زن بر سر وی نیاورد مگر که سلطنت و حشمتی
او را باشد که فارغ از فساد باشد همچون سلاطین و بزرگان و ایشان را
نیز احتراز اولی است چه مرد در منزل همانند دل در میان بدن است چنانکه
یک دل را دو بدن نشاید یک مرد را دو زن نشاید و در اظهار دوستی نیز
حد اعتدال را فرو نگذارد ششم در مسکن و لباس و اکل و شرب ملاحظه
شان خود و او را بنماید و از حد تجاوز نکند یا بجمله افراط یا تفریط را روا
ندارد چه خداوند فرموده وعاشروهن بالمعروف که اکثر کمتر از معاش دون
امثال انفاق کند با هشتنا منکور دو موجب سؤال در معاد چه نفقه
عیال شرعا و عقلا واجب است و بداند که زنان اسیر و بند نیکو اسیری
داری کند چنانچه مضمون اخبار است پس اقتصاد در مخارج و هر گونه لباس
تفتیش و تجمل که زنان را در کار است باندازه همگنان در بلد و توانائی در
کار داشته دریغ ندارد و زنهار پای از اندازه خود بیرون نگذارد و
که مبادا داخل مسرفین و از جمله خاسرین شود چه فال یکی از چهار چیز است که
تحرید در قیامت سؤال از او میشود که از کجا بدست کردی و بچه جا انفاق نمودی
مکرر در اخبار و شهره مضامین اکرم بالخصوص امر توسعه شده اما هر کسی بحسب
حال خود و این تدبیر از جمله تدابیر مال غیر مهم باشد چنانکه می باید بعون
الله تعالی هفتم آنکه اگر متعدده باشند در انفاق و مضاجعت و مواقعه
و معاشرت فرق بین ایشان نگذارد و تعدیل کند و با خوف تقصیر از آداب

حقوق هر یک بیابت زوجیت کفا نماید یا اختیار مملوکه نماید کما قال الله
تعالی وَاِن خِفتُم اَلّا تَعدِلُوا فَواحِدَةً اَو ما مَلَکَت اَیمانُکُم مگر
در جائی که حق خود را ببخشند یا انکه بکر و نو عروس بوده باشد هفت
شب حق او است و یا نو عروس غیر بکر باشد که سه شب حق وی است یا
صغیره باشد که قابل تمتع نیست یا کنیز باشد که حکم مال دارد یا ناشزه
باشد که حق او ساقط یا زوج مسافر باشد هرچند زن دیگر با وی
باشد که از مضاجعت با غیر مسافر معذور است یا علو رتبه در یکی باید
کرد و دیگران بنا شد که عادة موجب بلندی قدر و احترام وی باشد
و امثال اینها که در این صورتها تجاوز از حد میشود و در غیر این صورتها
موجب قضا است و هر شب که قسمت هر یک بوده روز انهم حق وی است
و در اثار محبت نیز باید بین اینها مساوات نماید چه محبت خود امری است
غیر اختیاری اما آثار ان اختیاری است وَلَن تَستَطیعُوا اَن تَعدِلُوا بَینَ النِّساءِ
وَلَو حَرَصتُم فَلا تَمیلُوا کُلَّ المَیلِ و اما حقوقی که زنان را لازم است
برای مردان ملاحظه کنند حفظ کردن خود و اسرار و اموال شوهر از دیگران
پوشانیدن عیوب او و انکار کردن بر معیبین و رعایت مصالح نفس و فرزند
و مال و خانه و سایر اسباب معیشت بر وجه اعتدال خواه صلاح خود هم در
ان کار ملحوظ باشد یا نه و خواه ان کار مرجوع با وی باشد یا نه و خواهش
بیش از طاقت از وی نکند و پیوسته در غیر معصیت الهی متابعت وی کند
و تقصیر روا ندارد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده لو امرت

احدا ان یسجد لاحد الا الله لامرت النساء ان یسجدن لازواجهن اگر میفرمودم که
برای غیر خداوند سجده کنند هر اینه زنان را امر بسجود برای مردان میفرمودم
و همواره خود را برای شوهر با زیور و بوی خوش و گفتار و کردار نیکو دارد
و کردار و افعال یا اقوال یا هیئتی که موجب نفرت شوهر گردد نکرده و
هر محل از خود که شوهر نظر بیاندازد موضعی افکند یا احسن وجهی با موضع بدنش
باشد نیکوتر دارد و صدقه و خیرات از مال شوهر بلکه از اموال خود مینی
بی رخصت شوهر ندهد بلکه در غیر واجبات هر عملی را با اجازت زوج باید
و هر کجا میرود که او را باشد از روی مباهات با شوهر بیرون نیاید
بلکه شکستگی و خوشروئی و چرب زبانی را عادت خود نماید و او را محترم
دارد و عتاب و خطاب با او برابر نکند و هر هنگام او را کریه خاطر بیند
بهر حیلتی باشد گشاده گرداند و همیشه با او باشد نه با او و منتظر بغیر شوهر
نکند صدای خود را غیر از وی نشنود قد و بالا را غیر از وی لباسهای خاصه لباسیکه
مجاورت بدن او نزدیکتر باشد غیر او نه بیند اظهار میل بغیر او نکند با
اجانب حتی کو شیلی در تکلم نکند و انچه نباید بشنود چه بواسطه غیر که
خداوند در جهان نسبت با غیر زنان خود مرد کور کرده خوشا است
و چنانچه بیرون رفتن از خانه یا سخن گفتن با اجنبی لازم افتد مثل انکه
بی شوهر باشد یا شوهر معذور باشد یا در سفر باشد یا دور کرده
زینت از خود و پوشاند از خود بلباسهای بیرون رود و از هیچ کلمه
بیش با غیر شوهر و خویش تکلم نکند و زن بمنزل خویش مراجعت نماید

وصف مرد بلبند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اگر
زنی بی اذن شوهر از خانه بیرون رود هر ملکی در آسمانها است و هر چیز
که بر او بگذرد او را لعنت کنند تا باز گردد و اگر زنی برای غیر شوهر
زینت کند حق است بر خدای عز و جل که بسوزاند او را بآتش

قول حکما در اقسام زنان نیک و بد

اما نیکان ایشان با شبیه اند بمادران زنانی باشند که نفع و خصوص شوهر
خواهند و دوری او مکروه دارند و برای حصول رضا و مراد وی تحمل
مشقتها بر خود کنند جهت طریق سلوک با دران با فرزندان این سنت
با شبیه اند بدوستان چنان باشد که باتفاق شوی خوشنود باشد
و از لوازم معیشت آنچه را تحمل نکند معذور دارد و او را از صرف در
اموال خویش منع نکند و در سایر اخلاق با وی مواضعت کنند با شبیه اند
بکنیزکان همچو ایشان نزد وی سنی کنند و خدمت از جهت نماید و حق
واجب دانند و تحمل تند خوئی شوی نمایند و در افشای مناقب و اخفای
معایب وی کوشند و بهر حال شکر نعمتهای او گویند و در نا ملائمات
ترک مغاضبات کنند و بدان ایشان با شبیه اند بجباران آنها چنان
باشند که کسالت و تعطیل دوست دارند و فحش گو و بد خو باشند و خشم
بسیار گیرند و از بواعث خوشنودی و خشم شوی تغافل ورزند و شتم و بجو
و او را اذیت کنند و با دشمنان آنان اند که استخفاف و درشتخوئی
با شوی و احسانات و برا انکار نمایند و همواره بغض با شوهر ورزند و

شکایت از وی کنند و معایبش جویند و همه باز گویند و با شبیه اند
بد ذاتان در مال شوی خیانت کنند و بی حاجت چیز خواهند و احسانات
حقیر شمرند و مکروهها بر اصرار و از نفاق اظهار محبت و وفا کنند
و نفع خویش بر نفع وی ترجیح دهند حکمای عرب فرموده اند
از پنج طایفه زنان حذر باید حنانه و نیز گویند که از شوهر دیگر فرزندها
باشد و پیوسته منانه زنی باشد که مال این شوی را بانها همی باز کند
مال دار که بسبب آن انانه زنی باشد که مال خود بر شوهر منت نهد
پیش از این شوی شوهر دیگر را بزرگتر دیده و از این حال شوی پیوسته در
انین باشد کیة القفا زنی باشد که دامانش از غبار ناشایسته
آلوده شده لهذا شوهرش چون از حضور وی غایب شود داغی بر قفا
نهد خضراء الدمن زنی باشد نیکو صورت با اصل او را شبیه به سبزه
مزبله کرده اند بالجمله زنان از این سه صفت که سر آمد تمامت صفات
ایشان است که ترجیح دهند عقل عشق حیا و گویند مانکه را تشدید
از خود نهان ... شد

و پیرا

مکن زن دگر زن کنی زینهار	از آن کن بپرهیز هر عیب عار
چو در دیگرانها به روشن گهر	صدف وار بر پیرگان بسته در
جمال وی از چشم بیگانه دور	ز نزد یکی اشنایان نفور
بجز سجه نا سوده انگشت او	نخاریده جز ناخنش پشت او
ز گلگونه عصمتش سرخ روی	رخش از خوی شرم گلگونه شوی

زنان بد کنش زشت خبط شعار	ز او چرخ فلک در سماع
نکتند بر پیوند کس سر نگون	ز فتنه چه سوزن درون و برون
چنین زن بنابی بجز در خبا	و گر زانکه یابی بعرض و محال
غنیمت شمر دامن پاک او	گر از خون صد مرد به خاک او

و بر پوشیده نماند که از هر یك از زوجین اعطاء حق دیگری را چنانکه
نموده شد در بین نکرده اطلاق نشوز بروی کنند و نشوز مراتب دارد
و هر مرتبه از افراد نشوز مخصوص است چنانچه بیاید و آنچه مقصود اینجا است
و دفع نشوز است که هنوز بوقوع نپیوسته باید در اصلاح آن کوشید
چنانچه از خواجه و تجارب و چون از عمده امور است باید ملاحظه کرد
مقرر باید هم در ابتدا مبادرت بزجر نماید با اتصال زوجین را تفرقه نموده
و از مراتب نشوز هر مرتبه خوف آن را اگر این هم فی الحقیقه نشوز نیست و اطلاق
نشوز بر این نشود مگر مجازا نام نبرده هر چند بعضی مراتب آن را باشاره
حکیمان بیان فرموده بین ملاحظه کن با اینکه اعظم مرتبه نشوز هنگامی
است که انفصال بین یکدیگر صورت نبندد و اصلاح نپذیرد و ناچار
حکم و تدبیری دارد که باید بیان نمود چنانکه بیاید با اشاره هم
بمرتبه که باعث نفرت است نفرموده چنانکه داب و حبل نفر بفرماید
فرماید قال الله تعالی فی سورة النساء الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا
فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ
قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ

فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا
تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا هر چند مرد و زن در
بهره مناکحت و مزاوجت شریکند اما مردان صاحب اختیار و کارگذار
زنانند برای فضیلتی که خداوند ایشان را کرامت فرموده بر زنان از
کمال عقل و تدبیر در محاسن اخلاق و تدبیر امور سیاسات و کمال قوت
در اعمال و عبادات و اختصاص ببعضی عبادات مانند جهاد و صوم
و صلوة و زیادتی فطنت و بهتری طبیعت و حکومت و شهادت و قضا
و مزید ارث و اختصاص انبیا و اولیا از ایشان و دیگر فضایل و اینکه انفاق
بر زنان میکنند پس زنان صالحه و نیکو فرمان برند کاسند در راست
کردن امور شوهران و نگاه میدارند در پس ایشان خود و اموال
ایشان را در عوض آنکه خداوند منان ایشان را در حفظ شوهران ترغیب نموده
و اگر خوف سرکشی کردن آنها را کنید که به وظیفه با شوهر کار نکنند
پس ایشان را پند و اندرز کنید و ثوابهای زنان مطیعه و عقابهای ناشزه
گان را برای ایشان بیان فرمایید باشد که بپذیرند و راه اطاعت گیرند
و الا هجر نمایند خوابگاه نمایید شاید متنبه شوند و گر نه ایشان را بزنید ایشان
چنانچه راه اطاعت فرمانبرداری پیمودند دیگر او را دستخوش ایذاء و
شکنجه نباید نمود بهانه نجست که خداوند تدبیر از آن ستمگر ستم راضی شود
و برتر از آنکه ستمدیده را فرو گذارد و محقق نماند که در هر
از مراتب ملاحظه مرتبه نشوز اهم مرتبه را نیز باید نمود مثلا در مرتبه اولی

مصاحبت بستر بر پشت کردن اکتفا شود و گرنه در رد و جامهٔ خواب جدا کند
ترک جماع کند و در مرتبهٔ ضرب شاید بشنید ضربی و گرنه به سخن گفتن اکتفا
میشود و امر ضرب بدان حد باشد لیکن بنوعی که کسر عظم یا جرحی نشود بلکه
در بعضی اخبار است که بچوب مسواک باید استعمال تا سببه حرجی فرموده اند
علق السوط حیث یراه اهلک و چنانچه نشوز از این مراتب گذشت فوقیعی
العلاج کشف بدل الاحوال بطریقیکه شاید استقامت حاصل اید علاج
کند چه عرض اعراض مال اهل است چنانچه استقامت حاصل نکرد د تفرق بود
لازم شمرد هر چند بر انکه تخن جبلت باشد با ینکه بکوید او را از عیبت
دیگر شوهر نماید علاما ینکه بر د لا تنبر د نانت ثی کند بر ابتش د نو کند
اما خود اظهار میل و تعلق خواطر با وی کند شاید باعث از دیار وی شوق
و راضی بمفارقت شود با مسافرت پیشگی کند و بطول هجر ها او را راضی بمفا
رقت نماید تا نماید بشرط انکه در هر باب فا بینهم اسباب تعلق فساد را مهیا کرده باشد
واگر مرد اهمال حقوق زوجه نماید او را ناشزه گویند نزاع چاره نیست جز
انکه صبر و شکیبائی پیشه خود کند و فضیلت مجاهدین مر او را باشد اما
او را ملزم بجوش رفتار نماید تا آن خود بملاطفت ذکر مواعظ و
نصایح او را راست کند یا اگر او را مالی مرغوب باشد در تنبیه نمانند چیزی خو
مانند حق مضاجعت و کسوه و نفقه و مسکن ببخشد و صلح نماید اما در هر
بعد ضرور دست قال الله تعالی وَاِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا اَوْ
اِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا اَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ حیاتچه

زنی آثار سرکشی در شوهر خود نبیند تا کی تنبیه کند و واقع شاید بین خود
صلح را و صلح خوبست و براز بد سلوکی و تفرقه بهتر است و چنانچه هر دو با
از حد اعتدال بیرون نهند و بد سلوکی پیشه خود کنند شقاق فرموده
وَاِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ اَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ اَهْلِهَا اِنْ
يُرِيدَا اِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللهُ بَيْنَهُمَا اِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا اگر بسبب
ناسازگاری بین زوجین داعی بر انگیز اینند برای تحقیق نشوز و رفع
حکم کننده از کسان زوج و حکمی از کسان زوجه اگر قصد اصلاح کنند
خداوند تعالی توفیق دهد میان ایشان را و نزد بعضی ظاهر بخت ایشان را
در اصلاح بین چه خداوند دانا و حکیم است و مخفی نباشد که اگر آن
دو نفر حکم با صلاح بین نمودند زوجین را ملتزم بآن کنند و با
حکم هیچ یک ممنوع نیست و چنانچه حکم بتفریق کردند موقوفست بر
زوجین تا زوج علی تقدیرین و شرط است در حکم بلوغ و عقل و عدالت
و ذکورت **فصل دوم از مقالهٔ ثانیه** در تدبیر امور متعلقه
باولاد است و اولاد باید ذکر مقصود بزرگ از تاهل و زنا شوئی اولاد
و خداوند عالم بسبب ثمرات نسل و اخوند او لاد مقرر داشته دقائق
و لطائف که در وجود ان واطوار مکنون است که صاحبان فطنت
و بصیرت بر بعضی از آنها برخورده چنانکه الله تعالی در مقام منت فرمود
وَاللهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ
حَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللهِ هُمْ

بشکر خداوند خلق فرمود برای سکون شما از نفسهای شما زنان
و قرار داده برای جفت شما عافیت و ... از زنان شما پسران وحفدت
کاران و روزی داد شما را از چیزهای پاکیزه آیا بباطل ایمان میاورند
و بنعمت الهی کفران میورزند پس فرزند نیز از نعمت بزرگ و ودیعه است
از جناب بی همتا العزة ... ولی و صاحب اختیار او را داده پس نیکو
امانت داری باید کردن و تا حد رشد و بلوغ اختیار شرایط سنت
داده این نکته باید ... ادب اطفال ... شما مرهم و تیرهای
چنانکه میباید دانست که ادب اطفال در کوچکی ایشان باید نمود و جهد
و جهد باید فرمود و تا بحد رشد نرسیده چنانچه و برا مؤدب باداب
نفسانیه و جسمانیه نکنند در وقت بیرون نهادن و در زند و اخلاق مستقیمه
در جبلت او مرکوز باید و با فعال زشت و قبیح معتاد کرد در این علاج
آن دردها بصعوبت میسر شود و غایت شفقت است چه در صغر هر
چه فرا گیرد از خیر و شر کالنقش فی الحجر است زدودنش در کمال اشکال در
کبر بلکه در شباب نیز همانند نقش بر روی آب و خوبیکه در پیری سودمند
کردند برای بازار محشر خوب است سعدی دانی چه گفته اند بنی عوف
عرب نسل بریده بر کرم موالید ادب واگر بخواهی بدانی که این طفل
بی ضعف مؤدب باداب میشود یا نه و استعداد تادیب دارد و هست یا نه
هر این علامت بهتر از حیا نباشد و نشانه حیا آنست که طفل هنگام
سؤال و جواب سر زیر افکند و رنگش متغیر شود و بشره و زبانت

درازی نکند چون بدین صفات موصوف باشد تکاهل در تادیب
نکنند چه نفس او بخیر قابل واز شر محترز است

و بیان بعضی از مقدمات از جسمانی و نفسانی
متعلق به ادراک جماع و حالت جنین طفل محلی

اما اداب جماع نیز ذکر شده هر چند اداب در کتب مبسوطه بسیار است
و بقدر وقت شخص باید ملاحظه فرماید تا موجب خیر و سعادت خود
و فرزند شود اما دعا مختصر که هنگام جماع بخواند تا شیطان با او
دور شود باید بسم الله وبالله اللهم جنبنی الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنی
و مکروه است جماع هنگام خسوف و کسوف و هنگام زوال و غروب
افتاب و در آخر ماه و در شبیکه خواهد مسافرت کند و بعد از صبح
و قبل از طلوع افتاب و در شب اول ماه رمضان المبارک و هنگام
زلزله و وزیدن بادهای سیاه و زرد و روبروی قبله و پشت بقبله
و در کشتی و برهنه و بعد از احتلام قبل از غسل یا وضو و در حضور
ناظر یا شنونده صحبت و نگاه بفرج زن کردن و بغیر از ذکر خدا حرف
زدن و بیک پارچه خود و زن را پاک کردن و از زن آزاد عزل نمودن که
با اذن او و هنگام پری معده و در اول شبیکه هر یک موجب [illegible]
و ناخوشی میشود چنانکه وارد است جماع در اول شب موجب
قولنج و فلج و سنگ مثانه و غیرها است و هنگام زوال موجب احول
طفل میشود و اول و وسط و آخر ماه موجب جنون و جذام کردد و

اگر ماه موجب جنون و جذام گردد و در آخر ماه ولد سقط شود و باید
پاک کردن باعث مفارقت شود و در شب دوشنبه ولد حافظ قرآن
و در شب سه‌شنبه ولد فصیح بلیغ و در عصر جمعه ولد عالم و دانا شود
و سایر آداب نافعه دیگر و اکل و شرب طالبین اولاد با ذکور و امثال
اینها از کتب مبسوطه بخواهند،

و اما تدبیر اجسامیه و نفسانیه موجله و معجله اولاد اینست اول
کنایه امر ولادت را باید بحاضر کردن زنان با خود متحمل شود وگرنه
مردان محرم وگرنه مردان نامحرم بترتیب درجه و باید حفظ و ادعیه و قرائت
خالی نباید بترتیب حسبیه جلیله لسلم وگرنه اینها را بجمله و حلق طفل
دشنامیه و بردارند بقدر یکعدس جاو شیر بعد از خلط با آب بدهان
راست چپ طفل بچکانند چهارم و باید در گوش راست اذان و اقامه
در گوش چپ طفل گویند تا از شر جنون و همزاد آسوده باشد پنجم
بعد از اذان و اقامه ناف او را ببرند و گذاشتن ناف بستر ... باید
او را غسل دهند ششم و در روز هفتم باید که پیش از آنکه بعد
او را ختنه کنند هرچند ختنه باشد در پسر واجب است هفتم و در
هفتم او را نام گذارد بنام نیکو که مدت عمرش بلند و خوشحال باشد
و کنیه نیکو بهتر آنکه پسر را اول محمد نام دهند چنانچه خواهد بعد تغییر
دهد و نامهای ائمه و پیغمبران و زنان ایشان برای مردان و زنان بهتر
نامها است برای ... نامش هشتم و در هفتم سر شیرخوار تراشند و مقابل

مولود طلا یا نقره صدقه دهند و اگر خواهند بعد از آن ...
شرع گیسویش گذارد و قبل از بلوغ ... شد نهم در حق
عقیقه بطریقه ماثوره ایش بکنند بلکه بعضی واجب دانسته اند تا
حد بلوغ و بعد با خود ... است ۱۰ سوراخ کردن گوش طفل
نیز سنت است خصوصا در پسران بالای گوش چپ نزد گوش راست
رسیده ۱۱ و از کلمات ... شوند پس در چهار تا اول لا اله
الا الله و دوم صلوات و سیم دعای والدین گوید ۱۲ باید تمام
همتها و مشغولیها او را بجان قبول ... پدر اگر فرزند و دیعه اینچنین
و نداشت ۱۳ و چنانچه از ... سعادت که چها است چنانکه گفت
در گوید شود اهتمام در تادیب وی بیشتر حفظ نمایند ۱۴ و در
صحت و نفی کسالت و حدت ذکاوت وی اهتمام فرماید پس دایه
وی باید عاقله و صحیحه باشد چه شیر دادن تمام است ۱۵ در
قوه از قوی که در طبیعت طفل بروز کش بیشتر باشد بتکمیل آن قوه اول
پردازند ۱۶ و از خطا لطفا ... منع بلیغ و معاشرت ما ندادرا
و تعلیم دهند چه طبیعت کودک ساده و گردد ...
گیرد ۱۷ او را باید رسم کرامات متعلق بعقل و تمیز آگاه کنند
و کمالات ظاهره و باطنه که اخلاق مطلوبه نمایند ۱۸ و او را مولود
بوظایف شرعیه و آداب دینداری با آموختن ترغیب بر مواظبت
نمایند ۱۹ و اخیار را نزدیکش مدح گویند و در نظرش با قدر

واشرار را مذمت در نظرش خوار و زبون کنند ٢٠ چون غالباً طفل
کذوب و حسود و سراق و نمام و لجوج و فضول باشد و را از این افعال زجر
دهند تا معتاد نگردد ٢١ و گویند جامه‌های ملون از زنانست و اشراف
را اعتنا بجامه نباشد کسیکه غیر از این صحبت کند از او هجرت و دوری
دهند ٢٢ اکل و شرب و لباس و فخر و حرص بر مطاعم و لذات دیگر
در نظرش خوار کنند و ایثار غیر را بر خود نزدش جلوه دهند ٢٣
چنانکه اندک جمیلی از او صادر شود ستایش گویند و انعام فرمایند
و قبیحش را بد گویند و تخویف کنند که موجب لذت ندامت در بروز قبیح
از وی چنان توبیخ کنند که پندارد هیچ متنبه شده که این قبیح
غفلة از او صادر شده نه عمداً تا جرأت نشود ٢٤ و اگر فعل قبیح را
بر خود پوشیده مستور دارند در پرده بلطائف الحیل ممنوعش نمایند
که الانسان حریص علی ما منع تا موجب شرمی و گستاخی نشود و باعث هتک
شنیع ملامت نگردد بلکه ملامت در نظر وی عظیم نمایند و گریزش
ارتکاب قبایح جری گردد ٢٥ اگر معاودت بر قبیح کند و سر
توبیخش کنند و مبالغه در تقبیح و از معاودت تحذیرش کنند و از
عادتش بپرهیزند ٢٦ در تادیب قوهٔ شهوی بروی آداب خوردن
واشامیدن چنانکه بیاید بعون الله بیاموزند ٢٧ و طمع ندهند
تا طفل از وظائف ادب فارغ نشود و تا از عمل تعب نیابد بیده
باشد ٢٨ و تفهیم وی کنند که غرض از اکل حفظ بنیه است و صحت

نه لذت مانند ادویه تداوی جوع و عطش و شهوت ارباب نان و جماع
٢٩ کنند و را از اینکه میل و عادت بانواع اغذیه کند ٣٠ و طبع ویرا
بطعام دادن عادی کنند و از طعام الذّ زجر و منع فرمایند بلکه
سان نهی خوردنش معتاد کنند ٣١ و آداب حرکت و سکون
و نشستن و برخواستن چنانکه بیاید انشاء الله تعالی بدو آموزند
٣٢ و آداب سخن گفتن و شنودن تعلیمش کنند چنانکه بیاید انشاء
الله تعالی و از گفتن و شنودن هرزه و زشت او را دور فرمایند ٣٣ و از بازی
و مسخرگی و عمل بیهوده و لغو او را دور دهند ٣٤ و کاری که پوشیده
مخفی مرتکب گردد منع کنند چرا که قبیح داشته و مخفی کرده و باعث
ما تعبیر ارتکاب قبایح دلیر کند ٣٥ و از لباس لطیفه و زنانه
و صنو در زمستان و خوراک لطیف و هوای خنک تابستان و آتش زمستان
منع کنند و عادت نه دهند تا بد رشته و ارتکاب خلاف خواهش نفس
خو کند ٣٦ و او را با داب کوب مؤدب و بکشیدن مشقتها دبنا
معتاد و از کسالت و بیکاری منع بلیغ فرمایند ٣٧ و مویش ترتیب
نه دهند از مطلق تزیین زنانه احتراز دهند و در طفولیت از زینت
بزرگان و مردان مهجور دارند ٣٨ و از مفاخرت با اقران بحسب و نسب
و مال و ملک و مطعوم و مشروب او را باز دارند ٣٩ و تواضع باهم
کس و مکرم داشتن اقران بدو آموزند ٤٠ و از سرکشی بر فروتران
و تعصب با اقران و طمع از ایشان بالجمله از پیروی شهوات و صرف

الطعام یک نوع
طعام کنند و منع
کنند او را

و صورت نکو خود در رطبه اشیاء آن منع کنند تا عادت بمکارم نماید
۴۱ و آن دروغ گفتن و تاکیدات دروغ با راستی مانند قسم خوردن
منع فرماید ۴۲ و او را بیدار دارند تا با کودکان ترو نیکی کنند و
مکافات نیکو بجا آورد ۴۳ و زر و سیم و مال دنیا در نظر او خوار
کنند که آفت زر و سیم از زهر و سم زیاد است ۴۴ و هنگام
تعطیل او را از بازی جمیل منع نفرمایند تا از وظایف ادب فارغ
شود و او را اجازت بازی ندهند ۴۵ و طاعت معلم و والدین و
احترام ایشان و بزرگتران خود را عادت وی کنند چنانکه ربا بدانند
تعم ۴۶ و او را عادت دهند بمجتنب ثنای نیکو و قلت دشمنان
و کثرت دوستان و مجالست و مخالطت با فضلا و علما و بزرگان
۴۷ و او را خواطر نشان کنند که غرض از اسباب دنیا و خدم و حشم
و املاک و سایر اوضاع حفظ صحت مزاج و بنیه و نفس است و
هنر زاد سفر آخرت ۴۸ و بنظر فراست در حالت اطفال بنگرند
تا استعداد چه کسب و چه پیشه در وی است بعزان پیشه او را ترغیب
نمایند چه هر کسی مستعد عملست و اشتغال بغیر آن تضییع
عمر و وقت او شده ۴۹ و چنانچه از اهل علم و استعداد حکمت
در او باشد بفنون که اشرف است در آداب متعلمین ابدا او را اشتغال
دهند و جد را دریغ نکنند و جهد بلیغ فرمایند ۵۰ و اگر از اهل
تکسّب باشد پس لیشته او را بتحمل مشقت صناعت و کسب معیشت

عادت دهند چه اکثر اغنیا بمال مغرور و از کسب محروم و بد روز
گرفتار شوند ۵۱ و او را بهر صنعتی بدارند بر نوفر و طبیعت اسباب
آن کوشند و استیفای آن صنعت کرده بدیگری نپردازند و با عدم
استعداد بدان بنودن اسباب تکمیل صنعتی او را بصنعت دیگر اشتغال
دهند ۵۲ و چون علم اکتساب را موختن او را زن دهند و اسباب
زندگانی جدا سازند و مخارج او را با خود گذارند ۵۳ و دختران
دوشیزگان نیز با چیزی از آداب گفته شد تا بشود انچه مناسب حال
ایشانست آنها را بیاموزند ۵۴ و ایشان را بر عادت خانه داری
و حیا و عفت و پرهیزکاری و صفاتیکه ذکر شد برای زنان مؤدب
کرده اند ۵۵ و ایشان را از نوشتن و حفظ اشعار و امثال شعر
سوا کروسا بر صفاتی که از مردان پسندیده و از زنان ناپسند است
چنانچه از فصل اول معلوم منع نمایند ۵۶ و اینها را غزل و تسبیح
و اذا ب خانه داری را امثال بکش و طبخ اموزند و از مثل نوحه گری و حجامی
و دلاکی باز دارند ۵۷ و چون بحد بلوغ رسید او را با کسیکه
کفو او باشد مواصلت دهند و در این باب تعجیل بلیغ نمایند ۱۵ هنر را
دریغ ندارند ۵۸ و بوظایف نیز و بخش مبارزه قیام نمایند چه وظایف
شرعیه باشد که از کتب مبسوطه اخذ میشود و چه عقلیه و چه رسمیه
۵۹ و با معلمان و استادان و دیگر کسانیکه حق خدمتی با بر ولد
دارند حسن خدمت نماید و تجمل فرماید و بی بهره نکذارد ۶۰

تماناً او را چیزی و سعادت خود و اطفال او را از باری خیرات و سعادات الله
تعالی خواهد و استعانت از وی جوید بِیَدِهِ الْخَیْرُ اِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِیم
و نیز فرزندان را لازم است که ادای شکر والدین چنانکه باید بنمایند و چون آموختن
و تعلیم اداب کند نشد و همچنین آنچه باید اطفال را از آن اجتناب است که نزد
بزرگان پسندیده باشد نمی بیند برند لذا بعضی اداب که بزرگان را پسندیده است
در طی آداب الاطفال ذکر شد و گرنه هر ادب حسنه از بزرگان نیکوتر است
بلکه آموختن اطفال را بملاحظه کبر سن شایسته تر باشد نه باری سن و او را چنانست که
آنچه از اداب یاد شد و آنچه یاد باید انشاء الله تعالی چه جسمانیه و چه نفسانیه
چه تدبیر منزلیه و چه غیر منزلیه هنگام طفولیت بکار برند و در
عادت اطفال کنند و گرنه در کبر بهای آموختن هر چند با هزار کوشش
متعذر باشد

فصل در اداب اولاد با ابوین بنحوی اتم گوید

هر چند بعضی مفصلاً گفته اند تدابیر منزلیه را داب زوج نسبت
با دیگران از اولاد کار تدبیر منزل را چون این بنده ناتمام میداند مگر باز کمتر
ادابی که دیگران نیز با او و چنانچه اشاره هم رفت لهذا اگر اداب دیگران با
زوج در ضمن کلام شدی و فصلی مخصوص بان درج ننمودی لابد بند ما
اداب اولاد را باید دویم پس هر گاه یکی از آنها با دیگری غیر از زوج ذا
معتنابها در میان داشته باشند مثل اداب اولاد با مادر پس مکتوب
چندان محتاج باهتمام و مبالغه و ابرام در باب تواضع و اداب اولاد

نسبت با ابوین بنا شیم بعد از ملاحظه اینکه حضرت رب الارباب بلسان
اعجاز بیان صاحب ناموس اعظم خود صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب
مستطاب سماوی و خطاب گرامی خود در این باب نازل فرموده چه در
آیات متعدده فرمانبرداری و احترام و تشکر و احسان نسبت با ابوین
را ثانی و تالی اطاعت و تشکر خود قرار داده و نافرمانی ایشان را مکروه
امر ایشان بشرک بحضرت باری تعالی تجویز نفرموده بلکه در آن مقام هم
پس بر عدم اطاعت را تجویز فرموده و امر باحسان با ایشان و متابعت
نیکان نموده در این مقام بهتر آنکه مزین کنیم این مختصر رساله را بذکر
بعضی از آن آیات مبارکات تا علاوه بر آنچه ما ذکر کردیم و نیز ذکر کنیم
هر کسی بقدر قدرت خود بهره مند شود قال تعالی فی سورة البقرة
وَاِذْ اَخَذْنَا مِیثَاقَ بَنِی اِسْرَائِیلَ لَا تَعْبُدُونَ اِلَّا اللهَ وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَاناً
وَذِی الْقُرْبیٰ وَالْیَتَامیٰ وَالْمَسَاکِینِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً الآیة
و یاد کنید هنگامی که پیمان از بنی اسرائیل گرفتیم که نپرستید مگر خدا
را و احسان بوالدین کنید البته و پس از ایتام و مساکین را و با یتامی گفتار
با حسن قول معامله و در گفتار و محاوره نمائید تا آخر و قال عز و جل
فی سورة النساء وَاعْبُدُوا اللهَ وَلَا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَبِالْوَالِدَیْنِ اِحْسَاناً
وَبِذِی الْقُرْبیٰ وَالْیَتَامیٰ وَالْمَسَاکِینِ وَالْجَارِ ذِی الْقُرْبیٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَ
الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ الآیة بپرستید خدا را و با او انبازی نکنید چیزی را و نیکوئی
بپدر و مادر کنید باید و تا آخر و قال عز شانه فی الانعام قل

تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم ان لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین
احسانا الایة یعنی بیائید بخوانم چیزی را که حرام کرده پروردگار شما
بر شما بخوانم که شریک نشاید با خدا چیزی را و بدی نکنید باید وفا در حق خود
بلکه نیکوئی بسیار کنید با ایشان الخ و قال عز من قائل فی سورة الاسری
وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا اما یبلغن عندک
الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما
قولا کریما و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة و قل رب ارحمهما
کما ربیانی صغیرا و فرمان کرده پروردگار شما که نپرستید مگر او
و باینکه باید احسان بوالدین خود کنید و چنانچه یکی از آنها یا هر دو پیر
شوند که هنگامی است که بیشتر اسباب انضجار از آنها فراهم است و زیاد پیش
محتاج بتفقد و دلجوئی بند باین حالت نباید سخن بسیار مختصری هم
که دلالت بر ملالت و کراهت طبع از آنها کند اظهار کنی و ضجر مکن ایشان
را و بانک با ایشان مزن و جواب ایشان را درشت مگوی چه جای ضرب و
شتم و چه حال جوانی ایشان که هنگام شباب احسان آنها امتنان بتو
و با ایشان از روی ادب سخن گوی و فروکبر برای ایشان بال شکستگی
را و عرض کن پروردگارا رحمت فرما ایشان را چنانکه پروردند مرا
از کودکی برای بندگی تو و فی سورة العنکبوت و وصینا
الانسان بوالدیه حسنا و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک
به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون والذین

امنوا و عملوا الصالحات لندخلنهم فی الصالحین و فرموده ایم انسان را
که نیکوئی بپدر و مادر کند و چنانچه والدین کوشش نمایند که چیزی
را شریک و انباز من نمائی با اینکه خود هم مبدا شریکی برای من
نیست پس اطاعت ایشان مکن که بسوی من است بازگشت شما پس خبر
میدهم بآنچه کرده اید از نیک و بد و کسانیکه ایمان آوردند و عمل
نیکو کردند مانند نیکو و الدین هرآینه ایشان را داخل صلحا میکنیم و قال
سبحانه فی سورة لقمان و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی
لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم و وصینا الانسان بوالدیه حسنا
حملته امه وهنا علی وهن و حمله و فصاله فی عامین ان اشکر
لی و لوالدیک الی المصیر و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک
به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفا و اتبع سبیل من اناب
الی ثم الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون و یاد کن هنگامی را
که لقمان پسر خود را پند میداد و میگفت ای پسرک من شرک بخداوند
میاور چرا که شریک از برای خداوند قرار دادن ستمکاری بزرگیست
و امر کردیم انسان را بنیکوئی کردن با والدین چرا که مادرش و را بار کرد
در حالیکه از کشیدن این بار و تحمل این کار هی سست میشد و همچنین مدت
دو سال اشتغال بزحمات اطفال دارد مثل همان ایام حمل و مشقتها و قبل
که انفصال طفل ممکن است بعد از دو سال امر کردیم که شکر کن
برای من و والدین خود بسوی من است بازگشت و چنانچه کوشش کنند

که شرک بمن آورد با اینکه مبدأ آن شریکی برای من نیست طاعت ایشان را مکن
تا آخر این بنده میگوید که با خداوند تعالی میفرماید که لقمان نظر تربیت
و شکرگذاری به عدالت شریکی با مادر بوده و من طریق سپاس و شکر
گذاری به علم ظلم و تخطی طریق اعتدال با ابوین را میفرمایم و عادل سپاس
من و والدین را یک فعل بجا میآورد مگر آنکه سپاس من یکی بیشتر از
سپاس ابوین است چرا که من خالقم و ایشان مخلوق و واسطه و اینکه اکرام
شود بعد از طاعت من و ایشان اطاعت ایشان را باید بکنی اما در دنیا روش
معروف فرا با ایشان از دست مده بالجمله این از جمله آیاتی بود که دلالت بر مقصود
داشت و کونها آیاتی که دلالت بر وجوب طاعت و احسان با والدین کند
و هم چنین اخبار و آثار بسیار است و امید است برای تحقیق و استقصای
این مسئله رساله مخصوصه مرتب شود و برای توضیح و بیان و زیادتی
بصیرت این مطلب میگوئیم که در باب عدالت مبرهن شده که اول
چیزی که عادل را لازم است ملازمت باید شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حضرت
باری تعالی چرا اصل وجود او از اوست و نعم منصوص تا کسوت وجود پوشید
مصداق نعمت واقع نشود پس عدالت اقتضا کند که شکر اصل وجود
شود و هر جزئی از نعمتهای موجوده ظاهره و باطنه واجب باشد برای
کسی که اصل وجود از اوست بلکه همین شکر نیز با تجلیه وجود متحلی گشته
شکر منبعث بعد از وصول شکر لامحاله نعمتی است که متحلی بحلیه وجود
گشته برای او شکری دیگر نیز واجب افتد هلم جرا پس میتوان گفت

شکر کامل با اقرار بعجز حاصل آید چنانچه مرویست بکو ... دهیم کونیم
شکری کامل ما ممنون نشود چرا که اقرار بعجز را نیز شکر سببی که در تشکر
لازم است و اینکه میفرمایند کمال الشکر الاقرار بالعجز کمال آن بالنسبه
و پس ادای شکر خداوند متعال الجنة بر ذمه صاحبان اعتدال از شکر
والدین لازم نیست چرا که ایشان سبب اصلی تشخص هر وجود او
پس از وجود او و ازنا بر مقام نفس نفیس خود میکنند و پس از استقرار
نطفه در رحم تا وضع حمل و از وقت وضع تا هنگام تمیز بلیات دام
الحیات چه زحمات و مشقتها که مادر متحمل است و بسا که جوهر اولاد را
بر جوهر خود ترجیح میدهد و چون اتصال او بیشتر قوای جسمانی از او بیشتر
بل روحانیات از او مستبد است در اول استقرار نطفه در رحم الی وضع
حمل و مشقت حمل و وضع و رضاعت و تغذیه و تربیت و مشقتهای
جسمانی که محقق نیست مادر سبب اقرب است از پدر تا زعقلیات به
سبب نسبت والتذاذ او از جسمانیات بیشتر است او را مادر افزون از
پدر است و لذا در حقوق مادر بیشتر از جسمانیات باید ادا کرد
و اما پدر سبب کلی است در تأدیب فرزند یا آداب نفسانیه مانند فرهنگ
و صناعات و علوم و طریق تعیش و سایر اسباب و کمال نفس و هر چند
اسباب [illegible] بدن نیز با او است مانند تهیه اسباب زندگانی و تعیش و بسیار
تحمل تعب و انتقال میکند و او را بر خود مقدم میدارد برای جمع اموال و داد
برای او و اما مستبب بعد است نسبت بمادر و چون در کمال قوای

نفسانیه بسبب تربیت است بیشتر پس از تعقل فرزند بعد تلذذ بملایمات و التذاذ
بلذاید نفسانیه بحقوق پدر بیشتر متوجه شود و از این راه ادای حقوق و را
بنفسانیات سزاوارتر است و حقوق مادر که از آیات و اخبار افزونی
حقوق مادران بر پدران مبرهن میشود بسبب آنست که نخورده چو اگر ابوین
در بعضی خدمات شریک باشند بجا او شریکند و در برخی که منفرد
زحمات هر یک از دیگری در میزان چندان افزونی بجز آنچه اگر مادر در صغر
سن بمشقت حمل و وضع و رضاعت و تحمل حر و برد و تجرع غصص
منفرد است بحمل اوزار و اثقال و مطالبه وام که حیض الرجال است
و تحمل برد و حر و مشقت سفر و تحصیل معاش و نادیده تجرع غصص
مگر آنکه گوییم در عرف حق و خلق پدر حق و خدمات جسمانیه بیشتر اطلاق
دهند و مشیار را است و خدمات مادر بیشتر از قبیل خدمات جسمانیه است
و در عوض جسم فرزند بیشتر خود را متعب ساخته و نوع خدمت جسمانی
در انظار ابنای زمان عظیمتر است و مؤید این مقال آنست که در مقام اظهار
زحمات مادر فرموده حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهْناً عَلیٰ وَهْنٍ یا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهاً
وَوَضَعَتْهُ کُرْهاً پس اینکه حقوق مادر را اعظم و اقدم داشته اند
مقصود حث بر خدمات جسمانیه فرزند است عرض مادر و این منافات
ندارد با اینکه بهمین میزان در خدمت روحانی پدر کوشیده ملتزم باشد
پس احسانات پدران و مادران و شکرگذاری نعمتهای ایشان تالی
شکرگذاری خداوند متعال شد بلکه بملاحظه الزم ازان جرا که والد

با اینکه سزاوار شکرگذاری فرزندان اند احتیاج و اضطرار نیز
دارند و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این منافات با تقدیم در
ذکر و ترجیح در نوع شکر ندارد
و خلاصه ادا نمودن حقوق والدین از این سه جهت است
و آن عکس و ضد این سه اجتناب باید کرد که موجب عقوق است
اول از جهت قلب مانند محبت و مودت قلبی و با امتنان خدمت
کردن و خیرخواهی و حفظ وصیت و حسن عقیدت و تعظیم نعمتهای ایشان
آنها را واجب دانند و از ضد آنها که نقصان محبت و تنفر ... و
گران شمردن احسانات و مشوب کردن بامتنان و خوار داشتن نصیحت
و وصیت و تحقیر قدر و نعمت و بدگمانی و بدانند و در خواهش ایشان نظر
نماید دوم از جهت اعضا و جوارح مانند تواضع کردن و
اطاعت کردن و مساعدت در خدمت و حسن قول و فعل و حفظ الغیب
و ثنا جویی و لین عریکه و مضرت و دعا در حق ایشان و مدارا کردن
و شکر نعمت و قضا و ادای بعضی ماثورات برای ایشان بعد از ممات عبادت
لازم دانند و از ضد آنها که اظهار بزرگی و عدم اطاعت و بطوء
در خدمت و درشتی سخن و زشتی فعل و جسارت و فحاشی و زدن و بد
خویی و هتک احترام و استهزاء و حرف و مناقشه و اهانت و کفران
نعمت و ترش کردن و کره داشتن و نظر تند نمودن و صدا بر آنها
بلند کردن و اداکردن عبادات و ماثورات برای آنها احتراز فرماید

سوم از حیثیت متعلقات خارجه مانند ایشان بهترین چیزیکه نزد
او هست از مال و خانه و سایر اسباب و لوازم تعیش ایشان و انفاق مقتنیات
در هر گونه مصارف ایشان قبل از اظهار ایشان و صدقه و خیرات برای ایشان
و ادای سایر حقوق که بر عهدهٔ جناب ایشان است چه در حال حیات و چه بعد ممات ایشان
و از ضدهای آنها که بخل ورزیدن و طلب عوض و امتنان مال و اشغال حقوق
الناس با خیرات و صیت عدّان هر چند از مال خود باید بدهد بپرهیزد
و بالجمله بهر وسیله رضامندی ایشان را در غیر منهیات الهی طالب باید که
مجدد دیگر گرفتار نشود بدست آورده و در منهیات و مجدد دیگر
بمعامله و معاملها هم نیز نام کنند و بکنند و چنانچه در حیات ایشان را احسان کند
چون اطاعت ایشان واجب است هر حینا ایشان را بر مستحق دیگر مطلقا
و بر و احسان موسع مقدم دارد و الخلاف بمطلوب هر دو حتی
المقدور هر دو را مسرور کند بتوفیق دادن خواهش هر دو و بدانند
که ادای حقوق والدین و رضامندی ایشان موجب خوشنودی خدا
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و خیر و برکت در مال و عمر و سائر
متعلقات و انتظام امر معاش و عزت و ثروت و عزت از سکرات
مرگ و امرزش و دخول بهشت است و عقوق ایشان نتیجه بر ضد
بخشیدن این از جز باشد و مخفی نماند که اینچه نوشته شد
منافات با بعض اخبار ندارد که والدین حقیقی محمد و علی صلوات
الله علیهما هستند

فصل سوم از مقالهٔ اولی

در زهد بر امر عبید و خدم و حشم است

در این باب عنوان از کتاب حضرت رب الارباب تعلیم از کلام الحکیم علی
الاطلاق بدست کرده برنامه تمام جزئیات این زهد بر او حاوی باشد و او
اینست که تشبیه فرموده تعالی عن التشبیه حال بین خود و عبید را بحال
بین عبید و عبید چه فرموده ضَرَبَ لَكُم مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمَّا
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ
كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ
بیان فرموده خداوند مثلی را از خود تان برای وضع بندگی یعنی
آیا که بندگان شما بند شراکت با شما دارند در اینچه روزی شما کرده
ایم آیا شما با ایشان مساوی هستید میترسید از ایشان چنانچه از امثال خود می
ترسید با این نحو وضع الوهیت خود و بندگی شما را تفصیل میدهیم
برای کسانیکه با عقل و بصیرت باشند پس اگر صاحب خود بنده شد کرد
بجز سر او از رضا او نکرد او است لهم نسبت با بندگان همین نحو صاحب
عبید خدمت را سزاوار میداند با عبید خود معمول دارد و همان حرکات
و ادابی که سزاوار بنده است نسبت با خداوند خود مطابق آن را
متوقع از عبید است مثل چنانکه بنده مظهر صفات الله است و بروز
صفات الله بظاهر است همچنین نیستم بنده مظهر صفات مولای خود است
پس همچنین اگر بنده از بندگان یدالله است و بنده عین الله و بنده

فصل تتمه از مقالهٔ اولی

لسان الله و یده اسد الله و هکذا یا بنده مظهر تمام صفات است و در
او قات مختلفه یا در وقت واحد با عتبارات چند همچنین بنده و خادم
یا دست و پای دست مولای خود است هنگامی که خدمتش کند و زبان
مولای خود است با عتبار یکه خدمت ثنا کند و پای مولای خود است
و هکذا پس هیات مرتبه که خدا تعالی برای مظهر صفات خود مقرر فرموده که
حتی اجعلک مثلی مولی نسبت با بنده باید معمول دارد و مواظبت
فرماید اما چیزیکه در هر حال برای مولی لازم است با بندگان خرمی و همچنان
که با بندگان نشاط دارد و چیز دیگر یادر که بعضی صفاتست مانند کبر
مخصوص بخداوند است که با من الکبریاء ردائی پس در این طور
دیگر مشارکت به با خداوند نمی آید پس بنده را نمی رسد بواسطه کثرت
عبید و خدم تکبر ورزد یا بر عبید نخوت کند پس باید بنده بسبب این نعمت
عظمی شکر الهی بجا آورده و بواسطه رجوع خدمات بسوی بندگان خود
مشغول امور عظیمه دینیه و فضل امرات خود شود و ایشان را اسباب
طغیان و سرکشی با دیگر بندگان خدا نکند و قدر نعمت شناسد و همانا
اطوار یکه محبوب بین بندگان و مولی است بین خود و خدا پیش بکار برد
انه ولی الغنا دینی بعضی از تدابیر بین موالی و عبید را بر سبیل تمثیل
تا بتو تطابق واضح و حکم مستفاد از آنها مبالغه لائح گردد

اول پس همچنانکه خداوند

مشغول بندگان خود را بیشتر از نمایش نمیفرماید مولی نیز باید بندگان

خود را بیش از نمایش استعداد هر یک مشغول نسازد دوم همچنانکه خدا مراتب ابرار
در درجات بعد متفاوت است بحکم ان اکرمکم عند الله اتقیکم مولی را
هم باید این میزان در دست باشد و بقدر همت هر یک بعد بخشد سوم
بحسن خدمت او داد و فخر دهد تا بندگان خود را در نزد مولی نیکبخت
نبینند و اجر خود را ضایع نشد نه بهمین مقام عمل برآیند چنانکه عادت
الله است چهارم و همچنانکه پسندیده است بنده که خدای از طمع و
خوف بیاشد مولی نیز بندش بهتر باید کند که بندگان نافعه و از جهت خدمت
کنند نه بندگان واز ترس پنجم هم چنانکه الله تعالی بندگان را بقدر
وسع مامور بلوازم بندگی فرموده بندگان را نیز بکار بدارند تا به یکی
کار دیگر وا زنند و حیرت سرگشته شوند ششم و چنانکه خدا تعالی میفرماید
لا یکلف الله نفسا الا وسعها خداوند رعیت نیز باید بقدر وسع و
طاقت بنده بنده را امر فرماید و از زاید طاقت احتراز کند ۷ چنانکه
که خداوند میفرماید هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه شب را برای
آسایش بندگان مقرر فرموده خداوند رعیت نیز برای آسایش نهاد و شبی
معین کند ۸ و هم چنانکه الله تعالی بندگان خود را با نواع وعده و وعید
امیدوار و ترسان کرده مولی نیز بندگان را در جزای عمل نیک امیدوار
و در شر ترسان کند ۹ و چنان هستی که از خداوند در دلهای بندگان
است مولی نیز در دل بندگان باید خصوصا اگر بندگان زیر دست او
۱۰ و همچنان که خدا تعالی بحسب انواع طاعت و عصیان بندگان مثوبت

وعفو نیستم بد خدام را نیز باید با طاعت و معصیت جزا داد ۱۱ و هم
چنانکه بنده را از خدا گریزی نباشد باید چنان معلوم بندگان شود که از
خدمت مولای خود دور نخواهد شد تا در خیال دیگری نباشد ۱۲ و هم
چنانکه خداوند اختیار بعض امور را با عبید گذارده و برخی را با خود
مولی نیز بعض امور را با بندگان و بعضی را با خود گذارد ۱۳ وَفِي السَّمَاءِ
رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ که خداوند متکفل روزی بندگانست چنان
توسعه در لوازم معیشت بندگان باید که هیچ غم ندارند ۱۴ چنانکه
خداوند بمضمون وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ جوابر بعض بندگان واجب بر
بعضی مستحب فرموده نکاح بعضی بندگان نیز واجب بعضی مستحب باید
۱۵ و هم چنانکه بندگان از خدا متوقع اظهار رحم و رفق و عفو و مهر
و کرامت و فضل است مولی نیز باید با بندگان رئوف و رحیم و عفو و
کریم باشند ۱۶ و چنانکه خداوند بواسطهٔ انبیا وظایف عبادت و لوازم معیشت
را ببندگان آموخته مولی عبید ایشان را آموزد قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ
۱۷ و چنانکه هنگام سرآمد روزی برای بندگان مرگ مقرر شده
مولی نیز هنگام نارسائی بندگان را آزاد فرماید یا بفروشد ۱۸ و چنانکه
که خدا تعالی یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فرموده مولی نیز بهره هرزه
حسن صورت بندگان را از ظاهر پی برد بعلم سیما ۱۹ تا بی حجابی
از او ظاهر نشود نومید نشوند و اهتمام در تادیب نمایند و بعد از
ظهور بی حجابی قابل نباشد و یا جنایتی و زانی کنند چنانکه ۲۰

و چنانکه بنده خدا پاک دامن باید مولی نیز بنده را پاکدامن بخواهد
با بیگانه او را باندرون خانه راه ندهد و خوش رو و جلف نباشد و از
صحبت اجنبی او را منع کند ۲۱ و بندگان را از خانه منع کنند مگر بصریح
آیه أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ
الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ و باید چنانکه خدا تعالی هر بنده
را کار باندازه توانائی او داده و هر نفسی را بر سر کاری بگمارد یکی را باز داشته یکی
را استعداد حکمت بخشوده دیگری را بسر کار زراعت نموده یکی را فن
خیاطت دبیری دیگری را تاج سلطنت بر سر نهاده آن یکی را زبان فصاحت
در دهان دیگری را نیز شجاعت بر کمان یکی را حلقه بندگی بگوش دیگری را
کشیده درماندگی بر دوش گذارده و بدین منوال خداوندان رعیت
بندگان را امتحان فرموده هر کدام استعداد هر چه دارند بآن کار
بدارد و الا اسب را بجای گاو بسته و گاو را بر اسب براند و بدین بدن حسن
و بر این قاعده حکما دستور مختصری بیان فرموده اند چنانکه نموده
میشود و نیز فرموده اند که زنگیان اولی از اعراب اند چرا که آنها
از احرار و آسان تر قبول بدانکه بندگان و خدم بر سه گونه اند

اول بندگانی که بنده طبع اند

این صنف باید مانند مواشی و چهارپایان بکارهای صعب و سخت
امر فرمایند مانند بنای عمارات و حمل اثقال و شیار اراضی و امثال اینها
و علامت این طایفه قوت بدن و پرخوری است دوم بندگانی که

ان طبع آزاد ند

با ید ایشانرا مانند اولاد بتعلیم وکسب اخلاق امر فرموده و برای خدمت خود و نظارت در امور و حفظ اموال و تجارت و سفارت و رسالت و سرکاری و امثال اینها و بالجمله هر کاری که امانت و کفایت و دیانت و عقل و تدبیر بیشتر لازم داشته باشد و او را پرورش داده و امر فرمود و همین نحو برای کتابت و سخن آوری و علامت انتطابیه شرم و حیا و علامت شوم و حیا گذشت

سوم هندکانی که بنده شوند این طایفه را باید بکارهائی که پست هستند مشغول باشند مانند جاروب کشی و قاب چی گری و فوجی گری و نهبان و مهتری و کناسی و بزدگری و امثال اینها و علامت انطایفه در دنائت همت و پستی مرتبت است و بی ننگی و عار و بلهو و لعب بسیار مائل

و دیار صنفین از حکما صیغه را بیند هر دو هر چند صنف صنفی هر بد بن خصایص موصوفی عرب را بنطق و فصاحت و بزرگی مشهور گرچه طبع و فوت شهوت مد کور ند عجمان بکیاست و نظافت و بزرگی همتا لکن موسوم باخبثا و انید اهل روم بوفا و امانت و تودد و کفایت موسوم ادا بصفت بخل و لوم ملومند ترکها بشجاعت و خدمت شناسی و حسن صنعت ادا بر بیوفائی و قساوت و قباحت و سوء ظن مشهورند اهل هند بقوت حس و حدس و فهم موصوف ادا بعجب و بد نیتی و مکر و تهمت و نسیان معروفند و باید دانسته شود چوانکه در

تصرف انسان است بعضی را حکم مال است اما بعضی که تالی خدم اند دعا ینها الزم از خدام است چرا که عاجز تر از خدام اند ما لک سوار پس باید قدر این موهبت را داشته و شکر این نعمت را گذاشته تا کرامتها را بیکار بکبر برای ان فرموده شده اند بیارد و اعانت جوید بر امور اخرت و ادا حقوق از انها نماید و کمال مواظبت در رحم و انصاف و رعیت داری در حق انها نماید و خادمی مخصوص برای چرانیدن و اب دادن و علوفه و تیمار و تنظیف مواطن انها و شستن خود انها معین فرماید و از سرما و گرما و بار گران و گرسنگی و تشنگی و زحمت و رنج فراوان حفظ فرماید و اهتمام کند تا جراحت بر بدن انها ظاهر نشود و هنگام پیاده شدن در عرق کردن و خود اکثر تغافل نورزد و چنانچه جراحت بر بدن ظاهر شد معجلا در چاره اش کوشد و برای سواری و نگاه داشتن چهارپا و جوال ابتیاع کند که شرعا و عقلا ممدوح باشد و در رنگ و ترکیب جد و جهد بلیغ نماید و نهایت مبالغه در تربیت و تعلیم سایر صفات انها نماید بلکه شخصی که در این کار ماهر باشد بر انها کارد و چنانکه از عهده مسکن و لوازم و خدمات انها بر نیاید بمعرض بیع بیرون اورد و بعض اداب در طی فن معلوم کرده انشاالله تعالی

مقالهٔ ثانیه در ذکر اداب بعضی از لوازم منزل

چون اجتماع بیحوم قوم حاصل شد بعضی از لوازم این اجتماع است

کرا از ارکان اربعه خارج اما چون از لوازم ارکان اربعه است
اهل منزل را از تدبیر آنها گریزی نیست و چون در طی مقالهٔ اولی
اشارهٔ اجمالیه به بعضی از آنها شده این مقالهٔ ثانیه را مختص بتفصیل آنها
آورده‌ایم چنانکه بعد از این می‌آید بعون الله ۱ تدبیر در مأکل تا باوقات
بر زندگانی جسم و بمصرف تعدیل صناعات و حرف چنانکه گذشت
و بپایه رسانند ۲ اکل و شرب تنها نباید نمود بلکه ...
و عوض از گرسنه کردن دیگری نباید باطل نکرد ۳ لباس تا بان
دفع سرما و گرما کند و عورت را مستور و بعضی قبایح از خوردن ۴
تدبیر مسکن تا خود و عیال و اطفال و خدم و حشم و اموال از
شر دشمن و سایر عوارض محفوظ و از زندگانی خود محظوظ شود
۵ خواب نباید زیاده از استراحت کرده موجب سستی و کسالت گردد و متحمل
کشیدن بارها توانند شد ۶ علاج کامل صحت الابدان و استفراغ از خون
دفع و رفع کنند و استدامهٔ صحت بدن جویند ۷ مجامعت تا قوت
بنقیصه نوع گردد و دفع شهوت نماید و در طی فصل ثالث از مقاله
اولی بمناسبتی بعضی از آداب آن گفته شد ۸ استماع و تکلم تا ما
فی الضمیر را درست بسمع و درک و تقریر بیان نماید ۹ حرکت
و سکون تا معاشرت بتوانند نمایند و رفع حوائج خود و غیر خود
و استدامهٔ معیشت درست کنند ۱۰ تنظیف نباید از دنائت و کثافت
بپرهیزد از نفرت طباع مصون و موجب اقبال مردم باد شود ۱۱

مسافرت نباید الا بسبب جلب منافع و دفع مضار بقدری که مصلحت بود
۱۲ معاشرت چون آداب معاشرت بسطی دارد و در قسم سیم از اقسام
رعیت‌داری مأخوذ لهذا مقالهٔ ثالثه را برای آن نهادیم پس بعده
فصل و مقالهٔ ثالثه کفایت کنیم چه آداب جماع را بعد مقدمه و رفع کرده

فصل اول از مقالهٔ ثانیه در

تدبیر اموال است بدانکه مال را اساس حال است ۱ دخل
۲ حفظ ۳ خرج و چون تدبیر این سه دخل و خرج از روی اعتدال
مستلزم حفظ نیز هست عنوان مخصوص حفظ مقرر نداشتیم
چه مقصود از حفظ جز حفظ از نقصان و حب زیاده مال
در دخل و خرج نیست چنانکه معلوم نموده مشهود اما دخل را
دو راه است اول اختیاری که زحمت و سرمایه بدست آید و آن چند
قسم است ۱ لقطه آنچه در معابر جسته شود اگر بعد نقصان فحص
باشد مداد تعریف یا امانه با آنکه ضبط میکنند تا بصدق ...
۲ گنج آنچه از دفائن و امثال آن بدست آید ۳ معروف انعام
و بان بدست آید ۴ عطیه از بزرگان بدست آید ۵ هدیه کهتران
فروتران بدست آید ۶ ارث از پدران و مادران و سایر
خویشان و کسانیکه نازل منزلهٔ ایشانند بدست آید بحکم
شرع مطهر ۷ سایر حقوق مقرره مانند زکوة و صدقات و امثال
آن اما چون عقلا این نوع از مداخل را معتبر نمیدانند و این نوع

داشتیم

و از خلل را منظور نظر نمیدارند متعرض ذکر آنها نشدیم
اما شارع مقدس برای هر یک بعد از یافت شدن آن احکامی
نهاده شرح تمام آنها باید در تحقیق شرایع جست بدانکه این برد و
قسم است آ صنعت کارها که از نفس و بدن ساخته آید و
اجرت گیرد و چون محتاج به سرمایه نباشد اعتماد را بهتر شاید
۲ کسب کارها که محتاج به سرمایه است و بدین سبب بزوال
نزدیکتر باشد و لا باید در تحصیل مال قصد احسان با صدقا
و خویشان و انفاق بر خود و عیال و سایر مصارف خیریه لا انهم و
منتهی چنانکه بیاید و طلب زیادات لهو نباید که محض مال داری
در دنیا پرستی باشد و برای هر یک از صنعت یا کسب ارکان و شرایط
است که بی وجود ارکان صنعت یا کسب متحقق نشود و بی ملاحظه
شرایط بکمال نرسد و برای هر یک نتایجی است که هر یک بجای خود
ذکر خواهد شد انشاالله تعالی و باید دانسته شود که گاهی بتوسط
سبب تداخل کسب و صنعت هر دو است که گاه یکی از آنها است مستقلاً
و گاه یکی اصل است و دیگری تابع بالجمله صدق کسب و صنعت
دائرمدار سرمایه و زحمت بدنی است امّا ارکان صنعت
سه است نخست آموختن آن صنعت است باید نزد استاد ماهر و
مشهور کامل کند ۲ عادت بکار بردن آن صنعت است تا آن
دستکاری نیفتد و متنزع در آن فن شود و کامل و ماهر گردد ۳ افراد

الات آن صنعت است تا بان الات آن صنعت درست شود
و امّا ارکان کسب نیز سه است آ سرمایه است تا بدان اکتساب کند و باید
سرمایهٔ خود را تقسیم بر مثل املاک و تجارت و حیوانات و اجناس
دیگر نماید تا چنانچه یکی از آنها در روزگار ضایع شود دیگری
محفوظ ماند و هم چنین جنس مال التجاره را چند نوع کند تا شاید
در هر زمانی یکی از آنها روا باشد ۲ ربط با تجارت و جوانب
۳ تدبیر به چهار وجه است آ صرف کاری که با تمام نتواند رسانید
نکند مانند ملکی که از آباد کردنش عاجز باشد یا جنسی که در
نقد کردن آن قاصر ۲ صرف جنسی که طالبان کم باشد نکند
۳ و مال خود را بچیزی که دخل آن مقابل خرجش نشود معطل
ندارد ۴ سود پی در پی تا قوت کرد ترجیح دهد بر سود انقطاع
نیابد امّا شرایط کسب و صنعت بالاشتراک هشت است
آ احتراز از جور باید نمود مانند پرهیز از تقلب و مکر و خدعه
و تفاوت وزن و کیل بدست آید و امثال آن ۲ احتراز از
عار مانند پرهیز از مسخرگی و قمار بازی و مطربی و قسم دروغ و
بذل آبرو و بدنامی و امثال اینها بدست آید ۳ احتراز از اضرار
مانند اینکه داخل در معاملهٔ غیر شود و مدت معاملهٔ او بهم زند یا
معاملهٔ غیر بهم زند و حیث خویش را معطل و بیکار کند و برای
بهره اندکی مصلحت غیر را منظور ننماید ۴ احتراز از ذل مانند

اینکه در شبکه برای ایشان مقرر شده و بین طلوعین و بعض اوقات
دیگر که مخصوص بعبادتست یا امر تعیش استعداد بهواهای حار و بارد معروض
بکسب و صنعت مشغول گردد یا چند نوع استقبال جستن کردن یا
مدح بی قاعده از حیثیت حرف نمودن ۵ احتراز از نزول با پیشه مشغول
هر صنعتی شود کمال طلبید و تقدم بر همگنان جوید و همت بلند دارد
و از دنائت طبع دون همتی احتراز نماید ۶ احتراز از دنائت مانند
انچه از صنعتی نیست مثل حجامی بدست باید با تمکن از شریف تر ۷
احتراز از قلت چون مال اول این لوازم از زندگانیست در تکثیر آن
بعدالت و مروت و پرهیز کاری از مخالفت شرع یعنی مقید شده
کوشد و با مردمان در عمل معامله کردن و زاید از قدرت بر خود ننهند
و ارتکاب کند ۸ احتراز از اختفا مانند اینکه در خانه یا دکان های
که واقع است در مواضع غیر معروف اکتساب کند مگر که اصل صنعت
مقتضی اختفا باشد و اقسام کسب و صنعت سه است آ شریف
که عمل و کسب احرار و ارباب مروتست و این قسم ایضا سه وجه است
آ صنعت وزرا انچه تعلق بجوهر عقل دارد مانند صحت رای و صواب
تدبیر مشورت و حسن تدبیر ۲ صنعت ادبا و فضلا انچه تعلق
بفضل دارد مانند ریاضیات و حدیث و علوم طبابت و غیره
و کتابت و امثال ان ۳ صنعت فروسی است تعلق بسپاهی و شجاعت
دارد مانند ریاضت سپاهیان و حفظ ثغور و دفع اعدا و از این

است

است صید نمودن ۴ تکسب بلند همتان مانند تجارات و احتکار
زارع و اخراج جواهر از معادن و امثال ان ۲ خسیس و این
بر سه وجه است آ صنعت که انچه منافی مصلحت عموم مردمان
باشد چون احتکار و سحر و معامله ربوی و عملیکه موجب اختلال
نظم امور مردم باشد احتراز باید ۲ صنعت سفها انچه منافی
فضیلتی از فضایل باشد مانند مسخرگی و مطربی و قمار باختن
احتراز کند ۳ صنعت فرومایگان انچه موجب نفرت طبع گردد
چون حجامی و دباغی و کناسی و حمامی گری و حلاجی حتی الامکان
احتراز کند ۳ متوسط و این بر دو وجه است آ ضروری که نظام
زراعت و حیاکت و بنا تجارت مانند اینها از غالب صنایع و مکاسب
۲ غیر ضروری چه صباغت و نجاری و بزازی و امثال ان از سایر
کسبها و اما تفصیل خرج کردن چنین است بدانکه بر ۴
خرج نیز ارکانی است که بدون آن ارکان صورت نبندد و شرایطی
است و اقسامی که بیان اظهار شرایط و اقسام بجلد کمال نسبت باید
و افعال الاز بحث قواعد خارج اما ارکان خرج سه است آ محل
صرف چون اقسام خرج معلوم شود محل صرف نیز معلوم گردد ۲
اصل مال در خرج مال از دو وجه بیرون نباشد اول خرجیکه از جهت
کند اما بجهتیکه محل ملامت ناس نشود دوم از دادن خمس و زکوة
و صدقات و خیرات و صله ارحام و سایر حقوق کوتاهی و تکاهل

نکند

وانها را

تضعیف تا باعث بر کثرت اموال شود ۳ انفاق در انفاق رعایت
چند چیز کلی فرماید اول لوم و تقتیر صرف نکردن مال در وجوه
مثل انفاق بر نفس و حرم و واجب النفقه او باشد لوم گویند و
در سایر معروفات و مستحبات تقتیر گویند و اسراف چنانکه در مخارج
ناروا و شهوات نفسانی خود را اسراف گویند کلوا واشربوا ولا تسرفوا
و در وجوه خیر زاید بر قدر صرف نمایند چنانکه ان المبذرین کانوا
اخوان الشیاطین فرموده و سوء التدبیر صرف بعضی در جمیع
زیاده از اندازه و در بعضی کمتر یا بی لحاظ قواعد شرعیه بیرون نهادن
را سوء التدبیر گویند ولا تجعل یدک مغلولة الی عنقک ولا تبسطها
کل البسط فتقعد ملوما محسورا و فتح صرف مال در وجوه
ریا و مباهات و تفاخر و ترفع فتح گویند اما اقسام خرج
پنج قسم خرج است که باید متحمل شد اول مصارفی که خداوند عالم
بحکمت کامله خود برای مصالح عمومیه که آن خود معرف فرموده و اول
مخصوصه معین نفرموده بر این مصرف مکره و ممنوع فقرا باشند
خمس و زکوة و رد مظالم و نذورات و کفارات ان الله اشتری
من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و باید که مال خود
که مکتسب اقتضاء بکند هر کس با خدا تقسیم نماید ضرورت مال دهد
و زاید را حکمی نیست مگر آنکه التجملی امانت نفر داده باشد
تا جایی با انفاق کند و اگر خلاف کند خیانت کرده باشد

او را باید از او سلب نشود ابتدا که نصیب دایم الایام بالحال والضرورة
عیال الله دوم مصارفی که ایزد تعالی بحکمت کامله خود برای
مصالح شخص مخصوص ساخته که آن خود معرف داشته چون مخارج
نفس خود و عیال و والدین و خدم و حشم و از این قبیل است
مخارج عمارات و واجبات نفس بقدر ضرورت و از این قبیل است
تنزل اراضی بیرون و دست بیابان که از آن الدهر و زاید را حکمی نیست
سوم مصارفی که از روی کمال نفس و طلب سعادت و ایثار و فضل
معروف است مانند هدایا و تحف و مبرات و خیرات و صله‌ها با اقربا
بلکه دوستان و آشنایان و همسایگان و خویشان و از این قبیل است
اخراج دنیوی و قسم اول بر وجه استحباب دهد تا دام کرم با ذکر نام آید
چهارم مصارفی که برای جلب منفعت باید نفع دنیوی باشد
هدیه فرستادن و املاک و رشوه بزرگان و مهمانی ایشان با نفع آخر
مانند مهمانی اهل فضل و تقوی یا اعانت در مخارج ایشان و
بر وجه شرعی او را داخل در کسب عنوان کرده و ثواب از قبیل
ثالث پنجم مصارفی که برای دفع ضرر نماید لزوما ضرورت
مانند آنچه بظلمه و سفها دهند برای حفظ نفس و عرض ایشان
دهند برای دفع هجو ایشان و کسی هرچه در این باب بسنگی خرج
کنند تا او را بجبل و لئیم نگویند و بد نگویند اما شرایط
خرج در است اول هر چه در کارها صنف آل و مفا

وانهارا

نصّی فی انسان است بعضی را حکم مال است اما بعضی که تالی خدم اند
دعایت ایشان الزم از خدام است چه اگر عاجز تر از خدام اند فاسد مال
سوار پس باید قدر این موهبت را داشته و شکر این نعمت را که داشته باید
که ایشان را بکاری بگیرد که برای آن افریده شده اند بدارد و اعانت جوید
امور اخروی و اداء حقوق از ایشان نماید و کمال مواظبت و رحم و انصاف
در رعیت داری در حق ایشان نماید و خادمی مخصوص برای چرانیدن و
آب دادن و علوفه و تیمار و تنظیف مواطن ایشان و شستن خود ایشان
معین فرماید و از سرما و گرما و بار گران و گرسنگی و تشنگی و زحمت
و رنج فراوان حفظ فرماید و اهتمام کند تا جراحتی بر بدن ایشان ظاهر
نشود و هنگام پناه شدن در عرق گرفتن و خود اگر تغافل
نورزد و چنانچه جراحتی بر بدنش ظاهر شد معجلاً در چاره اش کوشد
و برای سواری و نگاه داشتن چهارپا و حیوانی ابتیاع کند که شرعاً
و عقلاً ممدوح باشد و در رنگ و ترکیب جد و جهد بلیغ نماید و نهایت
مبالغه در تربیت سیر و تعلیم سایر صفات ایشان نماید بلکه شخصی که
در این کار ماهر باشد بر ایشان گمارد و چنانکه از عهدهٔ مسکن و لوازم
خدمات ایشان بر نیاید بمعرض بیع بیرون آورد و بعض آداب در طی فروق
معلوم کرد ان شاء الله تعالی

مقالهٔ ثالثه در ذکر آداب بعضی از لوازم منزل

چون اجتماع بنی نوع حاصل شد بعضی از لوازم این اجتماع است

وانهارا

دوستی نپسندد بلکه اسراف است لکن باید خرج کردن قدری از املاک از حلال عند ال
افزون باشد چه اگر در حقوق الله باشد با صرف آن در تقرب نزدیک
تر چه بکسب بود شریع این گونه احکام امتیاز است و اگر نسبت با مردم
باشد بیجا مانند از طعن طاعنین افزون چه اقتضا و ... طبایع مفطور
حرص و طمع موجود است پس میزان عدالت کار ما را وا نگذارند
و اگر در طلب منافع باشد امید تر ابدان بیشتر و اگر در دفع ضرر
باشد بهتر صورت بندد دوم آنچه دهد برای رضاء الهی دهد
و اینکه آن بود نیز امتحان خالص بر آید نیز برای تشکر و مدح مخلوق و نیز
فضائل خصوصاً در قسم اول که محض فرمانبرداری باید سوم آنکه
آنچه می دهد بطیب خاطر و رضایت نفس و وسعت حوصله باشد نه
چند با جبر داد باشد و چنانچه اند که ناگواری داشته باشد قدری
زیاد تر بدهد تا بلکه این صفت خبیثه را از خود دور کند خصوصاً
در اول و ثالث بالجمله باید ظاهراً و باطناً اظهار بشاشت کند چهارم
آنکه قسم اول از انسان بیجا کار نباید دو نشان صفت نیاز کند هر چند
سائل را نیز بقدر مقدور محروم و مهجور نگذارد اما اولی آنست
که سائلین را از قسم سوم منتفع دهد پنجم آنکه کشف سر مستحقین
و اخذ بر عطایا خود را ننماید چه او فرع در نفوس است خصوصاً
در قسم اول ستر کند که ادا شد در خلوص و قصد تقرب نیست ششم
تصغیر و تحقیر عطیه خود نماید و احسان خود را کوچک شمرد هر چند

کر از ارکان اربعه خارج اما چون از لوازم لوازم ارکان اربعه است
اهل هنر آنرا از تدبیر ابنها کریزی نیست و چون در ذیل مقالهٔ اولی
اشارهٔ اجمالیه ببعضی از آنها شده این مقالهٔ ثانیه را محض تفصیل آنها
آوردیم چنانکه نموده می آید بعون الله آ تدبیر منزل تا باو اعاشت
بورزند [illegible] باصناعات و حرف چنانکه
و بباید رساند ۲ [illegible] تحصیل تا بدن [illegible] بلکه نفوس
و غیرها از گرسنه کردن و هیچ تا بدن باطل نگردد ۳ لباس تا بان
دفع سرما و گرما کند [illegible] و بعضی منافع ان خوردن ۴
تدبیر مسکن تا خود و عیال و اطفال و خدم و حشم و اموال از
شر دشمن و سایر عوارض محفوظ و از زندگانی خود محظوظ شوند
۵ خواب تا بدن و اسرار حسن کرده و موجب قوت و نیرومندی کرده و [illegible]
کشیدن بارها تواند شد ۶ علاج امراض تا آلام و اسقام از نفس
دفع و رفع کند و اسباب صحت بدن جوید ۷ مجامعت تا موجب
بقای نوع گردد و دفع شهوت نماید و در فصل ثانی از مقاله
اولی بمناسبت بعض آداب آن گفته اند ۸ استماع و تکلم تا ما
فی الضمیر را درست [illegible] و رد و بقا بیان نماید ۹ حرکت
و سکون تا معاشرت بقانون نماید و رفع حوائج خود و غیر خود
و اسباب معیشت [illegible] کند ۱۰ تنظیف تا بدن از دنائت و کسالت
بیرون آید و از نفرت طباع مصئون و موجب اقبال مردم با او شود ۱۱

مسافرت تا بدان سبب جلب منافع و دفع مضار نفس و [illegible] کند
۱۲ معاشرت چون آداب معاشرت بسطی دارد و در قسم سیم از انشا
رعیت داری ماخوذ لهذا مقالهٔ ثالثه را برای آن نهادیم پس به [illegible]
فصل و مقالهٔ ثالثه کفایت کنیم چیرا باجمال بقدر مقصود [illegible]

داشتیم

فصل اول از مقالهٔ ثانیه در [illegible]

تدبیر اموال است بدانکه مال را سه حال است ۱ دخل
۲ حفظ ۳ خرج و چون تدبیر این سه دخل و خرج از روی اعتدال
مشکل [illegible] حفظ نیز [illegible] عنوانی مخصوص حفظ مفرد ننهاده ایم
چه مقصود از حفظ جز حفظ از نقصان و حث بر زیاده مال
در دخل و خرج نیست چنانکه نموده میشود اما دخل را
دو راه است اول [illegible] بدست آید و آن [illegible]
قسم است ۱ لقطه آنچه در معابر جسته شود اگر بقدر نصاب [illegible]
[illegible] ضبط میکنند تا بصدق و [illegible]
۲ کنز [illegible] و امثال ان بدست آید ۳ معروف [illegible]
و یا از بدست آید ۴ عطیه از بزرگان بدست آید ۵ [illegible]
فرزندان بدست آید ۶ ارث از پدران و مادران و سایر
خویشان و کسانیکه نازل منزلهٔ ایشانند بدست آید بحکم
شرع مطهر ۷ سایر حقوق مقرره مانند زکوة و صدقات و امثال
ان اما چون عقلا این نوع از مداخل را معتبر نمیدانند و این نو

از دخل را منظور نظر نمیدارند و متعرض ذکر نبرند بیرون از اینها نشدیم
اما اشیاء اربع مقدس برای هر باب بعد از یافت شدن آن احکامی
نهاده در قسمت اجزا باد نج و تقسیم سرمایه بدست آید این بر دو
قسم است ۱ صنعت کارها که از نفس و بدن ساخته آید و
اجرت گیرند و چون محتاج به سرمایه نباشد اعتماد را بهتر شاید
۲ کسب کارها که محتاج به سرمایه است و بدین سبب بزوال
نزدیکتر باشد و لا باید در تحصیل مال حفظ احسان با صدق
و خویشان و انفاق بر خود و عیال و سایر مصارف جزئیه لا انصر و
صنعتیم چنانکه بیاید و مطالب مرتفعات اهم غایت میرسد مال
و دنیا پرستی باشد و برای هر باب آن صنعت یا کسب ارکان دویم
است که وجود ارکان صنعت یا کسب محفوظ نشود و به دلایل
شرایط بکمال نرسد برای هر باب مثالی است که هر باب بجا خود
ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و باید دانسته شود که گاه می‌شود
سبب مداخل کسب و صنعت هر دو است و گاه یکی از اینها است
و گاه یکی اصل است و دیگری تابع بالجمله صدق کسب و صنعت
دائره از سرمایه بر زحمت بدنه است اما ارکان صنعت
سه است تعلم آموختن آن صنعت است باید نزد استاد ماهر
شود کامل کند ۲ ممارست بکار بردن آن صنعت است تا آن
دست دانی نفهمد و مخترع در آن فن شود و کامل و ماهر گردد ۳ افراد

الات آن صنعت است تا بان الات آن صنعت درست شود
و ارکان کسب نیز سه است ۱ سرمایه تا بدان تا کسب بکند و ۲
سرمایه خود را تقسیم بر مثل املاک و تجارت و حیوانات و اجناس
دیگر نماید تا چنانچه یکی از آنها از کار بیفتد ضرر دو ده دیگر
محفوظ ماند و هم چنین جنس مال التجاره را چند نوع کند تا شاید
در هر زمانی یکی از آنها رواج باشد ۲ ربط تا تجارت معمول کنند
۳ تدبیر بر چهار وجه است ۱ صرف کار دیگر با تمام نتواند شاید
نکند مانند ملکیکه از آبادی کردنش عاجز باشد تا جنسیکه در
نقد کردن آن قاصر ۲ صرف جنسیکه طالبان کم باشد نکند
۳ و مال خود را بچیزیکه دخل آن مقابل خرجش نشود معطل
نداند ۴ سود بی در پی تا فتنه کرد از ترجیح دهد بر سود اتفاقی
نیا اما شرایط کسب و صنعت بالاشتراک هشت است
۱ احتراز از جور باید نمود مانند پرهیز از تغلب و مکر و خدعه
و تقلب و نقد زدن و کیل بیستاید و امثال آن ۲ احتراز از
عار مانند پرهیز از مسخرگی و قمار بازی و مطربی و شتم و دروغ و
بذل آبرو و بدنامی و امثال اینها باید ۳ احتراز از اضرار
مانند اینکه داخل در معامله کثیر شود و مذمت جنس او نماید یا
معامله غیر بر هم زند و حیثه غیر را معطل و بیکار کند و برای
بهره اندکی مسلمی غیر را متضرر نماید ۴ احتراز از رذالت مانند

اینکه در شب که برای آسایش مقرر شده و بین طلوعین و بعض اوقات
دیگر که مخصوص بعبادتست با امر معیشت نپردازد و بهواهای حادّه و بارده مفرط
بکسب و صنعت مشغول نگردد تا چند فرسخ استقبال اجلافی کردن یا
مدح بی فایده از جنس خود نمودن ٥ احتراز از نزول باینکه مشغول
هر صنعتی شود کمال طلبد و تقدم بر همگنان جوید و همت بلند دارد
و از دنائت طبع دون همتی احتراز نماید ٦ احتراز از دنائت مانند
آنچه از صنعتی پست مثل حجامی پیشه گیرد با تمکن از شریف تر ٧
احتراز از قلّت (?) چون مال اولی الامر از آنکه نیستند در تکثر آن
بعدالت و مروت و پرهیزکاری از مخالفت شرع معتقد (?)
گوشه (?) با مردمان در عمل معامله کردن و زنان از معدودند برخوردند (?)
دانزل کند ٨ احتراز از اختفا مانند اینکه در خانه یا دکان نهان (?)
که واقع است در مواضع غیر معروف اکتساب کند مگر که اصل صنعت
مقتضی اختفا باشد و اقسام کسب و صنعت سه است آ شریف
که عمل و کسب احرار و ارباب مروتست و این قسم را چهار وجه است (?)
آ صنعت وزرا آنچه تعلق بجوهر عقل دارد مانند صحت رای و صواب
در مشورت و حسن تدبیر ٢ صنعت ادبا و فضلا آنچه تعلق
بفضل دارد مانند ریاضیات و حدسیات و علم طبابت و نجوم
و کتابت و امثال آن ٣ صنعت فروسیت آنچه تعلق بسرهنگی و شجاعت
دارد مانند ریاضت سپاهیان و حفظ ثغور و دفع اعدا و از این

است

استحصیل نمودن ٤ تکسب بلند همتان مانند تجارات و احداث
زراعت و اخراج جواهر از معادن و امثال آن ٢ خسیس و آن نیز
بر سه وجه است آ صنعت مفسدان آنچه منافی مصلحت عموم مردمان
باشد چون احتکار و سحر و معامله ربوی و عملیکه موجب اختلال
نظم امور مردم باشد احتراز باید ٢ صنعت سفها آنچه منافی
فضیلتی از فضایل باشد مانند مسخرگی و مطربی و قمار باختن
احتراز کنند ٣ صنعت فرومایگان آنچه موجب نفرت طبع گردد
چون حجامی و دباغی و کناسی و حمامی گری و حلاجی حتی الامکان
احتراز کنند ٣ متوسطه و این بر دو وجه است آ ضروری مانند
زراعت و خیاطت و نساجی و مانند آنها از غالب صنایع و مکاسب
٢ غیر ضروری چه صباغت و نجاری و بزازی و امثال آن از سایر
کسبها و امّا تفصیل خرج کردن چنین است بدانکه بر
خرج نیز ارکانی است که بدون آن ارکان صورت نبندد و شرایطی
است و اقسامی که بجهت اظهار شرایط و اقسام بجهت کمال تسهیل باب
و افعال از بحث قواعد خارج امّا ارکان خرج سه است آ محل
صرف چون اقسام خرج معلوم شود محل صرف نیز معلوم گردد ٢
اصل مال در خرج مال از دو وجه بیرون نباشد اوّل خرجی که از برای خدا
کند امّا بجهت آنکه محل ملامت ناس نشود دوّم از دادن خمس و زکوة
و صدقات و خیرات و صلهٔ ارحام و سایر حقوق کوتاهی و تکاهل

نکند

نشود تا باعث برکت اموال گردد ۳ انفاق در انفاق نیز
چیزها معتبر است کلی فرماید از لوم و تبذیر صرف نکردن مال در وجوه
مثل انفاق بر نفس و هر کسی که واجب النفقه او باشد لوم گویند و
در سایر معروفات و مستحبات تقتیر گویند و اسراف و تبذیر در صرف
مال در شهوات نفسانیه خود را اسراف گویند کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا
و در جهت غیر لایق و غیر معروف تبذیر نامند اِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کَانُوا
اِخْوَانَ الشَّیَاطِینِ فرموده و سوء تدبیر صرف در بعضی جاها بیش
زیاده از اندازه و در بعضی کمتر یا بجمله از قواعد شرع بیرون نهادن
را سوء تدبیر گویند وَلَا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَةً اِلَی عُنُقِکَ وَلَا تَبْسُطْهَا
کُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا و قدح صرف مال در وجوه
ریا و مباهات و تفاخر و ترفع قدح گویند اما اقسام خرج
پنج قسم خرج است که باید متحمل شد اول مصارفی که خداوند عالم
بحکمت کامله خود برای مصلحت عموم بندگان خود مقرر فرموده و محل
خصوصی معین نفرموده برای این مصرف مگر مصرف منصوص نعمت نماید مانند
خمس و زکوة و رد مظالم و نذورات و کفارات اِنَّ اللهَ اشْتَرَی
مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ و باید که ملاحظه کنند
که حکمت اقتضا میکند هر کسی را خدا [illegible] بقدر ضرورت مال نه دهد
و زیاد را حکمتی نیست مگر اینکه [illegible] امانت [illegible] داده [illegible]
تا بر ایشان انفاق کند و اگر مخالفت نعمت نماید شکر [illegible]

و در زیادی از او سلب میشود [illegible] المال مالی و الفقراء
عیالی دوم مصارفی که ایزد تعالی بحکمت کامله خود برای
مصلحت شخص مخصوصی از بندگان خود مقرر داشته چون مخارج
نفس خود و عیال و والدین و خدم و حشم و از این قبیل است
مخارج عمارات و واجبات دیگر [illegible] و از این قبیل
نیز ادای دیون و دیگر [illegible] باشد که از مال دهد و زاید را حکمت [illegible]
سوم مصارفی که از روی کمال نفس و ملکه سخاوت ادا شود و فعل
معروف دهد مانند هدایا و تحف و مبرات و خیرات و صله ها با اقربا
یا دوستان و آشنایان و همسایگان و خویشان و از این قبیل است
[illegible] اول بر وجه استحباب هدیه تا دام که [illegible]
چهارم مصارفی که برای جلب منفعت نماید چه نفع دنیوی باشد
همچو فتوت و امثال و رشوه بزرگان و مهمانی ایشان یا نفع اخروی
مانند مهمانی اهل فضل و تقوی یا اعانت در مخارج ایشان و
بر وجهی [illegible] اولا داخل در کسب مثوبات کردن و ثانیا [illegible]
[illegible] پنجم مصارفی که برای دفع ضرر نماید از دنیا و دین و دست
مانند آنچه [illegible] و سفیهان دهند برای حفظ نفس و عرض یا شعرا
دهند برای دفع هجو ایشان و [illegible] در این باب است [illegible]
کنند تا او را بخیل و لئیم نگویند و بد نگویند اما شرایط
خرج در اینست اول هر [illegible] در کار [illegible]

دوستی پسندیده است لکن باید خرج کردن قدری اندک از حد اعتدال
افزون باشد چرا که اگر در حقوق الله باشد با احتمال در تقرب نزدیک
تر چه یک سبب در تشریع این گونه احکام امتحان است و اگر نسبت با مردم
باشد بیگمان از طعن طاعنین اقرب چه انصاف و عدالت در طبایع مفقود
و حرص و طمع موجود است پس میزان عدالت کار نهادن را وا نگذارند
و اگر در طلب منافع باشد باید ترازو بیشتر و اگر در دفع ضرر
باشد به هر صورت ببندد **دویم** آنچه دهد برای رضای الهی دهد
و اینکه از بوته امتحان خالص برآید نه برای تشکر و مدح مخلوق و نشر
فضائل خصوصا در قسم اول که محض فرمانبرداری باید **سوم** آنکه
آنچه میدهد بطیب خاطر و رضایت نفس و سعه صدر باشد هر
چند با جهاد باشد چنانچه اندکی ناگواری داشته باشد قدری
زیادتر بدهد تا بلکه این صفت خبیثه را از خود دور کند خصوصا
در اول و ثالث بالجمله باید ظاهرا و باطنا اظهار بشاشت کند **چهارم**
آنکه قسم اول از اقسام بخشایش را باید دو لیشان هفته بنا کند هر چند
سائلان نیز بقدر مقدور محروم و مهجور نگذارد اما اولی است
که سائلین را از قسم سیم قسمت دهد **پنجم** آنکه کشف ستر مستحقین
و اخذ بن عطا را خود را نشاید چرا دفع در نفوس است خصوصا
در قسم اول ستر کند که باشند در خلوص و قصد تقرب **ششم**
در معنی و تحقیر عطیه خود نماید و احسان خود را کوچک شمرد هر چند

بقیه

بقیه بزرگ باشد چه نزد خداوند و خلق پسندیده بلکه نزد راستی خوب
آسایش نفس **هفتم** تعجیل در انفاق و اعطا کند خصوصا در
قسم اول و ثالث و اخیر چه نفس در آسایش و اقرب بوفا به است
هشتم آنکه مصرف را در موضع خود بکار برد و بقدر معرفت
بدهد و دریغ ندارد چه فرموده اند المعروف بقدر المعرفه
نهم کتمان احسان خود کند و انفاق را پوشیده دارد خصوصا
در اول و ثالث و خامس چه با نجاح نزدیکتر و بکرم مناسبتر
دهم مواصلت نماید و پی در پی دهد هر چند کمتر بهتر چه انقطاع
عطیه موجب دشمنی و فراموشی است

فصل دویم

در آداب اکل و شرب است

اولا منعم حقیقی را بشناسد و راضی بعطای او باشد و شکر
بجای آورد با اینکه ابتدا به بسم الله و ختم او نماید بلکه در هر
لقمه ۲ و مقصود از تغذیه تقویت بدن باشد که تلذذ نیست بلکه تقوی برای
تحصیل کمالات و تقرب بحضرت احدیت است ۳ و چنانچه در مجلس
باشد نزدیک بصبر و طعام از بیرون رفتن برای تخلیه حذر نماید
که قبیح است ۴ و طعام خوردن هنگام چاشت و بعد از عشا
را ترک نکنند چه فرموده و لَهُم رِزقُهُم فیها بُکرَةً و عَشِیّاً و در میان
این دو وقت چیزی نخورد ۵ در حال مرض پرهیز کردن لازم است
اما در حال صحت کم خواری موجب لاغری بدن نباشد لازم نیست

ختم ح

۶ در حال جنابت و بخور و انا کل لطف بالای اغلظ اجتناب فرماید
چه فرموده وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون اما
بعضی تجویز کرده اند چنانچه در طب مبرهن است ۷ دست
دهان و بینی بشوید تا چیزی دیگر استعمال بکند حتی دستمال تا صرف
طعام ننماید ۸ و کسیکه غذا تناول کند لعن کرده شده است [illegible]
پس البته همچو را کی بپا کند هرچند خادم و حشم و غلام باشند ۹
و بعد از سفره گستردن بخواند سبحانک اللهم ما احسن ما تبلینا
سبحانک ما احسن ما تعطینا سبحانک ما اکثر ما تعافینا
اللهم اوسع علینا وعلی فقراء المؤمنین والمؤمنات والمسلمین
والمسلمات ۱۰ و طعام که حاضر شد مبادرت باکل نماید بجهت
در احترام است خصوصا اگر کسی در انتظار باشد ۱۱ و خوابیده
و چهار زانو و یا پا دراز کرده یا انداخته تناول نکند بلکه دو زانو و مو
بنشیند و بجهت آنکه بودن را مدخلی باشد ۱۲ و نان را باید
گرامی داشت بزودی خوردن و بروش درندگان نخوردن و بکارد
قطع نکردن و ضبط کردن از معابر و اینکه تا یکجا تمام نشده است
دیگر برا دست نهند ۱۳ و از ظروف طلا و نقره و مفضض و شکسته
و مس بلکه هر ظرفی که از چیکش ساخته باشند احتراز فرماید ۱۴
در اکل پیشی بجوید مگر آنکه میزبان باشد یا آنکه مسلما بزرگ
تر از دیگران باشد ۱۵ و ابتدا و اختتام بنمک نماید یا تبرک

یا ابتدا بنمک و اختتام بتبرک نماید ۱۶ و چیز بسیار گرم نخورد و
از بسیار گرم نیز بجنبت ... فوتا بد و بدمیدن سرد نکند ۱۷ و
از میان ظرف طعام برندارد بلکه از کنار ظرف و از طرف خود و ان
سمت همچو او برندارد و شام را او نیز از چاشت تناول کند ۱۸ با طعام
دهد و چاشت کمتر و گرمتر موجب کسالت و کندی فهم گردد ۱۹
گوشت کمتر تناول نماید که باعث سهولت حرکت و سبکی و قلت
بلادت و موجب نشاط است یکباره نیز ترک نکند که سبب ضعف قوی
و سوء خلق است ۲۰ و تقلیل در حلویات و میوه جات نیز نماید چه
اول موجب اخلاط و ثانی کسالت را مناط است ۲۱ و از تکلمات رکیکه
و چیزها از دهان در سفره و ظرف افتادن و زواید طعام را از دست
بظرف تکاندن و ریختن احتراز فرماید ۲۲ و از چیزهای بدبو مانند سیر مانند
و پیاز و قاید که قصد مجامع مردمان یا مجامعت با زنان دارد خصوصا
در عیدها احتراز فرماید ۲۳ و حدیث صغّروا ... الدم
بقلة الاکل را گوش دهد و تا گرسنه نشود تناول ننماید و سیر نشده
دست باز دارد ۲۴ و دست را زیاده از سر انگشتان الوده بطعام
نکند و کمتر از سر انگشت نیز الوده نکند و صورت و خارج دهان و لبها را
نیز الوده نکند ۲۵ و لقمه را کوچک گرفته دهان زیاده باز نکند
که قبیح است ۲۶ و زیاده در دهان نگاه ندارد و زود نیز نبلعد بلکه
بقدر معروف ۲۷ هنگام مضغ لب و دهان زیاد حرکت ندهد که

صورت او از دهان او بیرون نیاید ۲۸ و در میان اکل انگشت را نلیسد بلکه
بند بپر تضلف طعام و چون دندانها را پاک نماید ۲۹ و نظر بانواع
اطعمه نیفکند و بو نشیدن و دیگر امثال آن که اهل مجلس را از آن ناپسند
احتیاط طعامی نکنند ۳۰ و طعام نیکو را اگر اهلش باشد حریص نشود
بلکه منتهی آن را برای دیگران بگذارد ۳۱ و انواع
اطعمه هر یک انگشت تناول نماید هر چند میل بعضی باشد ۳۲ و هر
که نیکو را پیش دیگران ایثار نماید بلکه هر طعامی ۳۳ و
سفره و نان و نمک و قاشق و خربوزه و شیر برنج و غیره الوان
نکند و نظر ایشان در دست و دهان و دیگر ادوات هم ایشان نکند
در پیش لقمه ۳۴ و اگر چیزی را کوچک در لقمه تا دهان بیاید
از دیگران در کنار دخان گذارد که موجب تنفر طباع نگردد ۳۵
غیر از لقمه بدهان نهادن هر کاسه را بدست چپ صورت دهد مانند
اصلاح چراغ و چیزی از دهان گرفتن ۳۶ و چنان نظیف غذا
خورد که بقیه آن را دیگران تا میل تناول کنند ۳۷ و چنانچه در
طعام مبالغه زیاد نباشد بیدا کند که تا سکون اب طلبند و بنا
و با یکدست حفظ قطرات آب کند ۳۸ و اگر دو دیگران سیر
شود دست باز نکشد و تعلل نماید تا دیگران سیر شوند و اگر احتراز اهل
مجلس باشد ۳۹ و اگر دیگران دست باز گیرند دست باز کشد
که هستند باشد مگر خود میزبان باشد یا مجلس انس باشد ۴۰ و بعد

از صرف طعام و تفقد سیماء اهل ظرف و انگشتان نیکو بلیسد
و چیزی به استخوان باقی گذارد ۴۱ و بعد از صرف طعام دست و
دهان خود نیکو بشوید خصوصاً که با اسعاد کوفی و اشنان دست و دهان
بشوید ۴۲ و در دست شستن ابتدا از طعام اولی میزبان و بیش
طرف یمین تا آخر مجلس بشویند که ختم به او شود و بعد از صرف
طعام ابتدا از نمک کنند ۴۳ و صنونیار
و چشم را بعد از شستن دست تر نماید و بگوید الحمد لله المنعم
المحسن المجمل ۴۵ و در خلال کردن دندانها جهد نماید و آن
چوب را از درویشان و خلال پنهان و اهل احتراز کنند ۴۶ و بعد از
طعام با تعجیل از مجلس برنخیزد مگر مضطر باشد و در آن زمان
استجیر لغیر مجلس میل نمایند ۴۷ و چون سفره را جمع کنند
بگوید اللّهم اکثرت و اطبت و بارکت و اشبعت و اروت
الحمد لله الذی یُطعِمُ و لا یُطعَم و بعد از برداشتن خوان آبی
در نخست برچیده تناول کنند مگر در مثل صحرا که ناصل طعام را
طیور و هوام است منافات با وقار ندارد اشتر باشد ۴۸ و
مخفی نماند که چون باید معیشت و عبادت با سوی کنند باید
اقلا تدارک نکند الحود را ذخیره نهد ۴۹ اما اینکه موجب نفع
و رسانیدن غذا بجای اصلی است پس دست نفس با شامه و
ابتدا بر بسم الله و ختم به حمد او نماید ۵۰ و بنا شاهد مکرر یا بر حسب

صادق و بعد از مسهلات و در عقب کسیکه مبتلا کرده باد طوبت
در مزاجش غالب است کاذیت است ۵۱ و قبل از آشامیدن مجتنب
از ناملایم نماید و دور کند و روز ایستاده و شب نشسته آشامد
۵۲ و از زیاد خوردن و بلعیدن احتراز کند بلکه مانند بعض حیوانات
ابرا بمکد و از ظرف طلا و نقره و شکسته احتراز و از چوب ونی سند ل
آشامد ۵۳ و همواره از سؤر مؤمن استشفا نماید و بعد از
آشامیدن یاد از تشنگی حضرت سید الشهدا نماید و سلام بر او نیز بگوید
و لعن بر قاتل آن حضرت کند ۵۴ و بعد از صرف ماکول با مشروب
مدح صاحبان گوید و مذمت و شکوه نگوید و شکایت از نخوردن
یا کم خوردن نیز نکند ۵۵ و باید میزبان باندازه شان مهمانان
حرکت کند و با عدم قدرت نکردن بهتر است مگر که صداقتی در بین
باشد که تکلیف منتفی باشد و مجلس از غیر خالی

در ذکر بعضی از آداب شرب چای و قلیان

و چون قدمای حکما فصلی در آداب شرب جمع کرده اند لکن بسبب
نبی ناموس الهی حرام و اجتناب از آن بطریق الزام نامید بجای آن
قدری از آداب شرب چای که حقیقة در این زمان لازم از آداب
شرب خمرات شمرده بیان کنیم اولاً خود را از اعتیاد
بچای و قلیان باز دارد که مضر با مور دنیا و آخرت و با عادت
بکد و عفونت کند مگو بند بعضی لطایف الحیل ۲ و از افیون بکشند

تریاک احتراز بیشتر کند چه مانند تریاک سلاطین چاپن که ایشان
هرچند مملکت خود را از مداخله غیر محفوظ دارند تا خود مملکت را
باندک زمانی ویران نمایند همین است عمل تریاک با بدن ۳ و
اوقات خود را در این باب مصروف دارد و با خصوص کوشد ۴ و
اهتمام در نیکوئی تنباکو و چای نماید که ضررش کمتر و نفع آن بیشتر
هرچند حسن و قبح تنباکو بلکه چای بعادت است ۵ و از چای مغشوش
و رنگین احتراز و اول شوید پس از آنکه قوری را گرم کرده باشد و آب جوش
بر چای ریزد و بعد از دم کردن چای قند بماند نیز بانعدال
۶ و نیز و سر قلیان هرچه بسفال نزدیکتر باشد بشرط لطافت
نی قلیان و همچنین سر آن با اعتدال بهتر است و سوراخ نی و میان نیز
میل آب و سبع و میل آب بلند و کوته نباشد و میان نیز با سر در
خور و اندازه و جفت باشد و پس از کوزه سفالی بلور بر از چیز
دیگر است ۷ و بهترین تنباکوها تنباکوی شیراز پس از آن اطراف
کاشان و طون و طبس و حوالی سمنان و چغاره و چیق با بن تربت
است مناط کلی عادت است ۸ و شرط است در تنباکوی مکرر
که او لا در آب بریزند و گل از آن بگیرند و قدری باید تنباکو که بفروشند
نیز باید بماند که فاسد شود و رطوبت در شیرازی کمتر بکار برد
و تنباکوی اطراف سر قلیان نزدیک با اعتدال محکم و میان آن سست
و اطراف و میان آن مساوی و آتش را ریزه و سرخ و بی خاکستر و کم

بگذارند و شرط است آب قلیان را پیاپی مبدل و سر و نیها کوبی سر از نو
سعی کنند و بشویند ۹ و تا ممکن است جاهای با صفا مانند باغات
و لب جویها را برای صرف چای اختیار کنند یا اقتضا فصل و بساط
سماور را مقابل اهل مجلس در کناری پهن کنند و پیاله در دو طرف اهل
مجلس و سماور را پهلوی آن نهند ۱۰ و در تنظیف ادوات چای و قلیان
کوشش فراوان نمایند و پیاله را در هر استعمال بشویند با دستمال تمام
مگر بعد از اتمام کار ۱۱ و از دود و بوی تنباکو احتراز کلی فرمایند
و مادام که دهان بو دارد وارد مجلس نکنند خصوصا در طاعتهای عید
بی دورند ۱۲ و چای و قلیان را هیچیک بر ناشتا صرف نکنند و صبح
کمتر و کم رنگ تر صرف کنند و از بالای غذا صرف کردن مضر است چه
هضم غذا را میبرد و ثقل آن میماند و قلیان روی غذا مصلح است
۱۳ و منتهای صرف چای و قلیان هنگام صبح سه فنجان و سه قلیان
و هم چنین عصر و از زیاده احتراز کلی فرمایند و خود را عادت ندهند
۱۴ و چای بی قند هر چند مقرون بقلت مؤنه است لکن مضر است
خصوصا صبحگاهان اجتناب کنند ۱۵ و آنکه چای نماد و سرخ و پر
رنگی تجنب فرمایند و پیاله را قدری خالی بگیرد بنظافت اقرب است
۱۶ و از جمله ادب آنکه تکلیف باصحاب نکنند در صرف چای و هر کس را
در صرف چای بمیل خود گذارد ۱۷ و اصرار و ابرام در کرمتی نیز
نکنند و بقدر ضرورت اکتفا کنند و وقار خود را منتفی نکنند ۱۸ و چندان

صرف چای و قلیان را طول ندهند چندان که تعجیل نمایند مگر که حضار
بخواهند برخیزند یا بزرگی وارد شود یا مهمان بیاورند بهر حال اهل
مجلس و اهل آن را بنماید و از هشتهش کردن در صرف چای احتراز کنند

و نظر بملازمه اکل و شرب تخلیه را واجب آید

بنا قدری از آداب آن **اول** تخلیه در این مقامات را لازم و تاخیر را روا ندانند
هنگام اراده نماز ۱ با حضور قلب و آسوده که خواطر مشغول نباشد
و تاخیر باعث پریشانی و عدم حضور قلب است ۲ وقت مکتب و مطالعات
و تاخیر موجب کسالت و بطؤ اشتغال است با جمله هر شغلیکه صفای ذهن و
فراغ بدن در آن مطلوب تخلیه قبل از آن را لازم دانند ۳ وقت خواب
و تاخیر موجب ناگوارا نبودن و تاثیر نکردن و زیادتی و سنگینی خواب
و دیدن خوابهای پریشان است ۴ هنگام باقتضای طبیعت غالبا
اقتضای طبیعت هنگام صبح و قبل از نهار و شام است و هنگامی است که
غذا دفع شده لهذا موجب اسهال دفع و گوارائی تخلیه است و تاخیر موجب
صداع و سوء خلق و سوء مزاج و قبض طبیعت و تحیر در کارها است و نیز
بعد از صرف غذا سعی کنند که موجب صعوبت دفع و مانع از تخلیه کامل
۵ قبل از جماع و تاخیر موجب عدم میل کلی و ناگوارا نبودن جماع است
۶ بعد از خروج منی و تعلل شاید موجب اعاده عمل شود و بعضی از
امراض است ۷ قبل از رکوب و تعلل موجب پریشانی خواطر و پشیمانی
و زحمت خود و مرکوب است **وثانیا** از آداب در تخلیه آنکه خود را

مکان خلوت گزینند برای تخلیه چنانچه بیت الخلاء از انظار مخفی باشد ۲
مکانی بلند یا نرم اختیار کند برای بول تا ترشح نکند ۳ و از مکانهای
شریفه و محترمه احتراز کرده بول و غایط نکند ۴ زیر درخت میوه دار
ننشینند که باعث تلف و تضییع میوه است ۵ و از منزل مقابر
و منازل و مجامع ناس و همچنین از هنگام خلوت باشد احتراز کنند تا او را
لعن نکنند ۶ و از بول در آب و سوراخ جانوران و رو به بخور شدن و امثال
اجتناب کنند ۷ و در حمام نیز بول نکنند که موجب پریشانی است
۸ و هنگام تخلیه تخفیف لباس دهد و کمربند بگشاید تا گوارا باشد
۹ و چیزهای محترمه را همراه نبرد مانند کلام الله مجید و اسماء الله
و اولیاء او ۱۰ و چیزهای نفیس مانند اشرفی و قرآن همراه نبرد مگر که
محفوظ باشد و از جهتی یا بیش بکی است ۱۱ در دخول بیت الخلاء اول
پای چپ نهد و بعد پای راست بر عکس هنگام فراغ ۱۲ و پا تا ساق و
سر را نیز بپوشاند بلکه مانند جماعت دکان چیزی بر سر کشند ۱۳
از استقبال و استدبار اجتناب فرماید مگر بی اختیار باشد ۱۴ و
یا در طرف راست نهد و استنجا باید به دست چپ نماید ۱۵ هنگام کشف
عورت بسم الله گوید تا از نظر کردن شیاطین محفوظ ماند ۱۶
پوشانیدن عورت زنان از زنان و مردان از مردان ستر کنند تا
بدنوا از زنانی که وطی ایشان حرام باشد و بالعکس و با عدم ناظر محترم
ستر نیکو است ۱۷ ایستاده بول نکند بلکه نشسته ۱۸ تکیه

بپای چپ دهد و پای راست فراخ نهد ۱۹ و در بیت الخلاء
مانند شیر برای بودن خود قرار دهد و از ناله کردن و حرکت بکند
عذر باید که بعض غایط کند احتراز نماید ۲۰ و از تکلم اسراف
نماید مگر یاد عبرت ماثوره و اذکار یا تکلم لازم شود ۲۱ و مسواک
هنگام تخلیه عورت عفونت ها است ترک کنند ۲۲ و هنگام
تخلیه اکل و شرب نیز نکنند ۲۳ و مکث تا طول دهد که موجب
بواسیر است ۲۴ و تنحنح و استبراء از بول بنحو شرعی لازم
دانند تا مثل شبهه بر او پاک باشد ۲۵ و در استنجا و تطهیر از
بول و غایط عجله و جهد بلیغ نماید ۲۶ و وقت دخول بخواند
بسم الله اللهم اعوذ بک من الخبیث المخبث الرجس النجس
الشیطان بعد بگوید الحمد لله الحافظ المؤدی و وقت اخراج غایط
الحمد لله الذی اطعمنیه طیبا فی عافیته و اخرجه خبیثا فی عافیته
بگوید و هنگام نظر بغایط افتاد بگوید اللهم ارزقنی الحلال
و جنبنی الحرام و هنگام دیدن آب استنجا متوجه او بگوید الحمد
لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا و هنگام استنجا
بگوید اللهم حصن فرجی و اعفه و استر عورتی و حرمنی
علی النار و وفقنی لما یقربنی منک یا ذا الجلال و الاکرام
بعد از آن برخواستن دست بشکم مالد و بگوید الحمد لله الذی اماط
عنی الاذی و هنأنی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی و دند

بیرون رفتن بگوید الحمد لله الذی عرّفنی لذّته و ابقی فی جسدی
قوّته و اخرج عنّی اذاه یا لها نعمة لا یقدر القادرون قدرها
۲۷ و در حدیث است که خدا اسم ملکی موکل فرموده که دست پس کردن
هر کس بر گردد تا بخلا نظر عبرت بجانب خود نماید که نعمتهائی که
با این نعمت بد [illegible] رد عاقبت چه نوع شود و نیز عبرت گیرد که
حاصل چه خباثت بوده

فصل اول از مقاله ثانیه در وظایف لباس است

اولا شکر حضرت ساتر العورات را بجای آورد که دفع قبح عورت [illegible]
وفی پوشیدن لباس نموده چنانکه فرموده قُل مَن حَرَّمَ زینَةَ اللهِ
الّتی اخرج لعباده چه مراد از زینت پوشیدن است برای اینکه لباس [illegible]
۲ و مطلقا امراء و نمودن لباس [illegible] بلکه بد مذموم داند حضرت
امام حسین فرموده من لبس ثوبا یشهره کساه الله یوم القیمة ثوبا
من النار ۳ و حضرت امیر المؤمنین فرموده انّ الله جمیل یحب
الجمال و یحب ان یری اثر النعمة علی عبده از باب اظهار نعمت و ابرو
البته لباسهای نیکو پوشد با ملاحظه مرتبه شان خود تا خدا را خوش
آید و بندگان ذلیل نداند ۴ و نصیحت در لباس کل زمان
لباس اهله را گوش کرده لباس خود را بصورت لباس اهل آن زمان کند
۵ و بهتر آنکه لباس از پنبه باشد چو اگر بینه لباس پیغمبر و ائمه علیهم السلام
بوده که آن نیز لباس پیغمبران و بد [illegible] و پشمینه پوشد مگر

در ضرورت ۶ و بفرموده وَثِیابَکَ فَطَهِّر باید که لباس کوتاه بگیرد
که بنجاسات آلوده نشود فرموده اند ما تجاوز الکعبین ففی النار ۷ و
از لبس حریر و طلا اجتناب کلی باید نمود و مکروه [illegible] و لباس [illegible] نیز [illegible]
خود مهیا سازند ۸ و در لباس اسباب خود تجاوز نکند و از لباس
متکبرین و [illegible] و [illegible] متشبه [illegible] احتراز فرماید ۹ و در لباس
سفید کنند که شبیه بنور است پس از آن زرد که قریب بنور پس از آن
سبز که شبیه اختلاط نور و ظلمت است و سرخ نیز در امثال [illegible]
نیز بد نیست و از سیاه اجتناب کنند که شبیه ظلمت است مکروه عبا
و عمامه و چکمه چرا که زود بدن نپوشند ۱۰ و بقدر وسع بنظافت لباس
بپردازد که وارد است دشمن را کور و عمل او [illegible] و از [illegible]
[illegible] بخوید ۱۱ و پیچیدن و بستن لباس موکد نظافت
است و لباس عبادت امر خصوصا [illegible]
پیچیده شود شبها [illegible] ترک نکنند ۱۲ و خوش لباس
[illegible] هر یک مخصوص [illegible]
[illegible] ۱۳ و زنان [illegible]
اجتناب کنند و مؤمن از لباس کافر نیز دوری کنند ۱۴ و لباس
در ساعت خوش پوشد بالخصوص از [illegible] اجتناب کند
۱۵ و هنگام پوشیدن لباس بسم الله گوید و برکت و توفیق
عبادت در او را از خدا جوید و بعد از پوشیدن نیز شکر خدا گوید

و در هر حال دعبنه با توره ترك نكند ۱۶ و وقت پوشیدن بدو بیمین
و ختم استعمال كند و در كندن بعكس و جامه مقدم برزیر جامه بپوشد
و زیر جامه بیشتر بپوشد از غم و مراهقت و دیده خاصه محفوظ باشد
۱۷ و نسبت با ممدوح است ختم بیمین از نقره و نگین در نجفی و یاقوت
و عقیق و فیروزج و زمرد نماید و بعضی از انها انسب با موی كذاست
عقیق و فیروزج سالب فقر است ۱۸ و پیغمبر صلی الله علیه و آله
در باب عقیده مودة تقصوا فانه من سنن اخوانی النبیین از سنت
پیغمبر است جاودیگر فرموده من بلغ اربعین و لم یحمل العصیر فقد عصی
الله در حمل اسالكی عصا بد سن كبیره

فصل چهارم از مقاله ثانیه در ذکر بعضی از آداب مسکن

اول آنکه با داسط اقلیم چهارم اقرب باشد تا موجب تساوی اخلاق
گردد بالجمله در امکنه که هوا انا قرب باعتدال است منزل نساد که موثر
اعتدال المزاج است ۲ و جائی اختیار کند که سلطان عادل و قاضی
منصف و طبیب حاذق و مسجد و بازار و حمام دائر و جمعیت اقرب باشد
و چون منشا تمام عدالت سلطانست با فقدان العیاذ بالله با قلت
و علیکم بالسواد الاعظم را حفظ
هجرت بد و لیکن دیگر را لازم داند ۳
نظر ساز د وا زبلاد مخالفین مجانبت کلی فرماید ۴ و مضمون الجار
ثم الدار همسایه مؤمن موصوف بصفات حسنه و اخلاق سنیه با ید د
اهتمام فرماید ۵ و کوشش نماید که غیر از محارم و واجب النفقه در انجا

منزل نکند وا زتنهائی در خانه هر چند کلی فرماید و غیر از خود و زوجه
محرم معروف در سکا دیگر لازم داند ۶ و امکنه مبنیه که غیر مشهور
را اختیار کند چه زمین را علیحده و سجنی است چنانکه در اخبار است
۷ و منافذ خانه تو رات و عود بانرا اگر چه بر بلند کردن دیوار است
مسدود کند ۸ و اب جاری یا راکد با ابجا راه را در منزل خود ننهد
لازم داند ۹ و سقف را از هشت ذرع بلند تر نکند که علامت با و
مفاخرت و منزل شیاطین است مگر آنکه کبوتر جای در هلداند الکرسی
نقش نماید ۱۰ و مساکن و معابر و مسیع رفیع و معبر اندرون خانه
غیر انکه معبر خارج باشد و منزل خلوت و جلوت و اندرون و خارج
منزلگاه خود و عبید و خانه و بزرگان و زنان و اطفال و حیوا
و نماز خانه و مطبخ و انبار و مبال و تابستان و زمستان هر یکرا علیحده
ضرورت و امکان بجای خود قرار دهد مثلا انبار را جائی محفوظ
و محکم سازد و منزل زنان و اطفال را در خلوت و مطبخ و مبال را جای
خلوت تر و دورتر و جهت تابستان بزرگ و شمال کبیر و جانب جنوب بسته
مگر از خط استوا بجانب جنوب باشد و زمستان کوچکتر و محفوظ و در
خلاف شمال تر مسدود مگر از خط بجانب جنوب باشد در هر صورت جلو
خان مسقف برای طاقهای نشیمن لازم است و منزل شب را محفوظ تر
روز را با صفا و روح هر یکرا بجای خود قرار دهد و صفا و روح خانه
حاصل میشود با ینکه خانه را وسیع و اطراف آنرا کوتاه و صحن را منبسط

پرهیزد و استبحار لکن شبها پنجره را ببندند و بر فراز آن باشد قرار
دهد ۱۱ و بنیاد آنها را محکم و قوی کند و از اسراف در انواع گچ
بریها بپرهیزد و در بناها قصد ریا نکند که تا هفتم طبقه طوق
از آتش برگردن او افکنند و او را بر آتش اندازد و چیزی
او را نگاه ندارد مگر آنکه توبه کند ۱۲ و در تعمیرها
اهمال نکند و جای خرابها در بنا شد بپرهیزد که فرموده اتّقوا الله
والله لتسئلنّ حتی عن البقاع والبهائم ۱۳ و خانه را از کثافات
نجاسات که داخل است کلب و خنزیر پاکیزه کند ۱۴ و اما
جاروب کردن خانه و گشودن در آن و جاروب کردن در خانه پیش
از آفتاب موجب کثرت روزی است ۱۵ و بیوت عنکبوت
را بیرون کند که موجب فقر است و کناسات در موضع [illegible]
۱۶ و گوسفند [illegible] و کبوتر و کرم را راه و منزل دهد که کثرت اطفال
را شیاطین اذیت نرسانند و موجب نزول رحمت است ۱۷ و در
شب در خانه را ببندد کلید را مستور دارد و قبل از غروب چراغ
افروزد و اسراف در چراغ نکند ۱۸ و هنگام دخول بخانه
بعد از فراغ سوره قل هو الله احد و وقت خروج برای کفایت مهمات
این دعا بخواند بسم الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم
انی اسئلک خیر اموری کلها واعوذ بک من خزی
الدنیا وعذاب الآخرة و ادعیه بسیار است هنگام دخول

و خروج بهر زبان هرچه بخواند خوب است

فصل پنجم از مقاله ثالثه در بعض آداب خواب و مناسبات آن

بجای حصه

اولاً النوم اخ الموت چنان تدارک کند که اگر از خواب برنخیزد متحسّر و متندّم
نباشد ۲ پس معامله بین خود و خدا را چنانکه ممکن است اصلاح نماید و با
وصیت دیگری تو بر حالیه تدارک کند ۳ و معاملات خود را با مردم بر آورد
و کوشش تدبّر نماید ۴ و تخلیه از بول و غائط چنانکه گذشت و تطهیر
از احداث صغیره و کبیره بغسل و وضو یا تیمم بنماید ۵ و بغض و حسد
و کینه از کسی بدل دارد بدر کند ۶ و در محضر مردمان خوابیدن
حرام داند مگر که ایشان نیز بخوابند ۷ و چنانچه دیگران خوابیده باشند
با موافقت کند تا دوری جوید ۸ و چنانچه در میان مردم خواب بر
او غلبه کند بجای خود دور کند و گرنه از مجلس خارج شود ۹ و موافق
حدیث سه ساعت بچشم خواندن بسیار دارد ۱۰ و بیشتر ابتدا بعد از نیمه
آخر شب برای عبادت بخوابد تا ثواب قائمین او را باشد هرچند
بیدار نشود ۱۱ و هنگام خوابیدن آیة الکرسی بخواند و آیه آخر بقره
با دو آیه آخر سوره کهف را هر سه را بخواند ۱۲ و ادعیه و آداب دیگر
نیز هست فوائد بسیار دارد مداومت کند ۱۳ و برخواستن را وقت
است از کتب مبسوطه ضبط و معمول دارد ۱۴ و تعقیب و معصیت [illegible]
روز مانع از برخواستن شب است ترک کند و خواب قیلوله و خواندن
این آیه قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان

خلقی

یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا ۲
بیا برای بیدار شدن وقت مخصوص معین نیست ۱۵ و در هنگام خواب ظروف
بسته دارد و چراغ و آتش را خراب کند و در خانه تنها نخوابد ۱۶ و حتی
الامکان خود را و عیال خود را از غیر از محارم مستور دارد پرده افکنند
و مناظر را مسدود کردن و پشه بند بستن ۱۷ و اگر بر بام بخوابد بقدر
سر شبر محجر باشد و گرنه نخوابد ۱۸ و بین طلوعین هنگام قیلوله نیز روا
است هر اینه نخوابد که موجب زرد شدن رنگ هم هست ۱۹ و روز کمتر
خواب کند و هنگام عصر موجب ضعف و حمق و اکثار آن موجب کسالت و
بطالت است ۲۰ و کمتر از مقدار معتاد نیز مضر است پس باید هر شخصی
بقدر میزان خواب خود بخوابد و میزان بیشتر او در زمستان ۲۱
و بر رو نخوابد بلکه بر دست چپ که موجب هضم غذا است یا بدست راست
رو بقبله مانند مرده در قبر یا بر پشت مانند محتضر بخوابد اما بر پشت خواب
معاصله خیر که دست و بر یاد خدا بخوابد و بیاد او برخیزد و اواسط
شب که بیدار شود یاد خدای کند فواید دنیا و آخرت دارد ۲۲
هنگام بیدار شدن بگوید الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی
و الیه النشور و اگر خواب بد ببیند پناه بخدا برد و سه دفعه آب دهان
بجانب چپ افکند و بجانب دیگر بغلطد و آیه انما النجوی را تا آخر
بخواند ۲۳ و خواب خود را نقل نکند مگر برای عالم بتعبیر و کسی که خالی
از حسد و ظلم باشد و کسی که ناصح و سلیم الصدر باشد و خوابی که موجب

ابدا بی تشخیص باشد نگوید

فصل ششم در تدبیر علاج امراض است و آن بر سه قسم است

اول تدبیر طبیعت چنان باشد که بکیفیات و فراست دریابد که این
مریض را این عمل و این دوا علاج باشد دوم تدبیر آزموده و مجرب چنان باشد
که بکثرت تکرار و ممارست دوا و طبیعت دوا و غیره و امراض را
معالجه نماید سوم تعلم طبابت چنان باشد که بعلم قوانین که پیشینیان
ضبط کرده و امزجه و طبیعت امراض و ادویه را بداند مشاهده نموده بتعلیم عمل
نماید بدون مداخله خود اما علاج بدون طریقه اول و دوم بخطا نزدیک
است پس باید مریض یکی از این سه تدبیر را بجوید و تضییع ننماید حتی
الامکان در دفع مرض خود بکوشد و با غیر وی علاج کردن بهر که باشد
چه فرموده اند الدواء یشفی و یبلی حاصل آنکه بلطایف علاج مزاج را
تقویت کرده دفع مرض نماید و با عدم علم و ربط باین تدابیر ناچار
لابد است از رجوع بطبیبی که باین صفات موصوف باشد ۱ آنکه
از هر جهت خردمند و هوشمند باشد خاصه در فن طبابت حاذق و
سریع الانتقال و ماهر باشد ۲ و در تشخیص امراض و تعیین علاج
تأمل بسیار نماید و تا بجزم و یقین نرسد رجوع باستشاره و استخاره نماید
۳ و صاحب صبر و فکر باشد و نظر در کتب حکما و اطبا بسیار نموده
باشد ۴ و تجربه حاصل کرده بطبیعت ادویه و امراض نیکو واقف
باشد ۵ و آب و هوا و طبیعت هر شهری نیکو شناسد و از احوال

بنجوم و فلکیات نیز واقف باشد و از علم اخبارات نیز اطلاعی داشته
باشد ٤ و بفصول سال و اوقات و طبایع اصناف خلق مخبر ٧
و در شناختن ادویه و اغذیه و ساختن معاجین و جوابات و گرفتن
جوهر از ادهان و طریقه شربت و استعمال آنها ماهر باشد ٨ و متصف
بصفات نیکو و با عفت و خوش سیرت و خالی از کبر و حسد و خود
پسندی باشد ٩ و خوش صورت و با جامه پاک و خوشبو و خوش
خو و با ملاطفت و ذکاوت و فطانت باشد و هر آینه همیشه در کار داشتن
و مرتب نگاه داشتن ادوات و ادویه سعی کند و سر انجام تمامی اخباراتش
[illegible] اشتها الخطر و فاید

فصل هفتم از مقاله ثانیه در تدبیر ادای سماع است

بملاحظه شد که انفصال امر جماع بیاسوید در مقاله اولی چنانکه باید
ملاحظه نموده شد و بعضی آداب ترتیبات آن را در پیش اشاره نموده
پس مکرر آن را نیز ذکر نموده ایم

فصل هشتم از مقاله ثانیه در تدبیر استماع و تکلم و گفت و شنفت

اولا باید دانست که زبان خلقتی عظیم و ابداعی بزرگ است که هر عضوی از
اعضا را کاری داده اند خاص آن و زبان با اینکه عمل خاص بخود
دارد در تصرف تمام امور و وظائف دیگر اعضا نیز کمک میکند و بدین سبب
است که ثواب و عقاب هم بیشتر به او داده از سایر اعضا است انتظام امور
دنیا و هیچ نعمتی اعظم بسته بزبان است پس حکیم علی الاطلاق این خلقت

عجیب و صنعت غریب برای کاری کرده که باید از زبان داشته باشد
اعلان کلمه حق و سؤال و تعلیم و سلام و جواب آن و تسمیه و تحمید
در اول کارها و استثنا در اول امور و تسمیه عاطس و جواب آن و با آخر
و ذکر و شکر الهی در همه حال و مناجات و سایر عبادات و نشر فضایل
و مناقب اهل بیت علیهم السلام و صلوات فرستادن بر ایشان و امر بمعروف
و نهی از منکر و شکر منعم و حفظ الغیب و نصیحت و قول معروف و افشا
سنت و نشر مسائل و امثال اینها و از امثال کذب و غیبت و بهتان و
و نمامی و فحش و شتم و افشا و دو زبانی و کلمات لا یعنی و بد گوئی و
خود نمائی احتراز کند و در این گونه کلمات شرکت با غیر نیز نکند و
از استماع آن اجتناب نماید و در کتاب مجمع الفضائل فضائل و فواید
زبان را بالکل ایراد کرده ام رجوع بآن کنند ٢ و در هر حال شنفتن
و حرف زدن از گفتن باشد چرا او را دو گوش داده اند اما یک زبان
و گوش آن کمال مقتضای استماع زبان موجب جنبیدن بدن رباعی
از صد عیب در مکن هیچ سلف هر گوش را
نقل کو در سنا تا بود نفس و هوش یا
در جواب هر سوالی حاجت گفتار نیست چشم بینا طالب [illegible]
تا علم بمطلبی نداشته باشد نگوید الطاف و درست تقریر ادا کند
سخنی مزن که تا تو بگفتار دم نگو که اگر بر کوشیم هم
از غیر وی سؤالی کنند مبادرت بجواب نکند ٥ و در

میان جمعی باشند که سؤالی از ایشان شود بر دیگران پیشی نگیرد در جواب
۶ و اگر از وی سؤالی کنند عجله و شتاب در جواب نکند ۷ و جهد
بلیغ نماید تا جواب وی مطابق سؤال باشد ۸ و چنانچه احتیاج
بحکایت کردن از شخصی افتاد تعبیر گوئی اسم از وی برد ۹ و سؤال
را در روز نکند عذر را در شب خواهد چه حیا در چشم است در
روز روشن حیا بیشتر از رد سائل و گناه کار در شب جری تر می شود
در اظهار عصیان خود و عذر خواهی ۱۰ و در محاوره از جدال و
درشت گوئی اجتناب نماید ۱۱ و حتی الامکان بحسب مکان از ادا
مسمع در لطائف اقوال جهد نماید ۱۲ و از الغاز و الفاظ پیچیده
و مستهجن و غریب و مشکل آوردن احتراز کند ۱۳ و از تعریضات و
کنایات خصوصا با بزرگان دوری لازم داند ۱۴ و اگر غموضی
در مطلب او باشد بحسب ادراک سامع با مثله موضح گوشد ۱۵
و قبل از اتمام سخن دیگری در جواب و سخن قسم مطلب او نکوشد ۱۶
و بجهل در انکار و ابطال قولی نکند هر چند ظاهر الفساد باشد سعدی
چون غلط بشنوی شناسی مکن که نباید که خود غلط باشی ۱۷ و انکار
و ابطال قول بزرگان روا ندارد مگر بالطایف الحیل و قول سفها را
انکار نکند ۱۸ و از مخالطت عوام و زنان و کودکان و دیوانگان و مستان
حتی الامکان دوری کند ۱۹ و در مقام بگوید و از غیر مقام گفتن احتراز
جوید که گفته‌اند ضرطه بمقام به از کلام بی مقام است سعدی

خاموشی حرمت گنج ادب هر که گوید بیهده سقط باشی ۲۰ و مناسب مجلس
و اهل آن از در ادای سخن از دست ندهد ۲۱ و با بزرگان کمتر سخن
گوید و هنگام سخن گفتن با ایشان سر در پیش افکند و با خضوع
سخن گوید ۲۲ و در مکالمه با بزرگان بعد از توجه بحق ابتدا بحمد و
ثنای ایشان نماید ۲۳ و سخن را بجا ابتدا کند و تکرار سخن نکند
مگر ما کان الضرورت ۲۴ و هنگام تکلم از حرکت دادن اعضا تجنب
نماید مگر اصل تکلم موجب اشاره باشد ۲۵ و حرف شکوه را پیشه
خود کند و از مزاح خارج از اعتدال احتراز کند ۲۶ و در ظهار
امثال و اشعار لطیفه و حکایات فاضحه در مقام بکار دارد ۲۷
و اگر اندار دو لش کنند با تاکید گوید و با تاکید هم اگر فهم نشود ابرام
نکند ۲۸ و چنانچه ضرورت دعوت بگفتار مستهجنات کند اکتفا
بکنایات نماید ۲۹ و هر چند در اختصار کلام کوشد بهتر است اما
بحسب استعداد شنوندگان ۳۰ و حتی الامکان سؤال نکند مگر از
علم عالم و از بزرگان اصیل و از والدین و رفیق مشفق ۳۱ و چنانچه
متکلم باطل گوید یا قاصر بعد از اتمام کلام وی سخن گوید به وجهی که
موجب طغیان او نشود ۳۲ و چنانچه مطلبی گویند که مطلع باشد اظهار
نکند مگر بعد از ادا تصدیق نماید ۳۳ و در بین سخن متکلم هیچ
گونه سخن نگوید حتی یادگیری بلکه متوجه با متکلم باشد خصوصا اگر از
بزرگان باشد ۳۴ و چنانچه خصم را بر حق یابد انصاف داده تصدیق

کند ۳۵ و مداخله در مکالمات دیگران نکند مگر که او را مشارکت
دهند ۳۶ و چنانچه دو نفر سخن گویند که از وی پوشیده دارند ایشان را
استماع نکند و خود را بکاری دیگر مشغول دارد

فصل نهم در بعض آداب حرکت و سکون بر وجه حسن

اولاً الذین یمشون علی الارض هوناً که عبارت از حرکت مطابق خلقت
است ملاحظه کند ۲ و بحکم الانسان حریص علی ما منع بجلب قلب
مراوده خود را عزیز کند ۳ و مراوده با عالم عادل و ملّی باذل و
اعیان ذوی فتوت و ناصح ودود و محب نافع نماید ۴ و بحدی مراوده کند
که در انظار خوار نشود و کرایه بر طبایع ناس نکند ۵ و قبل از آفتاب
بیرون نرود مگر مسجد یا حمام و همچنین بعد از غروب نرود مگر با
مسجد ۶ و طبق السنه بقصد انجاح مطالب هرگاه از خانه بیرون
رود ۷ و هنگام بیرون شدن و دخول در خانه اهل خانه را
اعلام کند ۸ و از مبایعات زنان ناجوان عبور ندهد
۹ واگر زنان بر خورد از پیش یا تقدم تا از عقب ما بجوید که
در گذشتن از ایشان مزاحمه با ایشان نکند ۱۰ و تحویل از امکنه را در
ساعت خوش و در شب و روز جمعه کند ۱۱ و از سرعت حرکت
که علامت خفت عقل و بطوء حرکت که علامت نخوت و کبر باشد | که علامت
اجتناب کند ۱۲ و در ملا برهنه نکند مگر رو و دست و در خلا
از زانو تا ناف خود پوشیده دارد ۱۳ و همواره با استقامت

حرکت کند و سر و دست و کتف حرکت ندهد ۱۴ و غالباً بمجالسی رود
که همگنان خود نه پاید تر در آنجا باشند ۱۵ و نظر افکنده براهی که
میرود و باطراف نگرد بحدیکه موجب ظهور آثار جنون نشود و در
سواری کمال استقامت و وقار بکار برد ۱۶ و در راه رفتن خصوصاً
سواره کمال تواضع نسبت با همراهان و عابرین نماید ۱۷ و مطلقاً
سبقت بر بزرگتر از خود نگیرد مگر مأمور باشد ۱۸ و از مواضع
تهمت اجتناب فرماید خصوصاً خلوت کردن با اجنبیه را ۱۹
و داخل در خانه زنان بیگانه نشود و مکتب داران را اجتناب فرماید ۲۰
و از مجالس لهو و لعب و بیعاری و بیکاری و دونان احتراز کلی نماید
۲۱ و خود را نزد هیچکس عزیز نماند و حرکات عزیزانه نکند
۲۲ و در مجالس بزرگان حاضر نشود مگر برای حاجتی و زیاد طول
ندهد ۲۳ جای خود را در مجلس بشناسد نه فروتر بنشیند و نه بر
تر ۲۴ و چنانچه در حد او جای نباشد فروتر نشستن خوشتر است
از برخاستن و گونه بی اضطراب مراجعت نماید سعدی چه مبتدا
بناچار بنا بسته چنین بالا نشستن بپای خویش رفتن به بودی
که از سر افتادن و گردن شکستن و اگر غفلةً بر آستانه مکان خود نشسته
نباشد هنگام التفات مگردد و گرنه او را بگیرد دانند ۲۵ و چنانچه
مهتر مجلس باشد در عوض جا گزینی بنماید چه بلندی او راست نه ز جای
۲۶ و در نشستن جمع نشیند و موقر و مستقیم ۲۷ و همواره

اقبال با همه مجلس کند در مجلس پا دراز نکند و زیاد برخیزد و ز جا
امد شد نکند ٢٨ و با چیزی از اعضا خود و با چیزی دیگر بیهوده بازی
نکند ٢٩ و دست بدهان و دماغ خود نکند و از خاراندن بدن
اجتناب کند ٣٠ و نخوابد بلکه بنشیند و سر بروی دست و زانو
نگذارد که اثر و صورت غم و کسالت است ٣١ و از خمیازه کشیدن و
انگشت شکستن و سخن کشیدن خلط بینی احتراز کند ٣٢ و از افکندن
اب دهان و خلط سینه و دماغ بجنبت فرماید مگر با عدم اطلاع دیگران
٣٣ و اب دهان و دماغ با دست و دامن و آستین و لباس خود یا دیگری
پاک نکند بلکه با دستمال مخصوصی ٣٤ و همواره خوشروئی و انبساط
پیشه خود فرماید ٣٥ و در خانه دیگری که وارد شود البته چشم خود
محفوظ کند ٣٦ و چون کسی چیزی بنویسد یا رقعه بخواند از نظر کردن در
ان احتراز کلی نماید ٣٧ و اگر مجلسی وعده کرده اند کمی دیرتر از وقت
وعده البته وارد و بمقتضی المجلس قدری زودتر برخیزد ٣٨ و اگر کسی
بر او وارد شود کمال اهتمام در احترام او کند و کسیکه وارد مجلس شود
قدری زیاده از شان او تواضع بر انجا کند ٣٩ و با هر کسی بنوع مخصوص
دلنوازی فرماید چنانکه گویند با مردم در دولت با خدا باشد ٤٠
و در اداب حرکت و سکون اداب خواب و دیگر لوازم را ملحوظ دارد خاتمه
و اگر بعضی اداب حرمت بزرگی بود دشوار باشد مشقت را باید بردارد

عرفی مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند نظیری
چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی

در بعض اداب تعزیه جناب سید الشهداء علیه السلام

و از جمله مواضعی که دانستن اداب حرکت و سکون و تکلم و استماع و
سایر ادامبان لازم مجالس تعزیه جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداست
که در این زمان رایج ترین مجالس و دایرترین محافل است چه شیعه و سنی
بجانب بروز رسانیط خیر است لا اثر بعد عین هیچیک از همه مسکنه
بلکه کم از ابی عبدالله الحسین نمی نشیند مگر انکه معاینه فضائل
عظیمه خود را در این خانه مشاهده نموده که دام خانواده است که ان
مرغ را از شد و از خواد شد و نکار محفوظ و برکنار نگشت یک نفر
از قوم جنبش با برکشی بجانش نزد مگر که طائفه و قومش بعزوال شد
بسی پیرزال شکسته بالکه با بشارت وکالت ما ان خود را بنزاع غا
شد تقدیم قتل بیچاره کان عوورکی مجد مند مقصد خود بدین درگه
شاهنشاه جهان گشته کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة
مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء چگونه بهره کسب شکر ربیاه
اثر از دنیا راین نور کو و از قبول این فیض عظیم برکنار و همچنین است
شعر با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بی خبر بمیرد در عین خود
پرستی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون شعر
همه جا الفت جمیع چشم باز کنم همه شراب نتوشم چه لب فراز کنم
هزار کونه بلبکم بهر رهم که برند رهی که ان نبوت است براه تاز کنم
بالجمله درین ایام عشره محرم حضرت بر ابی ایمان است

بلکه

بلکه امم سابقه کشوده نشده صد حیف که بمرور دهور و تکرار این اسا[س]
در اعوام و شهور بلکه از نادان در هر عشا و صدا خلل اغنیا و بی کانکا[ن]
نزدیک بان رسیده اساسش منهدم و بنیانش منطمس گردد لهذا تا
در این زمان کار منبر عمل مصارعت پهلوانان و با قصه حسین کرد خواند[ن]
همعنان گشته چه زنان تغلب بکند بگو دروغ و جاب اجلاف و رقص
کردن و حرکات سفها و هتک احترام و جسارتها نسبت با امام علیه السلام و
اهل بیت آنحضرت و بعض سوانیح اکر اهل کوفه و شام نسبت کردند بعضی
از این بیچاره اجلاف و بدبختهای بی انصاف نسبت بحضرت امام ع از آنها
بتراد و انها انساخته قربان بزرگوار بوکنار نسبت این سرور
سینه پیغمبر ص و عزیز خالق اکبر و نور دیده علی مرتضی و سرور سینه
فاطمه زهرا ع و علیا مخدره زینب بعد از فاطمه بر تمامی زنان عالی نسب
برتری داشته این مراتب را این لخت کارا بنرزد کواد مقابل الشکر شقاوت
امده و بعد از بیان حسب و نسب مراتب فضیلت و شرف خود برای برائت
ذمت خود فرموده با جلالی حرام کرده ام یا حرامی حلال نموده ام تا بدیع
در دین پیغمبر کنا شنلم عرض کردند نه فرمود فبم تستحلون دمی
یعنی با این مراتب فضل و شرف که مراست چنانچه حرامی را حلال کرده بودم
قتال با من که روا هست ندانسته حال کجا است چنین کسی با متابعت و تولی
با چنین بزرگواری و حال آنکه این جماعت را متابعت و خلوص و حب و تعلق
با نعل این بزرگوار بیشتر و بهتر با بیچه تغیش و شئونات ایشان برکرد

آنحضرت نسبت و باید چشم شفاعت داشته باشد پس اولاً باید بقدر کفایت
تحصیل علم کنند تا امتیاز صحیح از سقیم و صدق از کذب دهد انشاء الله تعالی
۲ و ان اول کار نسبت اخبار معتبره پرداخته و خود را عادت بکذب
ندهد ۳ در حفظ و ترتیب اخبار و آثار جد بلیغ نماید و الا تغافل نورزد
۳ در بالای منبر تا لفظ شناخت و ترتیب متفرقات ندهد مطلوب نیست
است تا از مکر شنه سخن گفتن چه تغنی موجب اقبال قلوب بهره رفتن ما دوا
مرغوب و هر کسی بمقتضای میل خود بهره برد مگر که منبری را او را ممکن نباشد
۴ و آداب حرکت و سکون و استماع و تکلم و اکل و شرب و لباس و تنظیف
را چنانکه نموده شده و نموده شود با کمال اهتمام ملاحظه نماید چه معاشرت
این طایفه با همتران و همچنین با کهتران بسیار است و موقت باین آداب
این طایفه عزیز الوجود ۵ بمقتضای فضل و ایام اظهار حزن و سرور
نماید ۶ و از هر چیز که با آن بزرگواران نسبت و تعلقی دارد احترام
نماید حتی از منبرها و طوقها چه رسد بعلما که رب النوع ایشانند ۷
چنانچه خود نیز با صلاح و خروج مالک باشد سهمی از آن بمصرف تعزیه آنحضرت
رساند ۸ و تکبر و نخوت را از خود دور کند و مغرور نشود چه این صفت
با این طایفه نزدیکتر است بداند که استماع مستمعین نه برای خصوصیت
در خود او ۹ و حسد با همگنان نورزد خصوصا با استادان حرم
نگذارد ۱۰ و با کمال ادب و خضوع و طهارت بر منبر بالا رود بلکه خود را از
نجاسات باطنیه و ظاهریه طاهر دارد و الاولی منبر گوید که منبر جای

از نجابت باکان ۱۱ و از طول بیان که مورث ملال طبایع گردد و همچنین
اختصاری که منتهی بر طبایع باشد احتراز نماید بلکه اقتضای مقام و
مجلس نماید ۱۲ و اگر هستند بعضی علما ابتدا بعربی که فهمش مشکل است چنانچه با عوام
با فارسی و الاخبار سی اکتفا کنند و در ادای کلام ملاحظه مراتب فهم مستمعین عوام
نیز نماید چه فرموده اند کلم الناس علی قدر عقولهم ۱۳ و در اول مجلس
ضرور دانسته و الا با استعداد مستمعین مطلوب بودن اختصار منتهی مطالب
سابقین را گوید داخل در غلو است مگر آنکه مجلس ها از استعداد باشد در
هر صورت کلام شرح مناسبت با کلام سابق بر او نباشد ۱۴ و چنانچه اطراف
مجلس با شلوغ مستمعین کسل نهاد که در طلب ابتهال القلوب افتد و مطلوب
بالطائل دهد یا علم او با اهل مجلس با امکان [illegible]
نماید یا عدم تابلی ابرام نکند ۱۵ و اهتمام در اظهار حزن و اندوه
بلکه گریستن نماید که در تاثیر [illegible] ایشان ۱۶ و ننماید که صبر زند
که بی اختیار شود تا مقام اظهار اضطرار و صیحه کشیدن شود ۱۷ و اگر
انصاحبان آواز باشد چندان که آواز در آواز نکند بلکه در مقتضیات در
بین یکی دو شعر در مقام خوش صوتی بخواند ۱۸ و التماس میکنم
که التفات فرماید به اصل مقصود که ماتم عزا و گریستن بر حضرت سید الشهدا
علیه السلام است نه [illegible] جوانان روشن کردن زبان پیش مانند مصیبت
زدگان دیگر مصیبت مشغول بیکر مصیبت شود و نیکو تصور کنند حالات
صاحبان دیگر [illegible] از وضع ایشان حرکتی کند که ظاهرا [illegible]

و دکان

آن بعض خوص

انصاحب

انصاحب عزا نیز باید ملاحظه و انقباض نماید که صاحبان مصیبت
در زوایای مجلس نشسته و تماشا حقیقت و برابر مصیبت [illegible] تنها گذاشته
زنند و گول مردم بزنند و دروغ گوید بلکه اگر ذکر اخبار ضعیفه لازم شود
بنحو ذکر کنند که حتم در احتیاط باشد مثل اینکه بگوید شاید چنین باشد یا
بعضی نوشته اند یا در فلان کتاب چنین نوشته است اگر این مطلب هم نخواند
باشد سبب نابد خود را هلاک کنند و امثال اینها را از دل و جنب
اجرت کرهت نکنند و بعد از آن هم بر شیئی مطالبه نکنند و اما بانیان
پس اولا صدق طوبی که شده و التفات بجانب فضل عمل خود نماید تا
منافی آن باشد از او بروز نکند یا اینکه محلی مهیا کنند که مستمعین [illegible]
جمع و در تابستان خنک و زمستان گرم باشد ۲ و وقتی باشد مستمعین
در آن بیکار و فارغ البال تر باشند و از کسالت دور پس هنگام
صبح را ترجیح دهد بر عصر و عصر را بر وقت دیگر و ذکر مصیبت دو سه
را چندان فایده نمیبینم خاصه در فصل تابستان ۳ و حتی الاستطاعه
در مرسومات کوتاهی نکنند و بخل در مصارف بروز ندهد و از جمله مصارف
چای و قلیان است که نوعی تعجیل فرماید باندازه فراوان مصروف دارد
۴ و خلاصه خدمت کنند نه مجبورا نه بی خلوص در این درگاه داخل
۵ و چای و قلیان بردن در مجلس را موقعی گذارد و تخلف از آن نکنند
۶ و ترتیبی دهد که در بین خواندن روضه چای یا قلیان بدهد تا بوده
نماید با کمال [illegible] نه چیزها که باعث تفرقه حواس ناس که در اشتغال [illegible] نماید

مخلوعین

مستمعین

آثریز

و دیگر آنکه

دیکران از بعضی پرهیز ملاحظه و صادق خواندن ۷ و هر که از اهل منبر که در سنکار و مند بن بز و افضل الله و عمله خواهند

۸ و انحا اعتدال را رعایت ذاکرین بجا آورند که موجب ضعف طبایع نشود ۹ و از مستمعین سخت و عده خواهی نکنند بلکه با ظهار اکتفا کنند مکر قصد اطعام باشد بعد از سوم ابرام کنند ۱۰ و باید ذاکرین کالت شرعیه نمایند و هر یکرا بقدر شان ملاحظه کنند بجائیکه موجب اختلال مجلس نشود ۱۱ و خدام و وارثین را بقدر خدمت شان و استطاعت خود احسان کنند اما مستمع باید اولا بنیت با خلوص قصد تحلیه و تطهیر حاضر مجلس شود ۲ و حواس خود را بجای دیکر مشغول ندارد و در مجلس توجه بمنبر نماید التفات بیمین و یسار نکند ۳ و از مکالمه با جلسا احتراز نماید بلکه متکلم اصغر فرماید مکر بکه موجب فضیلت نشود الا اینکه رافع بر منبر نباشد ۴ و از نزد و اجتناب و چنانچه جهتی داعی بر نزد شود تامل فرماید تا هنکامی که راقی از منبر فرود آید ۵ حتی الامکان با توجه بمنبر ادب از جلسا بین نکاه دارد و کرمی توجه با منبر اولی الادب داشتن از اهل مجلس ۶ و اکر حالت کریستن نداشته باشد حاضر مجلس نشود مکر انکه خود را شبیه بعزاداران کند خلاصه انکه هر کسرا بقدر امکان لازم است عشاق باین عروه و ثقی بود حرکات و ادابه هر نوع از غیر تفضیل مفصود و وزن است باید حرکت کردن از آن دیکران واعظان انبیا مانند که کویا مجلس خود شرا معرکه دد دشمن مبنا

کال اهتمام ایشان انستکه سخنان خود را مطابق خیالات و طبیعت خود و مردم کویند لهذا طریق جعل اکاذیب و سخنان باطل و تزئین کلمات ناصواب پویند و بحکایات بی فائده نامطالبه تمرین بازند بلکه اکر سخنانش منجر شود بغیبت یا اذیت مؤمنی هیچ مضایقه نکند و لابد طبیعت مردمان که کدورات عصبیات انهارا منکوس کرده و فطرت شان را معکوس ساخته بیشتر میل نمایند و اظهار شادی کنند خنده هیچ زنند هانا پیغمبر خدا بر این حالت میکوید چرا این واعظ از خدا نمیترسد این پیغمبر را بعنبر زاده و منبر که جای موعظه است محل اضلال مردم مقرر داشته و برای خواندن مردم است بجد ادراک دستکاه شیطان نرا ترویج بلکه دین خدا را بازیچه انکاشته اکر نادری بصیرت منکر در هر کدام حضرات از هوای نفس و پیروی طبیعت شان بیشتر در عمل منبر بیشتر است هر کدام از خدا بیخبر تر و این تن مشتهر تر اکر از هد جنبی اعتنای دنیا بیان نماید برای انستکه دیکران دست بر دارند و برای وی جمع ارند اکر از مراتب فضل و شرافت علم و علما کوید جز طریق احترام خود و دیکران بجوید و چنانچه مذمت محبت دنیا کند جز انکه مردم را برای خود بیچیز و بکر نخواهد جهت طمع دنیای خود هر لحظه تفریب انکیخته و کلمات خدا و رسول را باد طبع با بستر خود با سیر اید مطول سخنان کالا خود اظهار داشته و عصا و ردای خویش را است رابنا فتحار بینداشته منبر را وسیله خود و نمایش بازار دکان خود کرده سقف جام شا

نکسا

که یاصحیح کاذب خوانان وعنوان نامه شان خود نمائی ومتالب بکران بزند دنیا باهونرانرد وشیئی درهم ودنیا واظهار محاسن کنند برای صید قلوب انکار دانسته باصلاح محاسن ظاهری اکتفا نکرده کاه کاهی صفات باطن اظهار کنند دعلائی مجلول انبار نماید کلمات اورا باشد که از اعضا ظاهر نیست مهبط ان نیز کوش است که عضو ظاهر نیست واکر از قلب باشد

وچون منشا

لاجعل لرجال ان قلب انسان العالم اذا لم یعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب کما یزل المطر عن الصفا **بیت** خود ناکرفته پند مده پند دیکران پیکان بتیر جا کند انکه بر نشان عجب است از مردم عوام بل افضل از انعام که بنشانزا واعظ نام میدهند مبلغی کزاف باهاد هند تا بر منبر بر امده لاف نزا نمایند که از مؤاخذه خطاب عزیز لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ غافل واز عتاب مهوا امیر اَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ بی‌اهلند ٣ باخدای که بعضی اطفال بیدار کرده ام که اکر هزار پند هی واندرز خوانی هیچ سودی نبخشاید پس کجا استعداد پند دادن ایشان پیدا باید خفته را خفته کی کند بیدار پس ایشان علاوه بر ملاحظه ادابی که کذشت اولا خود بمعلومات خود عمل نماید پس ازان بدیکران اموزد وغرضش جز قلب قلوب بسوی خدا نباشد واغراض دنیویه را از خود دور کند ٣ وابدا بمجادله ودعوی بر حضرت رسالت پناهی والا اطها او نماید ٤ و بموجب اُدْعُ اِلٰى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ بنرمی وحسن قول موعظه فرماید ٥ و وعظ خود را بیشارت وتنذیر وامثال وحکایات مناسب

سبیل

ودکاهی مضحکات مستحسنه وبذکر مصائب ائمه علیهم السلام خصوصا جناب سید الشهدا علیه السلام امیخته دارد ٦ واز هر طرف سخن کوید تا تمام نفوس بهره یابند موجب هجرت طباع نشود ٧ وهر مطلبی که ادا میکند اثبات انرا بایات واخبار نماید **و مستمعین** نیز علاوه بر ملاحظه انچه کذشت از مذهب واعتقادات واعظ مطلع شود اکر فاسد است اهل منبرش ندانند واکر اهل منبر خطائی کنند وبا سهوی نمایند مستمعین چشم پوشند واکر کفتار رشرا مطابق رفتارش نیابند نیز اغماض کرده از هر پند کیرند ودر اصلاح کار خود کوشند در این مقام از این فرهنکان نوع انبیا بپرهیزند اللهم اجعلنا من اهل السداد والرشاد

فصل در مقاله ثانیه در بعض ادات تنظیف کوید

بدانکه موجب چرك وشیش اجزاء صمغیه است که از مسامات بدن با فضلات منهضمه غذا بیرون اید وغبار نیز بر بدن نشسته چنانچه تابستان عرق بسیار هم بجهت حرارت هوا مسامات کشاده خروج اجزاء صمغیه بیشتر پس چرك زیاد تر است اما چون ماکولات که غالبا در تابستان میخورند غالبا صرف شود موجب خروج عرق است و بمصاحبت عرق چرك فرو شسته میشود ودر زمستان بجهت قبض مسامات از سرما وقلت غبار چرك کمتر است وماکولات هم ادسمیات غالبا لهذا چرك فرو شسته نمیشود و بر بدن میماند ومتکرر دوباره حرارت عزیزیه بر بدن چرك متعفن میشود وبجای بدن از ان اکتساب قوای حیوانیه کرده قمل متکون میکردد بایستکه در تابستان

چرک زیاد در زیر ناخنها باشد و لباس هم با مساس با بدن چرکین گردد و هم بر
غبارها و دودها خصوصا از دهنیات باشد و هم ترشح ماکولات
و مشروبات پس تنظیف آن نیز و لباس را بی نهایت معمول داشتن
احتراس نمایند ۱ ازاله کثافات نظافت جلد و شستن بکیسه زدن و شرط
است در کیسه زدن تمام بودن بدن و نرمی کیسه سختی و شانه
کشیدن آن و شیوه از دو سر کشیدن بغتة کیسه را بکشد و از جای بلند کند
بیجی بکیسه چرک در بدن بلند شود و درد و بعد تمام کیسه را در
اول بدن چسبانیده و بلند نمای بکشد که چرکهای برخواسته از بدن
منقلع شود و برود [illegible] منقلع را بنمایاند تا با عاشان دیگر
چرکها منقلع شود و ببلد و خطمی و شانه زدن و [illegible]
و [illegible] و صابون و پچوه و اشنان و امثال اینها نماید ۲ و ازاله
چرک در سوراخهای گوش و زاویه‌های چشم و لب و خلال دندانها است
بخلال و دستمال و مسواک و مضمضه نماید و [illegible]
شانه و بلندی ناخن بگرفتن و هم چنین چرک زیر ناخن را پاک کند
و چرک بد تراید لاکه و شارب را بگرفتن و موی سر مردم را تراشیدن
تا شانه و موی داخل دماغ بکندن و مقراض کردن و اصلاح طول ریش
و گرفتن زاید آن بکشیدن از [illegible] و عرض آن بکندن و تراشیدن
و موی زیر بغل و ستره [illegible] و عانه و پاها را تراشیدن [illegible]
تنظیف کنند و نوره استعمال است ۳ و موی سر مرد را تراشیدن برای

کذاردن اما تراشیدن بعضی و [illegible] بعضی مکروه یا حرام و تراشیدن
سر و چرک گرفتن آن موجب [illegible] است ۵ و هنگام سر تراشیدن
روی بقبله بنشیند و ابتدا بجانب راست پیشانی کند و موی سر را دفن نماید
وقت سر تراشیدن بگوید بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله اللهم
اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة و بعد از فراغ بگوید اللهم زینی
بالتقوی وجنبنی الردی یا مغیث ۶ و هنگام نوره صلوات بر حضرت
سلیمان فرستد [illegible] نوره الهام شده برای او
نخانه بلقیس و دعا [illegible] و در حال بنشیند که [illegible] تشویش
[illegible] روز چهارشنبه نوره کند و جمعه [illegible] موضع از اجرا بکند
زخم نکردد و پس از آن حنا مالکند امان است [illegible] جذام و [illegible]
بد [illegible] ناخن را حنا گذاردن [illegible] است ۷ و [illegible]
زائد [illegible] را ازاله کردن بگرفتن واجب [illegible] مستحب و برای [illegible]
۸ و بمضمون احفوا الشوارب و اعفوا اللحی و لا تشبهوا
بالیهود [illegible] شارب را چیدن [illegible] تکنند و
هنگام شارب چیدن بگوید بسم الله و بالله و علی سنة محمد و آل محمد صلی
الله علیهم و ریش را بیش از یک قبضه زیاده [illegible]
طول لحیه موجب [illegible] ۹ [illegible]
جمعه ناخن بگیرد و ابتدا از انگشت کوچک دست چپ بکند ۱۰ [illegible]
بوی خوش [illegible] است بکنار

با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بغیر آن ١١ و در پاک کردن بدن و لباس
از نجاسات شان بغسل و تطهیر و از احداث کبیره و صغیره بوضو و غسل
رجوع برسالجات و کتب فقهیه و علمای فقه نماید و بکوید المنیه فرماید ١٢
و حمام رفتن که عمده اسباب تنظیف است هر روز موروث لاغری است و کذا
شحم کلیه بدن است تا شنا رفتن و در بعض امثال هم و موم است بلکه انکه
پیچ و تاوی کند که عروق پستان صفرا و حرارت را و از اداب حمام انکه هنکام
کندن لباس کوید اللهم انزع عنی ربقة النفاق و ثبتنی علی الایمان
و در منزل اول حمام کوید اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و استعیذ بک من
اذاها و در صحن حمام اللهم اذهب عنی الرجس النجس و طهر جسدی و قلبی
و در رفتن اندرون بکوید نعوذ بالله من النار و نسئله الجنة و هنکام پوشیدن
لباس اللهم البسنی التقوی و جنبنی الردی کوید و چون از اب کرم
بیرون آید که لیتحنج مشام کند و اب سرد خوردن و بر بدن ریختن مفسد
معده و مضعف بدن است و هنکام بیرون امدن اب سرد بر قدمها
ریختن دردها را از اعضا میکند و در حمام بر پشت و پهلو خوابیدن
موروث ... کرده اند و نه کردن بالا رس کونید و تکیه زدن شکم کلیه
میکدازد و پس از کرم شدن مضمضه کردن با اب حمام درد دندان
برطرف کند و پاک کردن پا با خزف شاید موجب برص و پشت پا
با خزف برطرف کند فقر را و موجب رزق است و امان از صداع و با
سفیدی ... دیوانگی و وسوسه شیطان تا هفتاد روز

و ریش را خضاب نماید با رنگ سیاه و کو نه سبز است و الا بزردی و سواد لحیه
در حمام موجب افت دندان و شانه زدن اف موی و صوت بلبل تا لبد بنا بر
طرف کند اب و دیگر اوصوت بکل بستن در هم کشد و دو او برطرف کند
عیزت را و از متعلقات این باب هنیئت باکسانیکه از حمام بیرون امده
باشند کند و کوید بهر زبان باشد و انشخص نیز جواب کوید ١٣ و از
اداب تنظیف روغن مالیدن و شانه زدن بر سر را هفته یکمرتبه
باد و عرنیه و زیاده ممدوح نیست و شانه زدن بر ریش بعد از هر نماز
یا پیش از ان نشسته هفتاد مرتبه از زیر بالا و بخواند انا انزلناه را و
هفت مرتبه بطرف زیر بخواند والعادیات و کرفتن شانه بدست راست
١٤ و از جمله کرفتن و ازاله نمودن موی زیر بغل و عانه هر هفته یکمرتبه
و هرچه بکذرد کراهت دارد و شدید میشود کراهت ان ١٥ و از جمله
و ظایف نظافت مسواک کردن بچوب اراک یا هر چوب نرمی بلکه با انکشت
که موجب خوش بوئی دهان و زوال چرک دندان و دفع رطوبات و حمی
حافظه و سختی کوشت دندان پس هنکام سحر و وضو و نماز و بد بوئی دهان
و بعد از خواب مسواک نماید اما بر طیلسان و مضمضه و استنشاق نیز
حرمت بنماید ١٦ و در تنظیف لباس تبدیل و کرفتن چرک ان با بیخوه و اشنان
و صابون و تخفیف ان بامتاب و احتراز از دود و غبار و رسیدن ماکول
و مشروب بلباس و احتراز از عرد مان نیز مبتز اهتمام فرماید ١٧ و در تنظیف
خانه بجاروب شستن و کذاشتن و بخش هر چیز در محل خود و جستن

مستحب است

رسیدن و چیدن و کثافات در موضع خود قرار داد گشت

فصل شانزدهم از مقاله ثالثه در ذکر آداب مسافرت

بدانکه اصل سفر کشته که فرموده اند السفر قطعة من السقر چه موجب
تا زمان معاودت دوستان و تحمل ورود بد نفسان و تا بستان و اختلال
امور ناخوش احوال و تفرق اسباب و عسرت و انواع بی خستگی و تشنگی
و گرسنگی و طی اعالی و اداعی و مصاحبت اجانب اناسی و نقصان عبادات
و ترک عادات است اما چون تا بیکجا مسافرت بیابان جهالت در نوردد تعبیه
علم و کمال حاصل نگردد و حصول هر کمال را مسافرت از مرتبه نقصان
لازم است حضرت امیر علیه السلام سفر نماید تغرّب عن الاوطان فی طلب العلی
و سافر ففی الاسفار خمس فوائد تفرّج همّ و اکتساب معیشة و علم و آداب
و صحبة ماجد فان قیل فی الاسفار ذلّ و محنة و قطع الفیافی و ارتکاب
الشدائد فموت الفتی خیر له من حیاته بدار هوان بین واش و حاسد
پس اگر بصیرت مسافرت کند بسی عجائب ببیند و غرائب بسیار مشاهده نماید بسیار
اخلاق حسنه کسب کرده و تجربیات گیرد و علاوه بر اینکه برای
بعضی امراض معینه موجب دوای از ملایمات و طبیعت و دوای فواید
که در اشعار حضرت ذکر است و چون قصد مسافرت کرد او را
لازم که بعضی از آداب را بجا آورد و خداوند حقوق دوستان و همراهان
و مکاری و هر کسیرا ملاحظه نماید و با همسفران خوش رفتار باشد
و ... که اگر ... نکند او واعظ ... باشد و ...

خود

خود با مردم نماید و در محاسبات حتی الامکان مشاهده کرده و بعد از توکل
بر خداوند این امور ملاحظه نماید ۱ نفقه برای صاحبان نفقه خود بقدری
زیاده از زمان مسافرت خود معین کند ۲ وصیت نامه و کفالت امور را
در واقع با خداوند داند و در واقع با امینی گذارد ۳ و با تمام دوستان
و احبا نیکو وداع کند ۴ و وصایای خود بطریق شرع و ملاحظه انصاف
نماید ۵ و حدیث الرفیق ثم الطریق و ملعون مسافر وحده را التزام
کند ۶ و با امثال و با نظران و برتران از خود رفاقت کند نه با اراذل و خادم
و خدمه سلاطین و شاعر و ساحر و کاهن و منجم که افلاک را موثر داند و جوان
جلال و سلک که تماما منهی عنها است ۷ توشه و لوازم مسافرت را با ملاحظه
اختصار نیکو تدارک کند مگر در زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین که از زاد
۸ و از ایام هفته شنبه و سه شنبه و پنجشنبه و شب و عصر جمعه مسافرت
نیکو است ۹ و از ایام ماه اول و دوم ششم هفتم نهم ۱۰ و از جهت برج
و تاثیرات افلاک موافق تقویم خصوصا قمر در عقرب را ملاحظه کند ۱۱
و اگر در بعضی از اوقات ناچار شود دفع شر مسافرت را بصدقه و قرائة آیة الکرسی
و اعتصام با اهل بیت علیهم السلام نماید ۱۲ و مکاری باید خلیق و قوی باشد
و با او مکر نکند و محمول خود با او ظاهر نماید ۱۳ و کرایه را با وی قطع و فصل
کرده نوشته و شاهد بگیرد و چیزی از اسباب خود و مکاری را در راه مجال
نگذارد ۱۴ و در راه با او احسان نماید با قدرت در هر منزل او را اطعام
کند ۱۵ و خود را در نظر او با سطوت و با وجود و با هیبت و مستعد برای

نماید

نماید ١٦ و قطع امید کلی از خود نکند بلکه فقط در کرایه وقت اجرت دهد
بلکه تا آخر کار چیزی از کرایه و پول نزد خود نگاه دارد ١٧ و هنگام مسافرت
همچنین در تمام حالات سفر ادعیه و صلوات منقوله از کتب مطبوعه ضبط
معمول دارد ١٨ و هنگام خروج مصلّف و خبازی بر حفظ مسافر و باز شدن
مجرّبست ١٩ و عمامه سفید بر سر و انگشتری و از چوب بادام تلخ و کلام الله
و سلاح و اینه و شانه و آلات حجامت و از کتب ادعیه و کتابهایی که از آنها
بیشتر دارد همراه خود نماید ٢٠ و رفقای سفر برای کثرت انس و بیشتر احتیاط
کنند ناصح و مشفق و خلیق و کافی در تمام مصالح پیروی کنند تا بقصد انکسار
٢١ و در حراست توشه اندازه شرع و بیشتر بعضی حراستها باشند دیگران
بپا سازند ٢٢ و خدمات را نیز تقسیم نمایند هر کدام در نحو هر کاری هستند
کوتاهی نکنند ٢٣ و اعانت یکدیگر از بدن و مال بنمایند و مواسات کنند
و از انجمن عزلت نکزینند ٢٤ و حمل مریض مسافر را جد کنند و در نگاه داشتن
وی تکاهل نکنند و کمتر از سه روز توقف در موضعی برای معالجه مریض بستر
است ٢٥ در حفظ نفس خویش و رفقا با کل ماکولات مناسبه و غیر آن
و حفظ اموال و مراکب کوشش فراوان فرماید ٢٦ و مراعات پیادگان
و ضعفا و درماندگان را نیز بکنند تا ما ننکه منجر بعقب افتادن یا
منادی بکر نشود ٢٧ و هیچ عملی که دستگیری ضعفا بدون بشود
رفقا نکنند ٢٨ و مرکب خود را مراعات کند از حیثیت سنگینی بار و عنف
رفتار ٢٩ و با امکان قدری پیاده رود و مرکب را خالی برد و راکب قاطع
بنزند

بجنبند ٣٠ و مواظبت نماید از پا و دست و سر و صورت و غیر بر ساند ٣١ بلکه
کر خواب کردن بعزم سوم سوار شدن و نشستن مرکب با آزار رساند
٣٢ و اگر محملی بر مرکبی زنند مراعات نماید لازم نزداند مانند سبک کردن
باران و تکیه دادن راکب بطرف پالان و استواطرفین و امثال آن ٣٣
و گاهی فی الجمله تادیبی از کوب خود مرعوب داند خصوصا در ابتدا سوار
شدن اما چنان نزند که عضوی را شکسته یا مجروح کند و بر صورت مطلقا
نزند ٣٤ و هنگام رم کردن او را نزند بلکه بلطایف الحیل او را آرام کند
و دشنام نیز ندهد ٣٥ و در راه آب خوردن مما نعت نکند مگر مضر
شد
با ٣٥ و از چریدن در راه او را منع نفرماید ٣٦ و از لجام طلا و نقره و منجی
و سیلهٔ پس نزند و هنگام لجام زدن بسم الله بگوید ٣٧ و در منزل
از آب و علوفه و تیمار و سایر خدمات مانند منزل مناسب کوتاهی نکنند
٣٨ و در آخر شب کوچ کند که اول شب موجب کسالت و کم کردن راه و دور شدن
کسالت راکب و مرکوب و طی نکردن راه است و نیز در روز منزل کردن
نداد لوازم انسب است ٣٩ و پیوسته از جلو و عقب قافله راه طی کند
و از قافله دور نیفتند خصوصا از عقب ٤٠ و چون راه کم کند از طرف
یمین رود و با اذان گوید یا صالح اغثنی و این ذکر برای خوف نیز خوب است
چه صالح از صلحای جن است او را اعانت کند ٤١ و بر هر منزل و ملائکه آن سلام
کند باین نوع السلم علی ملائکة الله الحافظین السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین و رحمة الله و برکاته و وداع نیز نماید چه دو

براى
كم
و باكويد

غریبه
عاست شهادت سید هند ۴۲ و از بلاد مغشوش و بلاد دیگر امراض
و میر در آن شهرها است مجتنب شود ۴۳ و داخل هر بلد شود از دیوار
آنجا تناول کند تا از عفونت آنجا محفوظ ماند ۴۴ و بر بارات و حصارها و
و بقاع مشرفه هر بلد داخل شود و نماز و دعا بخواند و بقدر امکان نشر
بجد منت صلحا و حکما و بزیارت ایشان و اموات از ایشان تبرک جوید
۴۶ و هنگام مراجعت بقدر استطاعت ارمغان برای دوستان آورد
هر چند سنگی باشد که مضمون خبر است ۴۷ و بی خبر وارد نشود مگر که
روز باشد و قبل از دخول بخانه بمسجد در آمده دو رکعت نماز گذارد ۴۸
و از ذکر گذارشات سفر مجتنب کند مگر بعد از سوال با اختصار جواب گوید
۴۹ و محاسن رفقا را باز باز بگوید و از ذکر مناقص ایشان احتراز جوید

مقاله ثالثه که فصل دوم از مهمه مقالات ثانیه است در آداب معاشرت بنی نوع

از این پیش گوشزد کرده شد که انسان بالطبع متوجه کمال و تحصیل کمال بی اعانت
و اعانت ایشان بدون اجتماع صورت نبندد و در اجتماع محبت و وداد لازم
چرا که الفتی که موجب اعانت است باعث نقصان نگردد تا از نهایت آمول
باز نمانند یعنی مهربان فایده می بخشد که هر چند دوستان افزون شوند
دشمنان خوار و زبون حصول مقاصد اسهل و وصول بغایت قصوی اکمل
گردد بلکه هر چه محبت زیاده باشد اعانت بهتر صورت پذیرد تا بدان حد
دوستان اعانت دوست کنند که بمنزله چشم و گوش و زبان و دست و پای

دوست شود یا این فقره معلوم شود فایده کثرت اصدقا چه بکثر چند دان
کو باد اشتر باشد بمراتب بهتر از آنست که یک زبان و صلح چند چشم بینا
چه مقلاد بعضی از آنست که منحصر در چشم خود اما چون صدیق حقیقی در کمال
عزت و قلت است بحا که گفته اند صدیق لفظیست بی معنی بسته و تا کنون معنی
برای او محقق نگشته و نیز گفته اند صدیق تو کسیست که تو باشد بحقیقت
و غیر تو باشد بشخص و غالبا صداقت واقعی بیش از بین دو شخص واقع نشود
ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه چرا که قیام بحقوق صدیقین بیشتر از یکی
از معظمات تکالیف است و نتوان بحقوق بیشتر از یک صدیق اقدام نمود بلکه
بسا هست که قیام بحق دو صدیق ممکن نباشد چه شاید برای یکی شادمان
و برای دیگری محزون و برای یکی در حرکت و برای دیگری در سکون چه
خوش گفته شیخ اسعد بیه سر کلام میکر شاید نوشتن بود دلم خانه
مهر یار است و بس از آن می نگنجد در او مهر کس خصوصا اگر از بزرگان
باشند که بیم هلاکت است پس چندان جد بلیغ در تحصیل بیش از یک صدیق
نکند اما معامله اصدقا را با خلق در کار دارد و آنچه با صدیق حقیقی از
روی استحقاق کند با دیگران با عدم استحقاق معمول دارد چه این معامله
خود طلب فضیلتی است و هر چند صداقت ایشان با او از روی حقیقت
نباشد ناچار معامله اصدقا با او کنند و معامله را داد و افعال بکار بندند
کمتر از آن نباشد که دشمن با وی نکنند سعدی با بد اندیش هم
نکوئی کن دهن سگ بلقمه دوخته به وچون انسان مخصوص است

بریا با صفت جبن اظهار شجاعت و با بخل اظهار سخاوت و با ستمکاری اظهار
... و با عداوت اظهار صداقت نماید تا معروف بصفات حسنه شوند
دیر یا بر چه گوسفند سلیم در وفا هیچ گرگ آدم خوار بخلاف سایر
حیوانات که بعضی از مظاهر اخلاقی را بعینه خود ندارند لهذا باید بعض
علامات ایشان بعینها ذکر شود تا بیشتر از نوش نیش بدیدار ند و زهر را بجای
شربت نوش ننمایند این مقاله را که فصلی است از مقالهٔ ثانیه مشتمل بر دو ...

بدوازده فصل

فصل اول از مقالهٔ ثانیه در امتیاز دوستان حقیقی از غیر ایشان

اولاً بنگرند تا آن کودکی و صبی خود را که از تمام محبوبین محبوب تر است
بمعامله با خود و مجامله با او بچگونه حفظ کرد چنانکه نیکو حفظ کرده نیکو
است و الا فلا ۲ بنگرند تا با دوستان دیرین خود چگونه معاشرت کرده
کرده است و استدامه در محبت دوستی او بوده یا نه اگر حسن معاشرت
در صداقت بکار برده نیکو است و الا فلا ۳ و نیز بنگرد که سیم و زر قدر
در نظر وی عظیم تر بوده یا دوستان چه بسا میشود دوستان در کمال
اظهار محبت در معامله اجرین چون سگان بر هم دیرند و هم چو زر
درهم او یزند سعدی تا سگان را خوراک یا بنیست عاشق یکدگر اند
یکدیگر ند لقمه در میان ایشان انداز تا ببینی که گاه یکدیگر بدرند ۴ و بنگرد
تا مایل بشهوات و لذات نفسانیه نبوده باشد چه بسا سبب شهوات نفسانیه
مانع از کمال دوستی باشد هم مجالست و موانست وی مؤثر باشد ۵ و

چون شکر نعمت موجب زیادت است در هر صنفی اسبابها تا شکران
هر چند بجد ثبت بانی و نیت جنان است تا دهو ید با شعبه باکفران هم
انسان که بازای احسان کفران ورزد ۶ و با خبر باشد که محبت دوستی
محض طمع در امور دنیائی بنا شده حقیقت ندارد و سبحر منقاد ... بشو دائماً
ممکن است امر دنیائی موجب عقد محبت حقیقی شود ۷ و بدانند که دوستی
بدوستی نوجوانان و ریاست طلبان نیست چه مراد از صداقت صداقتی
که از طلب خیر محض محقق شود و احداث و طالبان ریاست از این غرض عاطل
و خالی اند ۸ و غالباً بزرگان با اخذ و اعطای بعضی ببینند و ریاست مساوی
خود را با شتهارات اصدقا دانند ز ... که با ایشان صداقت حقیقی دو ایشان
۹ و بعضی دیگر از طالبان ریاست در خلوت کمال تملق و صداقت بخرج
دهند و در جلوت تجاهل و مغضوب ایشان استغراق با ریاست بر ایشان
در جلوت و ایشان کسانی هستند که هنوز امر ریاست بر ایشان مستقر
نشده باشد تا با مرغ ... بالجمله فالدنیا الأخلاء يومئذ بعضهم
لبعض عدو الا المتقين

فصل دوم در بیان معاملات با دوستان بعد از امتحان ایشان

اولاً چون دوستی بسنا ورد در مراعات احوال و تفقد او کوشد
و هیچ حقی از حقوق او را هر چند اندک باشد حقیر نشمارد حافظ است
دو کیفی ... و حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا
۲ و هم چنانکه استدامت سعادت حال خانه از خراب و جاه از نسیان حفظ

کند باین دستور رعایت حال دوستان را مستدام دارد تا موجب دوام محبت
گردد چه اغلب همه خیرات از دوستان است و ضرر یکه از خرابی خاطر یا فساد
جانب رسد بکوچه پیش نداند اما ضرر عناد دشمن از وجوه بسیار دارد چه
بیم آنستکه دوستی بدتر از تمام دشمنان گردد برای اینکه اطلاع بر تمام اسرار دارد و در
علاوه بر انکه فضیلتی عظیم از او مفقود شده ۳ و مواسات در نعم خود
بی شائبه منت و شدت بنفس و مال و تفقد احوال خصوصا شرکت در
مصیبت را که در انظار وقعی بزرگ است اهمال نکند بیت دعوی الاخاء
علی الرخاء کثیرة بل فی الشدائد تعرف الاخوان ۴ و در مواسات انتظار
نکشد بلکه تفقد مکنون ضمیرش نماید تا پیش از انکه حاجتش ظاهر شود
و مترصد دفع ان شده باشد ۵ و چون ایثار دوستان در مقتنیات ایشان
انفاق ان باعث نقصان گردد واجبست در انفاق امثال علوم و صناعات
و دلایلی که تعلیم انها موجب زیادتی مهارتست بهیچ باب بخل نورزد و تامل
کند که بخل در علوم یا از فرومایگی است یا بجهت تفوق بر دیگران یا
خوف نقص در علم یا حسد است و هیچکدام را مدحی نباشد بلکه با این
صفت بخل مانع نشر فضایل است پس صفتی قبیح است و موجب قطع اتمهید
دوستی دوستان است ۶ و چون انسان محل سهو و نسیان است
در دوستی بصغائر مخالفت نگیرند و اغضا را غالبا لازم و توجه بعیوب
خود کنند ۷ و از عداوت با کسیکه سبق صداقت یا معاشرتی که مقتضی
صداقت است احتراز فرماید ۸ و در مهمات و حوادث روزگار با او یار داشته

باشد که موجب تخفیف کربت او شود و کم منفعت نیست ۹ و اگر
وی باید وه ناک و در وصالش مستبشر و در عسر و یسر با آثار بشاشت
و کشادگی با عضا و حرکات او را و متعلقین او را ملاقات کند و بدوستی
باطنی اکتفا نکند چه عالم السر دیگری است ان کان ودّک فی الطویة کامنا
فاطلب صدیقا عالما بالغیب ۱۰ و هرگاه بمرتبه از ریاست رسد هر یک از
از دوستان را باندازه شرکت دهد با خود قرین کند و منت ننهد ۱۱
و چنانچه بوحشتی یا نقصان محبتی از او برخورد غیرت یا نخوت ما یسوی خلوص
مانع از تجدید مخالطت با او نشود چه اگر مستدام باشد عقد مودت
گسسته و چنانچه نایل شود خجلت کشیدن موجب مفارقت و وحشت باشد
پس جهد در استحکام ان کند ۱۲ و باین نحو تدارک کند که سبب وحشت
براستی پیش و از دل بیرون کنند و صدیق مجرم را بعتاب لطیف عتاب خطا
کند پس در معذرت کوشد ۱۳ و چون مراء و جدال موجب اختلاف و
اختلاف سبب تباین و خود محقق شده بنا بر این اصل شود و در غیاب بصار
تمامی خبر است از ستیزه کردن در محافل و او را اجابت کردن و جهل
احتراز کلی فرماید ۱۴ و احتراز فرماید از انکه کسی نزد او عیبی از ایشان
یا متعلقان ایشان گوید چه از روی جد و چه هزل که چون استماع کند بی
شائبه او را ستر نداند و قطع مودت شود چه رسد باینکه خود عیبی
ایشان گوید ۱۵ و اگر هر عیبی با خلاق او مطلع شده اشاره که دیگران
واقف نشوند و او را مؤدب کند و الاّ اجتناب کرده و مسامحت در ضرر خود

دار نموده مصرع آئین برادری و شرط یاری آن نیست که عیب من هنر پنداری
آنست که گر خلاف شایسته روم از غایت دوستیم دشمن داری و اندیکر
معاشر بخصوص دشمنان دوست پوشیده دارد تا دوست در معرض اضداد
نباشد ۱۶ و نادیبی را بمثل و حکایات از غیر کند و با نفع بنخشند با ایشان
و اعلام نفع در خلوت با اظهار دیگری اکا هنر کند ۱۷ و از نمامان
احتراز فرماید و نهایت ایشان با ستانی اصدقا را اضداد کنند بحکم آنکه
اینها نفهمند همچو پنیره دیگر دیوار است و از هر اساس خراشند تا محتاج
بکلنک شود بکد و غد منهدم شد ۱۸ و مواسات در خصوص او و عیال او
فرماید بجد بکر شائبهٔ خلق بود و بدین منافقین و تکلف نرسد
۱۹ و در خیرات مساعدت وی نماید ۲۰ و دوستان او را دوست و دشمن
او را دشمن دارد مصرع نیکو عاجز مند از آن دوستی شت
کر با دشمنانت شوی هم نشست ۲۱ و در مهمات خود مشورت با وی کند
۲۲ و خیر او خصوصا در مستور دتا از او بجل نکند ۲۳ و خیر او را
از خدا خواهد دعا در حق وی نماید ۲۴ و در مخاطبات با وی تعظیم
او نماید ۲۵ و خصوصا و عیال او با احباب او و متعلقین او نماید ۲۶ و ننگ و ناموس
او را ننگ و ناموس خود داند پس هر چه برای خود پسندد برای وی پسندد
۲۷ و قولش را قبول کند و بر او رد نکند مگر با خطای او بر وجه صواب
۲۸ و احسان او را قبول فرماید و پاداش دهد ۲۹ و در غیبت او ورا
ثنا نماید ۳۰ و عورات و اسرار او را مانند اسرار و عورات

خویش حفظ فرماید ۳۱ کم شدن او را باور نکند ۳۲ و در سلام و تحیت
کلام و تسمیت عطسهٔ وی نماید ۳۳ در مرض او بعیادت کند ۳۴ و
در افتادگی دستش بگیرد ۳۵ و در مردگی او را نیز یاد فرماید ۳۶
و وصایای او را بجا آورد ۳۷ و در غیبت او وفات او هیچ تفقد کسان او
نماید ۳۸ و مخالفت معاهدهٔ وی نکند ۳۹ و حفظ الغیب وی کند و بد
گوی او را ردع نماید ۴۰ و تولی در مذکورات نکند چه مستحکم دوستی
و اعتبار را بو سر محبت او در کوبر آن چون بجنس معاشرت و تفقد مانوس
شوند امثال را در محل انس خود جمع آورند و انسان بدین صفت
واحد است در حدیث نبوی آمده است للمؤمن علی اخیه ثلثون حقا لا
براءة له منها الا بادائها او العفو يغفر زلته ويرحم عبرته ويستر عورته ويقيل
عثرته ويقبل معذرته ويرد غيبته ويديم نصيحته ويحفظ خلته ويرعى
ذمته ويعود مرضته ويشهد ميتته ويجيب دعوته ويقبل هديته ويكافئ
صلته ويشكر نعمته ويحسن نصرته ويحفظ حليلته ويقضي حاجته ويشفع مسألته
ويشمت عطسته ويرشد ضالته ويرد سلامه ويطيب كلامه ويبر انعامه
ويصدق اقسامه ويواليه ولا يعاديه وينصره ظالما او مظلوما فاما نصره
ظالما فيرده عن ظلمه واما نصره مظلوما فيعينه على اخذ حقه ولا يسلمه ولا
يخذله ويحب له من الخير ما يحب لنفسه ويكره له من الشر ما يكره لنفسه

فصل سیم در معاشرت دشمنان ظاهری و باطنی
که غالبا اهل حقد و کینه اند

اولاً بهر حیله‌ای است از قبیل تلطف و حسن معاشرت اصول حقد از دل ایشان
بیرون کند شاید بمرور دهور ایشان را بمنزلهٔ دوستان ظاهری رساند ۲
با یأس از مقام اول ساقط آمد کرد با حسن ظاهر او را ملاقات کند جد بر محافظت اسرار
نماید شاید عداوت باطنی ظاهر نکند و بعد از آن مراعات مدارات نماید ۳ بحیله‌ها
برای ملایم بر خود دارد او بقدر وسع و توانائی اغماض و تحمل استعمال کند
و بقصد پاداش بر نیاید شاید بدین حیلت عداوت او تمام شود ۴ آنکه
تا او را ممکن باشد انتقام نکشد بار معادات از شانه خالی کند خصوصاً از طرفی
کشند تا آن چه او را برای کاری دیگر باین عالم آورده اند و بداند که معادات
و طول آن موجب زوال نعم و هموم و غموم و تضییع عمر و مال و سلب فضائل
و ریختن آبرو و تحمل مشقتها و خسران دنیا و آخرت است ۵ فلذا اسرار ایشان
تفحص کند تا بر مکر و حیل ایشان مطلع و بر تدابیر آن کوشد قبل از رسانیدن
مکر ایشان ۶ و کوششها در رسوائی دیگر مردم را پر کند که او دشمن است
تا در اقوال و افعال متهم شوند و قول ایشان مقبول نشود و کید ایشان تأثیر
نکند ۷ تفحص از معایب ایشان کند و مخفی دارد چه اظهارش موجب دفع
آن معایب در انظار گردد و هنگام اظهار کند که باعث شکستگی او و قبول
دیگران گردد و در وقوف بمکاید و مثالب و اخبار مخفیهٔ ایشان طریقی
بهتر از اظهار دوستی ایشان و دوستان ایشان نیست ۸ و بهتر آنکه بعضی از مثالب
و معایب ایشان را در خلوت نزد ایشان اظهار کند تا وقوف او را بر معایب خویش
بدانند و باشد که در معادات پشیمان شوند و در شکوه و اظهار معایب او چیز نزند

و چه دیگران صدق گوید چه کذب باعث استیلای خصمان گردد ۹ از دشمن
تو دل بیشتر احتراز کند و در دفع او بهتر کوشد چه اگر از دشمنان دور
بر معایب و اسرار وی واقف نباشند و بدست آورد که صنف دشمن او را
چه فعلی مضطر و مقهور میشوند تا از راه او را مقهور سازد دهم و بهتر آنست
که بر فضیلتی که سرآمد تمام فضائل او است وقوف یابد و خود سبقت در آن
فضیلت جوید خصم او خود مقهور میگردد احتیاج بزحمت نباشد ۱۱
و چنانچه ناچار باشد بقهر دشمنان و غلبه بر ایشان بهتر اینست که
اسبابی فراهم کند که بواسطهٔ دشمنی دیگر از او ایمن شود دشمن مقهور گردد و با
عدم امکان با اجتماع شرایطی که ذکر میشود پیش دستی کرده فرصت غنیمت
داند و کمال تهور ورزد ۱۲ و در دشنام استعمال از کذب و فحش و لعن و دیگر
حرکات سفیهانه مذموم است چه موجب تغیر و صغر و نقص مرتکب است و بد دشمنان
[illegible] ۱۳ و اگر ضرر و آفتی دشمن را رسد که خود نیز از مثل آن
ایمن نباشد تفاخر و اظهار شماتت و شادمانی نکند که بزودی بکشت خود بدین
دستخوش شماتت گردد ۱۴ اگر دشمن پناهنده او شود و دخیل شود بهم رساند
که مقتضی وفای با او بلجانب لطف و شود البته غدر و خیانت و انکار نکند
و وفا و حمایت او را نماید و با احتمال مکر او نیز مخصوص با احتیاط گذارد

خلاصه در دفع ضرر اعدا سه امر مقرر فرموده اند

اول تا امکان است اصلاح حالات خود با دشمنان نماید و اگر نه اصلاح ذات البین
نماید ۲ احتراز کلی از ایشان بقطع جوار یا بسفر یکه اختیار فرماید ۳ قلع

و قمع ایشانرا با اجتماع این شش شرط و این خود نادر است و برای
قلع و قمع دشمنان مقرّر داشته‌اند
اوّل آنکه بالذات شریر بود و اصلاح او بازدات البین صورت نبندد دوم
آنکه بهیچ وجه از وجوه جز قهر در خور لش از تعرّض او خلاصی نبندد ۳
۲ اگر ظفر او را باشد زیاده از آنچه دشمن مرتکب شود مرتکب خواهد شد
۴ آنکه اظهار عضد سعی از او در انتقام خیرات خویش مشاهده کرده باشد
۵ آنکه در قهر او بر دیگری مانند خیانت و غدر حتی الامکان موسوم
نشود ۶ او را عاقبت مذموم چه در دنیا و چه در اخرت متوقع نباشد
و از جمله آنکه کار نخلیه و آثار غلبه نیز در کار باشد

فصل چهارم در معاشرت با دوستان ظاهر آنها ند که خالی از

ملو نمیشند اوّل بفضل و سعت باهما احسان کند چرا که باسب
بمرتبه دوستان حقیقی رسند در استمالت ایشان و صبر در معاملات
و تقصیر فرو نگذارد ۲ و اسرار و عیوب خود و دوستان حقیقی خود را
از ایشان پوشیده دارد ۳ و اسباب منافع و مقاصد بر احوال هیچکونه
احوال و خانه خود را مخفی دارد ۵ و بتقصیر و اهمال او در حقوق
مواخذه نکند و تا امید اصلاح هست در تقصیرات بمکافات برون
نیاید ۷ و مواسات با ایشان و قضای حاجات ایشان بقدر وسع بجا آید
۸ و در ملاقات اظهار بشاشت و خرمی نماید ۹ کسان و اذناب
و متعلقان و برا ایشان تعظیم نماید ۱۰ و اگر بریاست و بزرگی رسد

ایشانرا نیز بهره بخشد ۱۱ و بالجمله چنان اکرام کند که هر کس را بدو شغف
وی رغبت افتد ۱۲ و در حال حضور و غیبت از ایشان دستگیری کند
و در گرفتاریها نیز بقدر وسع همراهی فرماید ۱۳ و گاه گاهی هرا ده
با او و از لذت نکند مانند بحدیکه موجب کسالت و ملالت او گردد

فصل پنجم از مقاله ثالثه

در معاشرت با دشمنان باطنی که غالبا اهل حسدند اوّل هر قدر اظهار
بغضها و نشر فضائل خود کند موجب حسرت و رنجوری و شکستگی
او گردد اما مادام بر نیاشی مانند دنیا و مباهات متصف نشود ۲
و بد سلوکی که گذشت تفحص کند از مکائد وی احتراز کند
۳ و جهد نماید که مردمان خصوصا بزرگان از سوء سریرت او اطلاع
یابند ۴ و سعی کند تا عداوت باطنی او نشر بظاهر نکند و بعداوت
باطنی کفایت کند و بعد از آنکه بظاهر رسید سلوکی که در فصل سیم بگذشت
معمول دارد

بالجمله بدانکه ابنای جنس که با هر یک معاشرتی مخصوص دارند
بر سه قسم اند فروتران ایشان بر پنج قسم اند زنان و فرزندان و خدام
در مقاله اولی مشروحا سمت ذکر یافت دعای سلطنت در فصل
علم سیاست مذکور شد متعلمان امید است عن قریب بیاید مظلومان
و ضعفا مجملی از آداب آنها ذکر شد سائلان یکف نیز مجملی از آن ذکر شد
دوم برتران ایشان نیز بر پنج قسم اند پادشاهان و مهتران معاشرت

با سلاطین و غیر ایشان از توابع سیاست مدن است اما بقدر ضرورت از آن
از مقالات این کتاب معلوم شده و میشود خصوصا از فصل نهم استادان
از خداوند میخواهم توفیق ذکر دهد پدران و مادران تدبیر معامله با
ایشان مستقصی ذکر شد برادران و خواهران بملاحظهٔ در این مرحله بزرگتران
از ایشان ملحوظ و مذکور میشود و کوچکتران سیاقا ذکر میشوند قسم سوم
همسایانند ایشان نیز بر پنج قسم اند دوستان حقیقی ایشانکه ظاهرا و باطنا دوستند
علامت و تدبیر معاشرت با ایشان در فصل اول و دوم از مقاله ثالثه گذشت
دشمنان حقیقی کسانیکه ظاهرا و باطنا دشمنند در فصل سیم از مقاله ثالثه
گذشت دوستان ظاهری کسانیکه مرتبه دوستی ایشان بمرتبهٔ دوستان
واقعی نمیرسد در فصل چهارم گذشت دشمنان باطنی کسانی که اظهار عداوت
خود نکنند در فصل پنجم گذشت کسانیکه نه داخل دوستانند و نه در دشمنان
چند طایفه اند که ذکر ایشان در مقام خود می شود
ابنای اینجا جنس که باید صاحب منزل آداب معاشرت با هر یک را دانسته
و معمول دارد و شاید با ملاحظهٔ آداب و تدابیر خود را از فروتران بمرتبهٔ
اورد و بزرگان رساند و در مرتبهٔ مساویان نیز هم چنین نماند و این
که دوستان و دشمنان را از نوع مساویان گرفته و خاصهٔ ایشان شمردیم
برای این بود که بحسب معادات و دوستی با هر یک از فروتران و بزرگان
از دیدن دانشمندان بیرون بلکه داخل در تحقق و نوع جنون است
و چون آداب با بعض از این یازده طایفه در طی تقسیمات گذشته گذشت و

برخی را حوالت بمجمل خود کردیم آداب بقیه را در طی چند فصل ایراد کنیم

فصل ششم از مقاله ثالثه

در صفات استادان و آنچه را که باید با شاگردان ملاحظه کنند اما استادان

بدین صفات آراسته باید

اول باید در فن مخصوص عالم و عامل و در کار و ماهر باشد (۲) و عاقل و باخدا
و پاک دامن و متدین و پرهیزکار و از اخلاق حسنه و رذیله برکنار باشد
۳ و از اخلاق حسنه و ستوده و آداب کودکان خبیر ۴ و بشیر بین
گفتار و هیبت و وقار و مروت و نظافت شهیر ۵ و از آداب معاشرت
با هر طایفه مستحضر ۶ و به سنگکاری و اصالت بنجابت مشتهر باشد
مشتهر بنجابت مشتهر ۱۲

آنچه را که استاد نسبت بشاگردان خود باید

معمول داشت اینست اول با ایشان حسن سلوک و خواسته و تحریص بحسن خلق
عقیدت و ترغیب بر اکتساب فضیلت نماید ۲ و اینها که صاحب اخلاق
ذمیمه اند بتعجیل در تعلیم اخلاق حسنه نمایند و بر معایب ایشان آگاهی دهد
و بتدبیر و مدارات و تقبیح سیئات رفع صفات رذیله ایشان فرماید (۳)
و ملاحظهٔ استعداد وی را فرماید با بلادت انچه برایش اقرب بفهم باشد است
اموزد و زاید از حد طاقت بر او تحمیل نفرماید مخصوصا با عدم استعداد از علم
و حکمت منع فرماید اما هر طایفه را خط و سیاقت اموزد ۴ هر یک را استعداد
و هر علم و صنعتی اقتضا نفرماید و کرهاً چیزی برا او نکرده باشد ۵
و علوم و صنایع را با ملاحظه ترتیب تعلیم فرماید و بمجمل بیرون زد (۶) و

هر یکی را از تعلیم و تربیت ایشان را اکر داراینست استعداد شاگردان اقتضای آن را کند
اما نشاء اقتضا کند که اهل آن علم یا صناعت را اعتنا نماید ۷ و هر علمی را از آن کس که اراده
آن دارد که از آن وسیله اغراض فاسده خویش نماید منع بلیغ نماید و تعلیم نفرماید (۸)
و از بطالت و موجبات کسالت احتراز دهد اما بوقت فراغت از بعضی بازیها
بجنبیده منع نفرماید خاصه بازیها که موجب تهذیب اذهان و دقت خاطرها
گردد و بعض آداب که در تدبیر اولاد گذشت از اکل و شرب و حرکت و سکون
و تکلّم و استماع و سائر آداب و وظائف ایشان را مؤدّب دارد و در این خصوص
نظافت
ملاحظه لباس و منزل و مناسبت لباس و منزل با فضل و صنف آن شایسته
لازم است ۹ و در تعلیم علوم متنبّه تدریج و ترتیب مطالب ۱۰ و مقصود را
اندک اندک به ذهن ایشان رساند تا اعتنا کوشش نمایند و تقصیر نکنند اما معلمان دانا چنان
تجربت
با اطفال حرکت کنند که اگر احتیاج بضرب نباشد بلطایف ایشان را تنبیه
فرمایند ۱۱ و از فریاد کردن و تشنیع خویشتن او حذر فرماید و قول شنیع
زود قبول نفرماید ۱۲ و چنانچه تعلیم علوم است بعض ادعیه ماثوره را در
ابتدا و انتها بخوانند ۱۳ در حین تعلیم ندانسته نباید و اگر بخطا تعلیم کرده
باشد زود رجوع فرماید ۱۴ و حفظ کند بعض خود را از رفع اصوات و
حرکات و سوء ادب و تعدّی هر یک بدیگری و مخالفت با منکر اعتبار داده
ایشان مدت حفظ تمام آداب ظاهر می نماید و با ایشان با ادب سلوک نماید
و تکلّم فرماید ۱۵ و با کامل شدن شاگردی در علم یا صنعتی تعلیم آن
اعلام کند و حواله فرماید و بهر وسیله او را ترویج نماید ۱۶ و اگر شاگرد از

حدّ بیرون ریاضت کشد و زحمت بر نفس خود دهد که مهلک یا مفسد
مزاج وی باشد یا مخل معاش منع فرماید ۱۷ و افضل و مؤدّب قرآن را
مقدّم دارد و در تزاحم تعلیمها استقرا مقدّم دارد و اگر استیفی دیگر
نباشد هر علمی اشرف باشد مقدّم دارد (۱۸) و گاه گاهی هر یکی را
امتحان نماید و از هر یک مسئله یا صنعت غامض بخواهد (۱۹) و از حال
و اخلاق و نام و منزل و کدخدای او تفقد کرده بینا باشد بقدر وسع
رعایت فرماید ۲۰ و حسن تدبیر از سوء تدبیر در کسب و تجارت چنانکه بعض
از آن گذشت براهش اعتنا دهد ۲۱ و چنانچه از اهل صنعت باشد تا
قدر صنعت وی حقّی برای او مقرر کند ۲۲ و از اشعار سوء و مضمونات و
غزلهای عاشقانه و مستانه در کسب علم منع فرماید ۲۳ اشعار خوش مضمون
حفظ وی کند تا مؤکد حسنات و مزیّن کلمات وی شود بهر حال کوشش در فوا
ید محفوظات او فرماید چه زینت از کثرت محفوظات بهتر نباشد چه
فرموده اند الحفظ نصف العلم ۲۴ و او را با بزرگان مؤدّب تفاوت بدهد
تا میل و عادت بفرا گرفتن آداب نماید   فصل هفتم و هشتم

از مقاله ثالثه

در معاشرت با مظلومان و ضعفا و سائلان بگفت گوید چنانچه از
روی طمع و عدم استحقاق سؤال کنند او را منع فرماید و الحاح او را
اعتنا نکند بلکه زجر نماید اما بهر وسیله که ایشان را بهره نکند از د
خصوصا با احتمال استیصال بلکه با ایشان مواسات کند بلکه مدام کر

اخلال بمعیشت و عیال خود برساند ایثار فرماید و ضعفا را ترحم و دستگیری
کند تا خدایش ترحم و دستگیری فرماید و مظلومان را حتی المقدور اعانت
فرماید و فی الجمله سخنان ایشان را استماع فرماید و اظهار غمخواری و حزن
برای ایشان کند بالجمله حال ایشان را از نزدیک بچشم ببیند هر معامله که نسبت با خود
پسندد و بخواهد نسبت با ایشان هم معمول دارد و بداند که اعانت نکردن دادخواه
با قدرت موجب اعانت گناه کار و عذاب و سیاهی روی و کوری چشم و بسته
شدن دست کردن و دخول آتش دیانت است و باعث استخفاف حقوق
الهی و پیغمبر و ائمه علیهم السلام و گزیدن انگشت در حسرت تا قیامت انگشت ابهام و برا
و موجب قطع ولایت خدا و بیرون رفتن از اسلام و اعانت کردن باعث
فوائد لا تعد و لا تحصی است

فصل پنجم از مقالهٔ ثالثه در بیان آداب معاشرت با ملوک و رؤسا گوید اکتفا میکنم در این فصل بذکر کلمات عالی درجات استاد کامل خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره العالی که در فصل پنجم از مقالهٔ ثالثه از کتاب اخلاق ناصری ذکر فرموده باشد که این مختصر را بها مزین کرده و از برکات آن کلمات فرخنده مآل مطمح نظر ارباب کمال شود و بواسطه این فصل اصل کتاب مرغوب افتد فرموده اما معاشرت با ملوک و رؤسا

اول عموم مردم را چنان باید که در نصیحت و نیکخواهی ایشان بدل و زبان تقصیر نکنند ۲ در اخفای محامد و ستر معایب ایشان غایت جهد مبذول دارند ۳ و در ادای حقوقی که بر ایشان متوجه باشد مانند

خراج و غیر آن انشراح و خوشدلی استعمال کنند و البته تهاون و انقباض بخود راه ندهند ۴ و در امتثال اوامر و نواهی بقدر طاقت ابتدار نمایند ۵ و در نگه داشتن احتشام و هیبت ایشان مبالغه بجا آرند (۶) و در اوقات نوائب و مکاره جان و مال و خانمان در پیش ایشان از روی محافظت دین و ملت و اهل و ولد و شهر بذل کنند ۷ و کسانیکه بمجالس ملوک موسوم نباشند باید که بر طلب قربت ایشان اقدام ننمایند چه صحبت ایشان بدخول در آتش و گستاخی با سباع تشبیه کرده اند و کسیکه بجوار و معرفت ایشان ممتحن بود لذت عیش و تمتع از عمر بر او منغص گردد

و اما کسیکه بخدمت ایشان مشغول باشد سبیل او آن بود ۸ که ملازمت کاری نماید که بصدد آن کار بود و مواظبت کند بر وظیفه که متکفل آن شده باشد (۹) و جهد کند که نصب العین مخدوم باشد بهر وقت که او را طلب کند (۱۰) و از مداومت حضور که مؤدی بود بملالت هم احتراز نماید چه ملالت اگر کثرت ازدحام مردم باشد و چون زحمت خلق بر درگاه رؤسا بیشتر بود ایشان بملالت اولی باشند ۱۱ و باید که بر هر کاری که از مخدوم او صادر شود او را مدح گوید و آن کار را برای او ستایش کند چون (۱۲) تا نباید هیچ کار نبود در دنیا که او را دو وجه نبود یکی جمیل و دیگری قبیح پس وجه جمیل هر کاری طلب کند و او را تحسین حوالت بمخدوم نماید (۱۳) و در حضور و غیبت او بر ذکر محامد افعال او دنو فرماید

و اگر تدبیر مخدوم بد و حوالت نبود مثلاً این شخص

و وزیر یا مشیر یا معلم او بود و تعریف مصالح کار کند او بر او واجب‌تر
۱۳ و باید که داند که رؤسا و ملوک مانند سیلی باشند که از سر کوه در آید
و کسی که خواهد که بیکبار آن را از سمتی بسمتی گرداند هلاک شود اما اگر با او
مساعدت نماید و بمدارا و تلطف بجانبی او را بچالد و خاشاک بلند
گرداند و بجانبی دیگر که خواسته تواند برد هم برین سیاقت است در صرف
رای مخدوم از چیزی که متضمن فسادی بود طریق لطف و تدبیر باید سپرد
و بر وجه امر و نهی او را بر هیچ کار تحریض نفرمود بل وجه مصلحتی که در خلاف
رای او بود با او بنماید و او را بر وخامت عاقبت آن کار تنبیه دهد بتدریج
در اوقات خلوت و موانست بامثال و حکایات گذشتگان و حیل
لطیف صورت آن رای را در چشم او نکوهیده کند ۱۴ و باید که در کتمان
اسرار مخدوم مبالغت نماید و طریق احتیاط در این باب آن بود که احوال
ظاهر را نیز بقدر استطاعت پوشیده دارد تا چون بر این وجه کتمان ملکه
کند سر پوشیده داشتن بر او آسان شود و مخدوم را نیز که این حال از
او معلوم کرده بر او بر افشای اسرار بتهمت ننهند چه سر مکنون از احوال
ظاهر بسیار منتشر شود و در اثنای آن رؤسا را کسانی که در آن سر محل
اعتماد بوده باشند گمانهای بد حادث گردد و علت ظهور اسرار
آن بود که امور عالم بیکدیگر متصلست و از بعضی بر بعضی دلالت توان ساخت
۱۵ و باید که داند که ملوک و رؤسا را همتهائی بود که بدان منفرد باشند
از جنس خویش و آن همتها آن بود که بدان از همه خلق استبداد و تفرد خواهند

و خود را در آن و در هر چه کنند مصیب شمرند و سبب آن سبب کثرت
مدح مردمان بود ایشان را و تواتر تصویب اعمال و آرائی که از خاص و عام
در مسامع ایشان تمکن یافته باشد ۱۶ و باید که بهیچ وجه در هیچ
کاری جرمی بمخدوم حواله نکند اگر چه با او در غایت مباسطت باشد
۱۷ و اگر چیزی از او مستقبح بیند باز نگوید و اگر بنا در سهوی کند و با
گوید بدان اعتراف نکند اگر چه ضرر آن بمخدوم رسیده باشد که از اقرار
تا اخفا تفاوت بسیار بود ۱۸ و چون میان او و مخدوم خلالی افتد
که قبح او عاید بیکی از هر دو بود حیله کند در آن که آن قبح را خود بر گردن نهد
و برائت ساحت مخدوم از آن ظاهر کند و چون آن بری الساحه شود دلها
بسبب آنکه بتنها از خارج که حواله آن از نزدیک او و نیز بگردد و عهده او
در آن راضی شود ۱۹ و در جمله کی چیز نزدیک مخدوم محبوب و مکروه
بود مطرح کند و ایثار محبوب او کند اگر چه بر مکروه نفس خود مشتمل
بیند ۲۰ و با خود مقرر کند که در عبودیت هیچ با منفعت برتر از
ترک حظ خود نبود و چون این معنی مقرر کرده باشد در هر معامله
و مجازاتی که میان او و مخدوم افتد خویشتن را در آن حظی نبیند
ترک آن حظ کرده و از آن محتجب بود و حظ رئیس مستخلص کرده باشد تا
ثمره چیز هم عاید با او باشد چه اگر در اول باستیفای حظ خود مشغول
گردد اخلال خللی نماید و ترک امور از فوت آن اولی ۲۱ و در جذب
منافع از رؤسا تلطف عظیم بکار باید داشت و الحاح بسؤال و الحا

بران اقدام ننمود و طمع و شره را مجال نداد بل قناعت و کوتاه دستی
بعادت باید کرفت که خود دنیا روی بکسی ننهد که او از آن معرض باشد
و از کسی امتناع کند که او بر آن حریص بود ۲۲ و جهد در آن باید کرد که از
رؤسا و مخدوم از اسباب منافع طلبد مثلاً الطاف بید در آنچه موجب اقتنای
منافع و جمع فوائد بود تا هم از سؤال فارغ باشد و هم بر منافع بسیار
ظفر یابد و فی الجمله حاصل این سخن آن بود که نفع بمخدوم طلبد نه از مخدوم
چه هر که از رؤسا نفع کیرد از او ملول شوند و هر که بدیشان نفع
رساند او را عزیز شمرند ۲۳ و خویشتن را در چشم مخدوم چنان فرا
نماید که بکمتر کلمه و اندک توسعی که مخدوم فرماید بجملگی اموال و
مقتنیات خود بذل خواهد کرد چه اگر چنین کند از طمع او بسلامت
خود ایمن کردد و اگر مناقشه بکار دارد حرص او را نیز کردانند
الممنوع محروص علیه والمبذول مملول منه ۲۴ و جهد کند
در آن مال و جاه بکسب کند رتبت و جمال مخدوم طلبد نه تجمل
نفس خود چه این نوع با سلامت نزدیکتر و بمودت لائق تر بود ۲۵
و حذر کند از اتخاذ چیزی که مخدوم منفرد باشد تا لائق وساده دیگری
بود مانند او والا آن چیز را در معرض هلاک آورده باشد ۲۶ و در
هیچ چیز استقصا ننماید از مخدوم اگر چه آن چیز حقیر بود ۲۷ و در همه چیز
قناعت و رضا باید از مخدوم بدو رسد شعار خود سازد ۲۸ و
اگر در مقام سخط و عقاب مخدوم افتد البته از او شکایت نکند و

عداوت و حقد بخود راه ندهد و هر گناه با خود کرداند و بعد از آن
جهد کند و تلطف نماید تا بخند بحالی که در زمان سخط مخدوم باشد منتج که
مستبشر شود حاصل کرداند ۲۹ و اگر بدست یکی از ولات که ظالم و بدخو
بود مبتلا کردد باید که دل بنهد که او در میان دو خطر افتاده است اول
آنکه با والی سازد و بر رعیت بود و در آن هلاک دین و حرمت او بود دوم
با رعیت سازد و بر والی بود و در آن هلاک دنیا و نفس او بود وجه
خلاص از این ورطه یکی از دو چیز تواند بود مرگ یا مفارقت کلی و با
والی عز من رضا المبین هم چنین بمحافظت شرط وفا طریق بپاشد تا آنکه
خدای تعالی مفارقت و نجات روزی کند

و در آداب ابن المقفع آمده است

۳۰ که اگر سلطان ترا برادر خواند تو او را خداوندگار دان و اگر در تقرب بیفزاید
کند تو در تعظیم او زیاده کن ۳۱ و چون در مدحت او مبالغه پایی
تملق لفظی مانند متضرعات سوانح و دعا در هر لفظی مانند متضرعات
استعمال مکن که آن علامت وحشت و بیکانکی بود مگر بر سر جمع که اینجا
این باب تقصیر نشاید ۳۲ و با او تقریر که مرا نزدیک تو حقی است یا
سابقه خدمتی دارم مگو بلکه بتجدید مصنوعی و لواحق طاعت سوابق حقوق
را نزدیک او تازه میدار چنانکه آخران اول را احیا کند چه پادشاه حقی را
که از خویش از او اثر منقطع بود فراموش نماید و حق با هر کس مقطوع
دارد ۳۳ و هیچ کار سخت تر از دوستی سلطان نبود که بمکان او

منافع ایشان کنند و حشم و اولیاء سلطان باشند که در منازل و مداخل
با او مساهم و مشارک باشند و پیوسته طالب معالی مناصب او و منتهز فرصتی
حبایل کشیده اند و مترصد ایشان اند و هیچ سلاح او را چون صحت و
استقامت نبود چه در سر و چه در علانیه ع ٣ و باید که اگر بر کسی حاسد
یا معاند وقوف یابد بظاهر چنان ننماید که او را بدان هیچ مبالات
نیست و در حضور مخدوم خشمی و کینه از ایشان اظهار نکند که موکد سخن
ایشان گردد و اگر در مقام سوال و جواب و مناظره و مجادله افتد جواب
بوقار و حلم و حجت گوید که غلبه همیشه حلیم را بود

و هم در آداب ابن المقفع گوید

که شرایط خدمت ملوک ریاضت نفس بود بر مکروه و موافقت ایشان در
مخالفت رای خود و مخالفت کردن رای خود و مقدر کردن امور بر
اهوای ایشان و کتمان اسرار و بحث ناکردن از چیزی که پوشیده داران وقوف
ندهند و مجاهده کردن در تحری رضای ایشان بهمه وجوه و تضییق و تزیین
آرای ایشان و نشر محاسن و ستر مساوی و تقریب آنچه از آن دل خواهند
و تبعید آنچه از او دور گردانند و تخفیف مؤونت خود بر ایشان و احتمال
مؤونت ایشان و بذل مجهود در طاعت بعادت گرفتن و کسی را که از عمل
سلطان حائل بود مبادرت و لذت دنیا و عمل آخرت و اگر بخدمت موسوم
گردد باید که خشم سلطان بخشم نشمرد و غلظت ایشان بغلظت مقابل
که با او غرض زبان گشاده کرده اند باعراض مردم مقابله سابقه سخن پس

پس باید بمدد تو بدیشان مواسات باید کرد و از ان باز نداشت و از
مسخوط علیه و منهم مخدوم بجنب نباید نمود و با او در یک مجلس جمع نباید
امد و در ثنا و تمهید عذر او امتناع باید کرد چندانکه خشم مخدوم
ساکن شود و بعاطفت او امیدوار بود انگاه اظهار معذرت او و
لطیفه استعمال باید تا بسر رضا اید و هم در آداب ابن

المقفع آمده است

اصغای که چون والی با تو سخن گوید بدل و گوش و جوارح و اعضا او را باش و هیچ
فکر و عمل و نظر بچیزی دیگر و بکسی دیگر مشغول نشود و در مجلس سلطان
سر مگو که بحضور ان دو تن سر گویند انکس از ایشان کینه گیرد و در
سلطان نیمغی بمبالغه بود و چون از کسی سؤالی بکند تو جواب مده
که انهم خفت زن تو اقتضا کند و هم استخفاف بسائل و مسئول و مع ذلك
اگر سائل گوید باز تو بمیپرسیم جواب دهی و اگر از جماعتی پرسد که تو از ایشان
باشی تو بر جواب بمنت مطلب که دیگران خصم تو شوند و بر سخن تو عیب جویند
و بر عثرت تو رحمت نکنند بل تاخیر کن تا دیگران بگویند و عیب هنر هر سخن
بدانی پس آنچه دلدی اگر بهتر بود عرضه میدار و اگر سلطان تو را عزیز دارد
بر اهل قربت او و حکم قدیم او تقدم مجوی که این خلق از اخلاق سفها بود و
بدان که هر مرد مبرا اگر پادشاه بود اگر زبردست با کسی مناسبتی طبیعی
اگر چنان کسی در ... بود مؤالفت و مؤانست او اختیار کند هرچند
بظاهر از او دور باشد و سبب انفصال و ح بود بر و چگونه زا من تو ای

بود اگر بر کسی تفوق و تقدم طلبی آن نکر انکس را در باطن با مخدوم تو وسیله
بود که خوانت نتوان گذاشت پس هر دو بما فتنه و دفع تو تیر و فنا بندد
اگر پادشاه را گذند که تو انرا کاره باشی با او موافقت کن و تذلل نمای
و بحقیقت دان که سلطان را واسطه تو لیرا و لی انکه تو متابعت مراد او کنی
نه انکه از او مساعدت و مطاوعت التماس کنی و بحسب رای و هوای خویش سخن
گوئی اینست تمامی سخن در این باب والله اعلم بالصواب

فصل دهم از مقالهٔ ثالثه در آداب شاگردان با استادان

خود و در اینجا دو عنوانست

عنوان اول از فصل دهم

در آنکه بر یکی متعلم در خود باید ملحوظ دارد اول قلب خود را متوجه
حضرت قدس نموده وظائف بندگی را بیشتر فروگذار نکند و خود را از رذائل
صفات تطهیر نماید چه محل ناپاک قابلیت گوهر های پاک ندارد ٢ و
حتی در تحصیل فضائل نفسانیه کوشد در حالت فراغت و شباب خود را غنیمت
داند و در قطع علایق و عوائق جهت تبلیغ نماید بلکه از اول پیرامون علایق
نگردد و معاشرت با اناسی که میل بتحصیل فضائل ندارند حرام داند مثلی مناکحت
را چه تعارض کند با اینهمه افضل از آن ٣ و بداند که لحظه‌ای از اوقات نا
بقدر خود ضعیف [illegible] نکند پس جد و جهد نماید و انی توانی نورزد
مگر آنکه [illegible] برای تدارک امور معاش اختیار کند ٤ پس اوقات را توزیع
کند با افعال خود سحر را برای حفظ و صبح را برای بحث و چاشتگاهان
نوشتن و فکر درس کند و خلوت برای اعمال خود گوید [illegible] از [illegible] خوانده

بپرهیزد بلکه کم خواری پیشه خود کند منع فرموده از کم خوردن دزرلی و همیشه
شکم پر دار پر خواری نیاید [illegible] بپرخواری تو جمله زیر خواری است
کم خوار شوی تو کم خوار شوی ٥ و اهتمام در تصحیح کتب و الفاظ متداوله
و درست کردن لغات و [illegible] و صیغه و اعراب کلمات
و مفصلتر از لفظ نماید تا انکه الفاظ و معانی صحیحا ملکه ذهن شود
٦ و چون فریده اند حفظ زینت علم یا صنعت لسنت همت در حفظ
علوم بلند دارد و اولا کلام الله تعالی با تفسیر صحیح آن از حفظ کرده و
مداومت نماید بعد از آن سایر علوم را ٧ و برای ابتدای تعلم شنبه
و دوشنبه و چهارشنبه و پنجشنبه را مستثنی دارد و روز صبح را
چه حضرت رسالت پناه فرموده بورك لامتی فی بکورها و در هر
حال از [illegible] و فکر وسط النهار با تعلم و نوشتن مثال نباشد چه موجب حفظ
و ملکه و اتقان است اما انچه نباید بجا آوردن که سفر است [illegible]

عنوان دوم از فصل دهم

آنچه را که با استاد و همکنان باید ملحوظ دارد الاول آنکه معلم را بجای پدر
حق و [illegible] افضل [illegible] و همکنان را بمنزله برادران چه غالبا باعث تمامی
قوای نفسانیه اند چه [illegible] الامکان صحبت و براعنیت [illegible]
و بر احرام دانند چه معالم بجای طبیب امراض [illegible] کلیه [illegible]
خود با او کنار [illegible] منه [illegible] متعلقاتش [illegible]
از آنها بر کنار کند [illegible] باشد [illegible]

همکنان کفایت کند و حضور او غنیمت داند و مبتدی پاس احترام خود و متعلقات
وی را نگاه دارد و با بدن کمال تواضع و تذلل هیبت او را بدارد و در تعلیم
هر چه بشنود شکر بجا آورد و برای وی کند و در هر حال دعای خیر و ذکر خیر وی
ترک نکند و تجربه گوی او کند و غیر او را به ایذای و سوء خلق او نماید و اخلاق
و افعال وی را بتاویلات نیکو حسنه پندارد تا موجب محرومیت خود نشود
و امر او را نکند و در مخاطبات با وی ترک معاتبات نماید بلکه کلیه از سوء
ادب در خطاب احتراز کند بلکه نام وی را با تعظیم بر زبان جاری نماید ۲
و هنگام تحصیل باید فارغ از کسالت و تشنگی و گرسنگی و الم و اغتشاش
خواطر و امثال آنها باشد چه خود حیران شدن ۳ و جلب بر استباق بر همکنان
کند هر چند باید مدت منتظر باشد ۴ و در غیر مجلس عام استاد بدون
اجازت وارد نگردد و ابرام در استیذان نکند ۵ و هنگام ورود بمجلس از
هم مجلسان احترام کند و سلام دهد مگر که مشغول بتتبع مسئله باشند
که منافات با اشتغال دیگر داشته باشد پس مختفیا در گوشه بنشیند ۶
و در انتهای مجلس بنشیند مگر مدرس و جلسای او جا نمایند با مصلحتی دیگر
در جلوس مهر باشد تا افضل یا اکبر باشد تا مکان خالی باشد و بهر دو
دست و میان حلقه نشیند و قرب استاد با ملاحظه ادب برگزیند و بلند
مرکه هر جا نشستن حق خود داند نباید مزاحم او گردد ۷ و اگر از نشستن
باشد دعا بنوا در بن نگاه دارد و بجا نشا بنشیند و طالب خلیه کرده بنماید صا
دام که منافات با اشتغال نکند ۸ و چنانچه سؤالی از حضار نسبت با دیگری

دهی و معتبر ارشاد به با ملاحظه ادب و تنبیه کند و هم چنین اگر نسبت
با آشنا باشد هر چه با استاد خود اعتراض نماید ۹ کمال توجه با استاد کند
و استماع و تعقل کلمات و نظاره مصانع وی نماید بنحوی که احتیاج بتکرار
عمل نیفتد ۱۰ و امثال بارک الله و احسنت و آفرین گفتن را ترک کند لکن تصدیق
صحت فرموده او نماید ۱۱ و ملاحظه ترتیب را از دست ندهد و هر یک
در مرتبه خود تعلیم فرا گیرد مگر آنکه جهت ترجیحی در تعلیم یا در نفس یکی باشد
افضل یا غیر افضل و اکبر و غیر اکبر و فقیر و غیر آن پس تقدیم اولی باشد ۱۲
و در خلال تعلیم دیگری مداخله و فضولی نکند مگر با اذن و میل او و هم چنین
اشتباهی از خود در میان تعلیم دیگری نپرسد ۱۳ هر گاه شاگرد با شرکت
با استاد نکند هم چنین اگر شاگرد سؤالی از استاد کند با او شرکت نکند
اخبار از قصد هیچ بیان نکند ۱۴ و باید که در سؤال از استاد حیا یا خجلت
نیستا ما بوقت سؤال کند و در غیر هنگام موقع جواب نکند و تکرار
سؤال نکند و از آنچه نفهمیده نپرسد و استعاذه و تسمیه و تحمید و صلوات در
ابتدای تعلیم و دعا برای استاد و پدران او و مفتنین و بزرگان آن فن در اول
و آخر عمل منظور نماید و شکر الهی در هر حال بجا آورد ۱۶ و تعلیم علوم خود
از همکنان اهل مضایقه نکند و چنانچه از استاد از معلومات او گوید اظهار علم
خود نکند مگر که اخفای آن موجب فتنه شود و در اظهارش مصلحتی باشد
۱۷ و در بین عمل و کلام استاد استادی بعمل نیاورد و در تقریر استباق نجوید
و اگر مقام اقتضای سخن کند بعد از اتمام دیگری تا خود شتاب و تمهید

سخن گوید و بر سبیل برباطل خورده نگیرد ۱۸ و انکار صریح بر استاد نکند
هر چند ببطلان رفته باشد بلکه بفهمیدن خود اکتفا کرده سهو و بر او پوشیده
دارد و حتی الامکان اغماض از خطاء وی کند حاصل با جمله اداب حرکت
سکون و تکلم و استماع و حسن معاشرت بجالس و با برادران چنانکه
گذشت با استاد بیشتر اهتمام در استعمال آن کند و بعضی از تنبیهات اصحاب ۴
نیز در مقال گذشت ۵ در هر حال مذاکره و مداومت نمود با خصوص با همکنان
مشتبه را در غیر مجلس تعلیم نزد کناد نکنند و در مباحثه و درس نزاع جدال
و مراء ننماید و زود طعن در قول نکنند و نسبت غلط ندهند

فصل یازدهم

در بعضی از ادب با برادران و خواهران صلبی اول برادر کلان را از ایشان
بمنزله پدر داند و مادر دانند و معامله ایشان با ایشان کنند ۲ و بهمین کوچکتر را
را بمنزله فرزندان دانند و اداب با ایشان نیز معامله نماید ۳ مساوی خود را
بمنزله نفس خویش پندارد و هر چه بر خود پسندد بر ایشان نیز پسندد دارد بلکه
ایشان را از خود محترم تر دارد ۴ و چنانچه متعلم باشند هر یک بقدر
عقل و فضل نظر نماید و تکلم نماید و با همه بیک نوع سخن نکند اما مرتبهٔ دارد
ادب را نسبت با بزرگتران و مساویان و کوچکتران چنانکه گذشت معمول

فصل دوازدهم از مقاله ثالثه

از معاشرت با کسانیکه نیز داخل دوستان شمرده شوند نزد دشمنان
گوید در هر حال استمداد از حضرت حق الله طلبد و تدبیر معاشرت با بعضی یکی

از ایشان

از ایشان چنین که در بدو نظر خارج از این فصول باشد صاحب نظر بر [illegible] بکمال
ند بر خود و هم بتعمیم این عنوانات ۲ با ایشان بحسن تدبیر معامله نماید اما ایشان
که تحت اسم و قانونی نمیتوان آورد ۱ بیست معاشرت با اصحاب
خدمت از ایشان کند و مخالطه با ایشان نماید تامل در کلمات ایشان کند حق
سخنان ایشان را از باطل تمیز دهد مقصود از سخنان ایشان را درک کند
و از کلمات ایشان پند گرفته متابعت سخنان حق ایشان نماید
و اظهار خوشحالی و بشاشت از دیدار ایشان نماید معاشرت با صلحا ۱۱
که اصلاح ذات البین کنند مدح و ثنای ایشان فراوان گوید و در تعظیم ۲
و تکریم ایشان [illegible] کوشد و گاه گاه ایشان را بهدیه و پیشکشی یاد نماید
و چون خصال ایشان نزد همه خلق محمود است تشبه با ایشان نماید
معاشرت با فضلا ۹ اختلاط با ایشان را غنیمت شمرد و استفاده از ایشان
را واجب داند و حتی المقدور از اعانت ایشان تا عمل تکاهل نورزد
و جهد نماید تا از زمرهٔ ایشان شمرده گردد و در محاوره با ایشان حسادت
ننماید و پیش دستی نکند و هر فضیلتی را در نظر وی محلی باشد با اهل آن
فضیلت معاشرت بیشتر کند چه هر کس دارای هر فضیلتی گشت [illegible] با اختلاط با
اهل آن بهتر است گردد معاشرت با همسایگان در معامله با ایشان
[illegible] معامله نماید و صبر از ایذا ایشان نماید و در محارست [illegible] ایشان
تکاهل روا ندارد و مهمات ایشان را کفایت نماید و عیادت مریض
ایشان نماید و ایشان را معزز [illegible] و از [illegible] خود [illegible] و [illegible]

بعد

بعد از استعمال بزودی بصورتش ولی باز دهد واگر چیزی بعاریه خواهند
بدون مضایقه بایشان عطا فرماید و هر که نزد شما بخورد دیگران که گرسنه باشند
بلکه از فضول معیشت خود ایشان را نیز شریک گرداند واگر بنکی از ایشان
بدرد ستانظهار دارد و بگیر اپوشاند وچشم طمع بزن و فرزند
و مال و خانهٔ ایشان نبندد و پاس حرمت عرض و مال ایشان را بدارد
و در شرف ایشان در هر کار و هر حال تواضع فرو نگذارد بالجمله
در شرع مبین در حقوق ایشان مبالغه فراوان شده ملاحظه فرما
و باد و صیت دشمن صغیر و کبیر ایشان چنانکه گذشت و اهل معامله
باید معاشرت با عشیره و اقوام تمکین و اطاعت مخالفت
نکردن ابزرکتران نگاه داشتن و مراعات ایشان نکوتر کهتران و موافقت
و عدم تفرقی معاصات با مساوات و تفقد و همراهی بحسن سلوک
با هر یک لازم داند و در زیارت ایشان مباهله تفرماید
و تحمل اذیت ایشان نماید و معاطله با ایشان را حرام داند ولوازم صله
رحم را مراعات فرماید چه قطع آن موجب قلت عمر و فقر و فاقه و دوری
از رحمت خدا و بغض و دشمنی خدای و قطع رحم خداوندست
معاشرت با ایتام اینها با زیر دستان تکلیف است باملاحظه
اهمیت معلوم داری در تفقد و دلجوئی و اظهار محبت و لطف
و دست بر سر ایشان کشیدن و اینها اکرام اطفال مخصوصه صنوف اینها نیکا
است با ایشان معامله نماید معامله با ... و بعد ...

ایشان مبالات نکنند تا موجب بجا ایشان او شود و معاملات ایشان
را حقیر شمرده اظهار تالم نفرماید و مشغول بمکافات نگردد بلکه با کور
تمام اصلاح ابتلا باز لزم مخالطت نماید و نا فواید مخالطت و مجالست و مجادلت
و مجازات با ایشان نکند معاشرت با متکبران با ایشان تکبر کنید و
تواضع با ایشان روا ندارید چه موجب شناعت خود و تعیش کردن ایشان
با اینکه در عمل خود ذی حق اند و همچه اعتقاد کنند که همه کس باید خوار
ایشان باشد و اگر تمکین تکبر ایشان نکنند شاید نتیجه بعکس بخشند چه
التکبر مع المتکبر صدقه سعدی جفا پیشه گان را بده سر بباد
ستم بر ستم پیشه عدلست و داد

خاتمهٔ کتاب

در بیان بعض الحقوق که ذکر آن در مقالات گذشته فات شده است

اولاً حدیث معروف که از حضرت سید الساجدین امام العارفین علی بن
الحسین زین العابدین صلوات الله علیهم اجمعین در باب حقوق مروی
شده دسته ده در این خاتمه کتاب بیاد سپاس کنیم و در ذکران تیمناً و تبرکاً
لیاتنبو عصمیها لما یغتفر عنه فی الوافی فی باب تفاصیل الحقوق
لکل ذی حق ابوحمزة الثمالی عن سید العابدین علی بن الحسین بن علی
ابی طالب علیهم السلام فرموده است حق خداوند اکبر آنست که بندگی
نمائی و با او چیزی برابر نسازی چون هنگامی که از روی حقیقت خلوص
نیت عبادت نمودی کرد او را بکار شمردی امور دنیا و آخرت تو را

کفایت میکند و حق خود تو آنستکه همواره خود را بطاعت خدای عزّ و
جلّ بداری و حقّ زبان گرامی داشتن آن از هرزه گوئی و معتاد کردن آن
بخیر و ترک کلمات بی فائده و خوش گفتن با مردمان و کلمات خیر آمیز در میان
ایشان است و حقّ گوش پاکیزه داشتن است از شنیدن غیبت و دیگر محرّمات
و حقّ چشم پوشیدن است از محرّمات و عبرت گرفتن از آیات و حقّ
دست آنستکه بحرام دراز نکنی و حقّ پای آنکه بسوی محرّمات نروی با
پایت بصراط می ایستی با خبر باش مبادا بلغزد و ترا در آتش افکند و حقّ
شکم آنکه از خوردن حرام بپرهیزی و بیش از سیر شدن دیگر نخوری و
حقّ فرج آنستکه حفظ کنی او را از زنا و از اینکه نامحرم نظر باو کند
و حقّ نماز آنستکه بدانی بسوی خدا رفتی و میان دو دست وی تعالی ایستادهٔ
چنانچه بندهٔ ذلیل ایستاده در جایگاه خوار شیفته راغب ترسان امید
وار خائف مستکین متضرّع که بزرگ میشمارد مولی خود را که میان
دو دستش ایستاده با سکون و وقار و باید با دل روی بنماز کنی و جمیع
حقوق نماز بجای آری و حقّ حج آنکه بدانی بسوی خدا میروی و بجانب او
از گناهان فرار مینمائی و در حج قبول توبه تست و بجای آوردن واجبی است
که خدا بر تو واجب کرده و حقّ روزه آنستکه بدانی پرده ایست
خداوند عزّ و جلّ زده است بر زبان و گوش و چشم و شکم و فرج که ترا از
آتش بپوشاند پس اگر روزه نگیری پردهٔ خدا را بر خود پاره کردهٔ و حقّ
صدقه آنکه بدانی ذخیرهٔ تست نزد پروردگارت و امانتی است که محتاج

بشاهد نیست بلکه اگر مخفی بدهی بهتر است برایت از علانیه و بدانیکه
دفع میکند از تو بلیّه‌ها و ناخوشیها را در دنیا و آتش را در آخرت و حقّ
هدیه بدانکه بان تنها خدا را بخواهی نه خلق را و نخواهی مگر شمول رحمت
خوش شدن و باو واصل گشتن هنگام مردنرا و حقّ سلطان آنستکه
بدانی خدا ترا بواسطهٔ سلطنت او بر تو او را گرفتار بتو کرده پس خود را در
معرض سخط وی مبر تنها و گرنه با دست خود خود را بهلاکت افکنده
باشی و در ظلمیکه باو کند شریک وی شده باشی و حقّ معلّم تو آنکه
او را بزرگ شماری و احترام ویرا در مجلس بداری و کلماتش را بحسن استماع
بپذیری و توجه باوی کنی و صدایت بروی بلند نکنی و سؤال از وی را
تو جواب نگوئی و در مجلس وی حکایت با دیگران نفرمائی و غیبت کس در
حضور وی روا نداری و بدگوی ویرا دفع دهی و ستر معائب و نشر مناقب وی
فرمائی و مجالست با دشمنان و معادات با دوستان وی ننمائی و بلوام شماری با
این کار فرشتگان پروردگار شهادت دهند که او را خواستار شدی
برای خدای عزّ و جلّ نه مردمان و امّا حقّ مالک و رئیس تو آنستکه
او را اطاعت کنی و نافرمانی او را نکنی مگر در معصیت الله چه فرمانبرداری مخلوق
در نافرمانی خدا جائز نباشد و امّا حقّ رعیّت سلطنتی تو آنکه بدانی
سبب این سلطنت ضعف ایشان و قوّت تو شده پس واجب میکند که با عدالت
با ایشان معامله فرمائی مانند پدران رحیم باشی و جهالت ایشانرا با ینالت
خود بنمائی و تعجیل در عقوبت ایشان نفرمائی و شکر خدای عزّ و جلّ

را باین امداد خود برایشان گشادی و امّا حق شاگردان علم تو آنکه
بدانی که ایزد برای ایشان بجهت تعهّد دانائیست بتو ارزانی فرموده
و در خزانه علم خود بروی تو گشوده پس اگر در تعلیم ناس نیکوئی پیشه خود
نموده و مدارات با ایشان نمودی خداوند بفضل خود بر تو زیاد کند و
چنانچه صفت بخالت پیشه خود ساختی و هنگام طلب ایشان بتعلیم ایشانرا رنجی
پس حق است بر خدای عزّ و جلّ که روشنائی دانائیرا از تو دور و زیبائی
مکانت ترا از دلها ساقط و محو گرداند و امّا حق زنان آنکه
بدانی خدای عزّ و جلّ ایشانرا محلّ سکون و انس تو قرار داده پس بدانی که
این نعمتی است از خدای تعالی بر تو و گرامی داری او را و با او مدارا کنی هر چند
حق تو بر وی واجب‌تر باشد چه ترحّم بر وی لازمست برا که اسیر تست
و باید طعام و لباس وی را متحمّل گشتی و چنانچه نادانی کرد از او در گذری و
امّا حق بندهٔ تو بدانی که تو و او مخلوق یک خدا و یکدیگر همانند و گوشت
و خون شما هر دو یکیست مالک او نشده برای آنکه او را درست کرده باشی یا عضوی
از وی را خالق باشی و نه آنکه در حقیقت رازق وی باشی لکن خداوند
تعالی برای کفایت امر تو او را مسخّر تو کرده و ترا امین کرده پس تو سپرده
تا حفظ نمائی برای تو نیکوئی نمودن با او پس نیکوئی با وی کن چنانکه
خداوند با تو احسان فرماید و چنانچه ناپسند تو باشد او را بدل
نمائی و خلق خدا را معذّب منما و قوّتی نیست جز بخدای و حقّ
مادرت بآنکه بدانی که بار ترا او کشیده که هیچ احدی بکسی بار نمی

کشد و از میوهٔ دل چیزی بتو عطا فرموده که احدی بکسی نمی‌دهد
و با تمام جوارح ترا نگاه داری کرده و باکی نداشته از گرسنگی خود تا طعام
بتو دهد و از تشنگی خود که ترا سیراب دارد و از برهنگی خود که ترا
لباس پوشد و از آفتاب که تو در سایه باشی و اینکه بیخوابی کشد برای تو
و از گرما و سرما ترا نگاه داشت تا تو او را باشی با اینها تو توانائی
جزا دادن نداری مگر خداوند ترا یاری کند و او بتو توفیق دهد و امّا
حق پدرت آنکه بدانی اصل وجود تست که اگر او نبودی تو نبودی پس
اگر چیزی در خود مشاهده نمودی بدانکه پدر اصل نعمتهاست بر تست پس با
خداوند گوی و ثنای پدرت بمقدار آن نعمت خوشی ده و قوّتی جز بخدا
نیست و امّا حق فرزندت آنکه بدانی از تست و با عمل نیک و بد
در دنیا نسبت‌تر با تست و از تو سؤال میشود از آنچه با او ملتزم باشی از
حسن ادب و شناختن خداوند تبارک و تعالی و یاری او بر طاعت پس مانند
کسی معامله میکن که با احسان با او مثاب باشی و با بدی با او معاقب باشی و امّا
حقّ برادرت پس بدانکه او دست و عزّت و قوّت تست پس او را
نافرمانی خداوند قرار مده و نه سبب ظلم بر بندگان خدا او را یاری کن
و با دشمنانش دشمنی نما و او را پند و اندرز ده بلکه مطیع خداوند
گردد و گرنه تو مطیع خداوند باش و توانائی جز بخدای نباشد و امّا
حق آقای تو که آزادت کند آنکه بدانی مالش را داده و ترا از خواری
و وحشت بندگی بعزّت و انس آزادگی آورده پس از گرفتاری ملکیّت

رها نکرده و قید بندگی از تو برداشته و از زندان بیرون آورده
و ترا مالک نفس خود کرده و برای بندگی خدا آسوده ات کرده و باید
بدانی که او سزاوارترین خلق است بتو در حیات و ممات و یاریش بر تو
واجب است از جان و مال و قوتی نیست بجز خدای و اما حق بنده آزاد
شده ات آنکه بدانی خداوند قرار داده کرمت او را آزاد کنی و این وسیله قرب
تو شود بخدا و پرده شود برایت از آتش و ثوابت در دنیا ارث او است
و اما حق کسیکه احسانی بتو کرده اینکه شکرش کنی و ذکر احسانش
کنی و مدحش نمائی و پیش خدا برای او دعا کنی پس با این اعمال او را شکر
و پنهانی شکر او را گفته باشی و چنانچه توانائی روزی مکافات دهی و
حق موذن آنکه بدانی پروردگار عز و جل را بیادت آورده و ترا بحظ
تو میخواند و یاریت میکند بر ادای چیزیکه خدا بر تو واجب فرموده پس
شکر او کن چنانچه محسنی را شکر او کنی و اما حق پیشوای نمازت
اینکه بدانی واسطه است میان تو و خدای عز و جل و او بتو تکلم میکند و تو
از او تکلم نمیکنی و دعا برایت میکند و تو دعا برای او نمیکنی و برای تو توسل
کرده هول ایستادن نزد خدای عز و جل را چنانچه کوتاهی کند بر او
است و گرنه تو هم شریک باشی لکن او را بر تو فضیلتی نباشد پس
نگاه داشته نفس ترا بنفس خود و نماز ترا بنماز خود پس باید همینها را
شکر او بجا آری و اما حق همنشین تو پس باید برایش پهلو
نرم کنی و در سخنانش انصاف دهی و بدون اذن وی بر نخیزی و بدون

اذن او بر نخیزی اما او را اختیار باشد و فراموش کنی لغزشهای او را و بیاد
بداری خیرات او را و با او بنیکوئی سخن رانی و اما حق همسایه ات
حفظ الغیب او کنی و اکرام حضورش نمائی و با مظلومیتش یاریش کنی و
در پی عورتش نباشی پس اگر بدی از او بر خوردی بپوشانی و اگر بدانی
نصیحت ترا قبول میکند او را پند دهی و در گرفتاری او را وانگذاری
و از خطایش بگذری و از گناهش عفو فرمائی و معاشرتش نیکو کنی
و لا قوة الا بالله و اما حق رفیق اینکه با تفضل و انصاف رفاقت
با او کنی و اکرام او نمائی چنانکه او با تو نماید و نگذاری او پیشی
گیرد بر تو در اکرام تو و گرنه او را مکافات ده و خود برادر او کن و اگر
خیال معصیتی کند او را منع نمائی و رحمت بر وی باش نه عذاب
و لا قوة الا بالله و اما حق شریک اینکه اگر دور از او باشی کفایتش نمائی
و اگر حاضر باشد او را رعایت نمائی و اگر حکمی کند بر خلاف وی حکمی نکنی
و با عدم رای او برای خود کاری مکن و در کارها با او خیانت مکن در خبر
شریک مادام که خیانت نکرده باشند دست حمایت ایشان است و اما
حق مالت اینکه نگیری مگر از حلال و نفقه ندهی مگر در محلش و کسیکه
حمدت نگوید او را بر خود ترجیح مده پس مال را وسیله طاعت پروردگار
خود کن نه اینکه بخل ورزی که موجب حسرت و گناه است و لا قوة الا
بالله و اما حق طلبکار که مطالبه نماید آنکه با دارائی بدهی و باو
تنگ نگیری بلکه او را خوشنود کرده با مهربانی او را از خود دور گردانی

وحق امرزش کننده بانو اینکه او را کولی نزنی و غش و تعذیب با او ننمائی و حق
حق امرزشی وی از خدا بپرهیزی وحق دشمن که ادعا بر تو کند چنانچه
حق کوید تو خود شاهد اوئی بر خود بر او ستم و ادای حق وی بنمای و اگر
کوید بغیر از مدارائی با وی معامله مکن و موجب سخط بر و در کار وی مشو و
لا قوة الا بالله وحق دشمنی که تو ادعا باو کنی چنانچه حق کوئی بجا ملم
با او کن و انکار حق وی مکن و اگر بر باطل باشی از خدای بپرهیز و توبه کن و
ترک دعوی کن وحق مستشیر چنانچه خبر او را بیاموزی و کوته راه نما
کن بکسیکه عالم باشد وحق کسیکه خیر تو بیاموزد و راهی بنماید
خلاف رای تو اگر کسی بد متهمش نسازی و اگر موافق رای تو کوید حمد خدا
کوئی وحق پند کیرنده از تو انکه کمال مصیبت باوی بدرک کنی و مدارا
با او رحمت و مدارائی باشد وحق پند کوینده اینکه نرمی با او کنی
و کوش بکلامش دهی اگر صواب کوید حمد خدا کوئی و کرنه دانسته باش خطا
کرده و او را دستخوش مؤاخذه مکن و با او رحم کن مگر انکه مستحق
اتهام باشد پس در بکر اهتنا بجز و قولش مکن و لا قوة الا بالله وحق
کبیر انکه او را بزرک شماری برای سنش و مجادل با وی برای انکه قبل از تو
او را ده و دشمنی با وی نکنی و از او پیش نیفتی و او را خوار شماری و اگر
او ترا خوار شمارد تحمل کن و اکرامش نمای برای حق و حرمت اسلام
وحق صغیر انکه رحمت اری براو در تعلیمش و عفو از او و پوشش بر او و
مدارائی با او و یاری او وحق سائل انکه بقدر حاجت با او بدهی

وحق مسئول انکه اگر عطا کند بپذیر و شکرش کوئی و اعتراف بفضل
او کن و اگر عطا نکند عذرش بپذیر و فشرداد وحق کسیکه ترا برای خدا
شاد کند انکه خدا را سپاس کوئی پس شکر او نمائی وحق کسیکه بدی
با تو کند انکه از او در گذری و چنانچه گذشتن صلاح نباشد تلافی با
او کن خدایتعالی فرموده وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاُولٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ
وحق اهل ملت تو انکه در دل داری سلامت و رحمت برای ایشان
و با کناه کار ایشان مدارا و الفت و صلاح جستن و شکر کننده ایشان را احسان
و باز داشتن اذیت از ایشان و دوست داری برای ایشان انچه را
برای خود و دشمن داری برای ایشان انچه برای خود کراهت داری و پیر
مردان ایشان را بجای پدر و جوانها بمنزله برادر و پیرزنان ایشان بمنزله
مادر و کوچکان ایشان را بمنزله اولاد خود دانی وحق اهل ذمه انکه قبول
کنی از ایشان انچه را خداوند قبول فرموده و ستم بر ایشان مکن در انچه
وفائی بعهد خدای عز و جل کنند و ثانیا مکشوف باد لازم است بر
کسانی که اراده تدبیر امور بر وجه صواب کرده که جزو شئونات مقصود را
از جدای خویش خواهد و تدابیر را از ان روی که بر پیروی عقل و حکم
پیمبران کرده سولان باطن و ظاهر هر چند پسندیده امده معمول دارد چه
اگر در تدبیر امور بر بنیان خود مغرور باشد بیشتر نتاج را عکس
تدبیر و علاج خود مشاهده کند اینک بینا استادان این فن که در خور
سیاست مدن که سرامد همه سیاساتست بوده بحسن تدبیر خود تکبر

نموده و در اقبال تدابیر سر موئی تکاهل نکرده و از لوازم اندک قناعت ننمود
هنگام جود دست و عکس تدابیر اینچنین بخشوده و هنا و دولت در دنیا
ان هویدا گشته و از طرف دیگر بعض کسان که از پوشیدگی لباس مقصود
ناتوان و از سخن گفتن لازم خود عاجز بلکه همانند گنگ کالند بلکه حسن
تدبیرها از سلو آن نیز مفاده نبینند اعمال را نتیجه تدابیر حسنه نپندارند
حد که طائفه اول در تفریع این شیمه را معتقدات میخوانند هم برای ایشان
مردمان اتکال بر محض اعمال تدابیر خود نکنند صاحب کار را خداوند
کار خود دانند و هم خود را الی برای آن پندارند با توکل را قوی [illegible]
ببند ره همی راست مرد باش و برو **ثالثا** زنهار که بر [illegible]
و اعتقاد در کلمات دانشمندان نظاره کنند و بسمع قبول اقبال بر اقوال
ایشان ننماید چه بعد از رنجهای فراوان گنج این سخنان سنجیده پراکنده
اند پس نظر طالبان آگاه و خواستاران حقیقت خواه بفکر و عمل الطاعت
ایشان [illegible] خود را از هر کس بخبر دانند [illegible]
ادای حقوق ایشان علی قدر [illegible] فراگرفتن مصالح ایشان بنا شود
فراگرفتن [illegible] باشد که خود را در نفس الامر [illegible]
و فروتنی و تواضع نسبت با ناصحان [illegible] خود نماید و کوشش
برای اقوال ایشان [illegible] برای [illegible] کلمات ایشان
دراز داد این بنده [illegible] منصف بنامی صفا [illegible]
و مترا از هواجس نفسانیه [illegible] نطفه که از تکلم او ندا

را القلم که مرقوم میگشت هزاران سخنان در طبع و بابر کوشش فراوان که بجمع
انکه در دنیا اینها [illegible] **شعر** هر بار بچه [illegible]
باتفاق زهر اوفتاد بیضه مشتوانا یافت و میکوادرا در خواب دیدم از او پرسیدم
این مجالس احوال و مدارج کمال ایچه فائز گشته اشارت بخصوص زمین کرد بی تعبیر
این جواب از خود وی سوال کردم جواب فرمود اشاره بکمال تواضع و فروتنی
و کوشش دادن با سخن است با این مقدمه شخص کامل این کلمات نا قابل را نیز دید
بین کلمات بکوشش قبول فرماید و هرجا در طعن و خورده گیر جا از ان ننماید
اگر بسخن بسند بد پر خورد ضبط فرماید و گر نه بحال خود بگذارد چه جبود
بر عنادا از طریقه رشاد و دور از رسم سداد می جوید اشکرا انکه مقصود
قدح خوان بنده باشد و اینرا نیز فایده باید بنابر انکه قبل از التفات او
خود اقرار بر نادانی و اسائه خود کرده ام و نیز باید در نظر گرفت آداب افضال
جواهر سفیر و کلمات گفته نکند چه بسا از خطایا که [illegible] بقلم بجز [illegible]
ننماید بلکه از بیان [illegible] عاجز و زبون [illegible] تأمل و تفکر در کیفیت
کار و اطوار کشاکش ان عمل افضل [illegible] ارتکاب کرده نماید [illegible] مستفید
نیز مستفید او شد پس از آن در آن کار اغاز و در هنگام حسن انجام [illegible]
از خداوند عز و جل مطلب است بجز این اقل عباد را اراده ابراد بود و الحمد لله

فی الاول و الاخر و الباطن و الظاهر و الصلوة و السلام علی محمد و آله اولی
المعالی و المفاخر قد فرغ من کتبه مولفه اقل الانام
فی الیوم [illegible] السابع و العشرون من شهر
ذیقعده الحرام [illegible] سنه
[illegible] عشر بعد الف [illegible]

معلوم خاطر مهر مظاهر دوستان باد که اول بخاطر ناصر

چنان آمد که مطالب این دو چیز را بتصویر تقویم در جدول ترقیم داریم

با زحمت فراوان و کوشش از تدبیر و مطالب متفرق را موزون و کرده بنای جدا بیاید

آورده مجددا بخواهش و کوشش و ترغیب بعض ارباب سلیقه مصلا در تغییر این نقشه شد

که از اول نسخه را مبتدا نمائیم و بعض جدول نوشته زیرا مبلغ امثال نموده بالجمله

تغییر یافت هر دو نسخه مهیا است هر کس بمقتضی میل خود جو یهر کدام خواهد فرماید

و این محرر را بدعای خیر شاد نماید اللهم اغفر لنا ولاخواننا واجعل عاقبة امورنا

خیرا وارزقنا خیر الدنیا والآخرة وادفع عنا بلاء الدنیا

والآخرة بمحمد وآله صلوات الله علیهم

اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم بر منتبعین عبارات تعالی نظر بهشت آن است

مکشوف و ای برادران دوستان انجمن اتحاد خالی از رذیله خودپرستی و نفسانیت

باد معنی انسان کلی زید و عمرو و جزئیات او و پسند که از عالم انسان کلی

نزول و قدر عالم اندکای عالم طبیعت متکثر و متفرق گشته ما برادران تا در عالم

جزئیت بسر میبریم پراکنده و متکثریم از عالم انسانیت دور و بکلی از کلی مهجور

اگر متحد بکلی شویم و نگذاریم عالم طبیعت از کوهر انسانیت ما که کنه عبود

عصیان بتکمیل عالم بو ببند که خواهیم پس هر کس از عالم دو یعنی انفصال

بعالم کلی انتقال بجسته هما تا بعین انسان گشته و انسانیت مکر چنین

بزرگوار در مرتبه از نوع ممنون بود مکر چنین وجود منقدس عالی نه هر که

چهره برافروخت دلبری داند | نه هر که آینه سازد سکندری داند
هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست | کلاه داری و آیین سروری داند

ای برادران ایمان و ای دوستان عزیز تر از جان بیائید تا با یکدیگر بکوشیم در تحصیل

عالم یگانگی و اتحاد بکوشیم تا حقیقت انسان با اطلاق شود و بمقام یگانگی

بایستی که دیگری را خود دانیم یعنی نفع و ضرر او را نفع و ضرر خود دانیم

از برادران از اله از خود سیکنند و نافر از بنی نوع او دفع بر و بهتان از خود دفع و

رفع تعدی و ظلم از همگان را حقیقت دفع از خود شماریم حفظ الغیب و حمایت

از خود شمرد و بیشتر از اراز دیگران مساهله و مسامحه در کارها نماید

است همه برای اینکه انسان معنی کلی دارد و ما متصل بکلی شویم انسان بشویم

و کلی شدن با افراد یکی شدن است اما این نوع کلیت برای دیگر از انواع حیوان

نیست بلکه مخصوص بنوع انسان است که با یکدیگر نمایند تحصیل این خیر را خود کرده

اما انسان متعدی بخود تعدی کرده و از خود کاسته

کرده او کرده شما بحکم | مؤمنان را اتصالی دان قدیم
مؤمنان معدود لیک ایمان یکی | جسمشان معدود لیکن جان یکی
غیر فهم و جان که در گاو و خر است | آدمی را عقل و جان دیگر است
جان حیوانی ندارد اتحاد | تو مجو این اتحاد از روح باد
گر خورد این نان نگردد سیر آن | ور کشد بار این نگردد او گران
بلکه این شادی کند از مرگ او | از حسد میرد چو بیند برگ او
جان گرگان و سگان هر یک جدا | متحد جانهای شیران خدا است

نیکو بیم چون حقوق طبیعی طرف مقصود او انست که تکمیل انسان باشد و
منافعی در وجود خود ندارد از ان حد لوازم تعیش محتاج باعانت امثال خود نیز
میشود در او بواعث برای فهم قانون نهادند که تا حاجت اجتهاد قانون دارد مگر خود با
که انسان بی اعانت خود خواهد بود لا بد قانونی آن انسان خواهد خواست
اما انسان غیر تکمیل بدن تکمیل عالم انسانیت نبود و در که اهم از تکمیل بدن است لکن
برای تحصیل این مقام و علم الابدان و علم الادیان اشاره باین دو مقام است
دنیا نفوس هر یک آنکه بر امر مفهوم و از مبانی مبرهن با شبهه غلطی عارض میگردد
و شعور قانون فهمی مستمر در وجودش نهاده شده لا بد هم از وضع قانونی صحیح تا عمل بر
وفق آن موجب تکمیل هر فرد بشر گردد اول را طب دوم را اخلاق گویند و چون در تعیش
و تکمیل نفس و تهذیب نفس احتیاج شدید پیدا میکند بزن و خانه و مال و نیز باعانت
و اجتماع امثال لهذا محتاج است بوضع قانونی صحیح تا عمل بر طبق آن منتج تعیش صحیح
گردد و اعانت و اجتماع منقلب بتفرقه و تضاد نگردد تا تحصیل کمال ابشر تواند
این علم را علم تدبیر منزل گویند و چون برای اعانت گرد آیند محل اجتماع انها را
مدینه گویند انها که عمل بقوانین صحیحه نمایند مدینه فاضله چند شهر بیکدیگر پیوسته بیکجا بودن
مملکت و اهالی ان شهرها ملت نامند و برای تعیین میزان حقوق متداوله این
جماعات نیز باید حدودی باشد تا سایر احکام انها را ناچار هم از قوانین کلیه
صحیحه باندازه معینه و ارتفاع باشد که بتوان از ان المتاع سوختن ابشر خواند تا موجب
عاصر و فلاح اخروی باشد و التیام میمون سبک تحریق مسموم نکرده و بعقیده ما
جز پیغمبر یکه ارتباط بعقل و ... بقوه دیگری نباشد فهم و بنای قوانین

آن بزرگوار نیز بطریق عصمت و عدم خطا باید بعهده شخصی باشد معصوم که بعقیده
ما امام عصر است و کو مزد در اینجا خطاب و در زمن غیبت او با غیبت امام عجل الله فرجه با
تفاوت مراتب فهمها و رایها و تناقض حدیث و خبرها و اختلاف هواها و غرضها
و مداخله غیر و عروض مرضها چطور قوانین صحیح خواهند ماند و معصوم خواهد
بیان شد مگر باجتماع آراء صحیحه از علماء و عقلائی که متصف بصفات معرزه باشند
که در عالم سهو و اجتماع صدق قانون دانی خود بیان قوانین آن بزرگوار را بدون
اختلال نمایند لا یجتمع امتی علی الخطاء و ید الله مع الجماعه مقصود دیگر نیز
و کسیکه برای اجرای این قوانین و رفع اختلافات و نشر عدل و تسویه و حفظ حقوق
و اعطاء هر ذی حقی حق او و رد مظالم و حفظ خون جماعات از طرف پیغمبر معین
شود امام است و چنانچه از طرف او منحصر نباشد سلطانش گوئیم و بعضی تفکیک
کرده قوانین و روش روح را بر عهده انبیاء و تربیت جسم را بر عهده حکما و عقلا
گذاشته با اینکه اعتراف بشدت اتصال و تلازم انها نموده با این تفکیک تربیت
این مشکل بلکه بعض مقامات محال است معنی مشروطیت که منتج اتحاد تامه
که تمام خیر است معلوم و همچنین سلطنت مستقله که منتج تفرق و تفرقه و تضاد منشاء
است که باعث تمام شرور میشود نیز دانسته شد نیز صفات منتجین فی الجمله نیز باید
که باید صاحب علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن و در با صنعت بعد مجاهده
کرده کار از موده عاقل بی غرض وطن پرست صاحب رای مصلحت اندیش تواریخ و
ملل با سکون و وقار فارغ البال خوش بیان نیز باشد و نیز میتوان یافت که با
اختلال جزئی در قوانین مملکت منهدم و دیگر امید راحت برای اهالی آن نباشد

۵۰۰ ریال

۵۰

به حمد الله الملک العلی در کلیه موازین مخصوصه مقدمات که مکتب حیرانی هستند تا امان
مراعی و حیثیت کو هستا کرد دین غازی باشند نباشد تا چه رسد به غایات خدا
سپرده مقدمها است انظار پریشانها دا شتدم که مبادا نوشتم پیا آن نمایم
و چنانچه با مجهولی دکار ا مد ختم شود سزاوار هزار گونه تشکرات است و همه
میکنیم خدا را که امروزه دیگر مانعی از پیشرفت مقاصد مجلس مقدس منظور
نیست بر تمام بنی نوع لازم با تمام قوای خود حمایت نمایند و دعا
کنند تا زود تر ثمرات مأمول ظاهر آید یارب

دعاخسته دل از مستجاب کن حرره

عبد الرسول کاشانی

بسعی و اهتمام جناب مستطاب فضائل مآب عمدة
الفضلاء والمحدثین و سید الادباء
والمحققین آقا سید محمد رضا المدعو
ببدیع المتکلمین کاشانی زاد الله
توفیقاته فی ۱۳۲۵ بطبع رسید

طهران در باغ مروی مطبعه میرزا علی اصغر بطبع رسید ۱۳۲۵